







شیوهی مناظرات انبیا و امام صادق علیه السلام

نویسنده:

فاطمه حسینی میرصفی

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	شیوهی مناظرات انبیا و امام صادق علیه السلام
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	مقدمه
۱۳	کلیات
۱۳	مناظره چیست؟
۱۳	معنای لغوی
۱۳	معنای اصطلاحی
۱۴	هدف مناظره
۱۵	فواید مناظره
۱۵	نقش مناظره در تکامل علوم و معارف
۱۵	تاریخچه تحول مناظره
۱۷	جدل چیست؟
۱۷	معنای لغوی
۱۷	معنای اصطلاحی
۱۷	اشاره
۱۷	جدل به معنای عام
۱۷	جدل به معنای خاص
۱۸	انواع جدل
۱۸	اشاره
۱۸	جدال به احسن
۱۹	جدال به غیر احسن
۲۰	قرآن و جدال احسن

۲۰	سرچشمه اصلی مجادله به باطل
۲۰	اشاره
۲۰	پایمال نمودن حق و اثبات باطل
۲۱	نداشتن دلیل و برهان
۲۱	جهالت
۲۱	پیروی از وسوسه‌های شیطانی
۲۱	عناد با حق و اصرار بر باطل
۲۱	کبر و غرور
۲۲	سرنوشت ستیزه جویان مغرور
۲۲	آداب و آفات مناظره
۲۲	شرایط و آداب بحث و مناظره
۲۲	اشاره
۲۲	قداست هدف؛ اثبات حق و حق جویی
۲۳	اولویت امر به معروف و نهی از منکر نسبت به مناظره
۲۳	مناظره با افراد برجسته‌ی علمی
۲۴	داشتن اخلاص و انصاف در مناظره
۲۴	رعایت ادب در مباحثه و رویارویی
۲۴	اجتهاد مناظره کننده
۲۵	آفات و نتایج سوء مناظره نادرست
۲۵	اشاره
۲۵	نپذیرفتن حق
۲۶	تظاهر و ریاکاری
۲۶	خشم و غضب
۲۷	کینه توزی و حسد

۲۷	سخنان ناروا و گفتارهای حرام
۲۷	تکبر و خود بزرگ بینی
۲۸	تجسس و کنجکاوی در عیوب طرف مناظره
۲۸	شادمانی از اندوه دیگران و نارضایتی از شادمان دیگران
۲۸	خودستایی
۲۹	نفاق و دو رویی
۲۹	شیوهی مناظرات انبیا علیهم السلام
۲۹	اشاره
۳۰	دعوت به توحید و نفی شرک
۳۲	نسبت دادن قوم به خودشان
۳۳	گفتار آرام و رعایت ادب در برابر تهمت‌ها
۳۵	استدلال منطقی
۳۷	قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر (استدلال همراه با پرسش)
۳۹	مقایسه
۴۰	استدلال از طریق محسوسات
۴۰	انذار و اتمام حجت با مشرکان
۴۲	اقناع تدریجی (همراهی با مخاطب)
۴۳	مناظره با رئیس گروه
۴۵	تحریک وجدان با تکیه بر عنصر عقلانیت
۴۷	باطل کردن مدعای افراد با استفاده از ادعای خود آنها
۴۷	اولویت امر به معروف و نهی از منکر
۴۸	قاطعیت در اظهار عقاید و تبلیغ رسالت
۴۹	یادآوری نعمتهای الهی
۴۹	تردید افکنی در میان مخالفان

۵۰	ایجاز بعد از اطناب
۵۰	عامل موفقیت انبیا
۵۰	اشاره
۵۱	استدلال و منطق
۵۱	موعظه حسنه
۵۱	جدل و مقابله به مثل
۵۱	سیره‌ی امام صادق علیه‌السلام
۵۲	اشاره
۵۲	زندگانی امام صادق
۵۳	اوضاع سیاسی عصر امام صادق
۵۳	شرایط فرهنگی و فکری جامعه در عصر امام صادق
۵۴	نحوه‌ی برخورد امام صادق با تأثیر سوء فرهنگهای غیر اسلامی
۵۵	دانشگاهی به وسعت تاریخ
۵۷	شاگردان و حاملان فقه امام صادق
۵۷	اشاره
۵۷	ابوسعید ابان بن تغلب
۵۸	هشام بن حکم
۵۸	زراره بن أعین شیبانی
۵۸	مؤمن الطاق
۵۹	عبدالرحمن بن حجاج بجلی
۵۹	حمران بن اعین شیبانی
۵۹	مخاطبان امام صادق
۵۹	اشاره
۵۹	اصحاب

غلات	۶۰
صوفیان	۶۱
معتزله	۶۱
ابوحنیفه (رئیس مذهب حنفیه)	۶۲
مالک بن انس (رئیس مذهب مالکی)	۶۲
خلفا و حکام	۶۳
غیر مسلمانان (اهل کتاب)	۶۳
زنادقه و دهریون	۶۴
اشاره	۶۴
ابن مقفع	۶۵
ابن ابی لیلی	۶۶
ابن ابی العوجاء	۶۶
مناظرات امام صادق علیه السلام	۶۷
اشاره	۶۷
مناظرات و پاسخ گویی به شبهات	۶۸
مناظرات امام صادق در منابع روایی	۶۸
انواع مناظرات	۶۸
اشاره	۶۸
از نظر تعداد	۶۸
از نظر بحث و استدلال	۶۹
از نظر نتیجه	۶۹
موضوعات مطرح شده در مناظرات با امام صادق	۶۹
شیوه های ورود به بحث	۷۰
اشاره	۷۰

۷۰	پرسش از دلیل مدعا و اقرار گرفتن از متن کامل ادعا
۷۰	اهتمام به دلیل و برهان
۷۰	سؤالات مطرح شده با امام صادق
۷۰	اشاره
۷۱	توحید و صفات خداوند
۷۱	نبوت
۷۲	معاد
۷۳	عدل
۷۴	احکام
۷۵	عالم نجوم
۷۵	تفسیر آیات
۷۶	شیوهی مناظرات امام صادق علیه السلام
۷۶	اشاره
۷۶	دعوت به توحید و اثبات وجود خدا
۷۷	پاسخ کوتاه و مستدل
۷۸	استدلال عقلی و منطقی
۸۰	ایجاد صورتهای مختلف برای مدعای فرد مقابل (سبر و تقسیم)
۸۱	مورد خطاب قرار دادن افراد با صفات نیکو و رعایت ادب
۸۱	باطل کردن مدعای فرد با استفاده از کلام وی
۸۱	قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر
۸۲	تذکر دادن به امور ملموس در زندگی
۸۲	برخورد کوبنده
۸۳	رد قیاس و رأی (با استناد به آیه قرآن و احادیث)
۸۴	محسوس نمودن امور معقول

۸۴	هدایت تدریجی از راه جدل، خطابه و برهان
۸۴	اشاره
۸۴	جدال احسن
۸۴	خطابه
۸۵	برهان
۸۵	نمونه‌هایی از مناظرات
۹۱	نتیجه‌گیری
۹۱	اشاره
۹۱	بررسی شیوه‌های انبیا
۹۲	راه اهل بیت، راه قرآن
۹۲	اشاره
۹۳	درباره‌ی توحید
۹۳	درباره‌ی عدل
۹۳	درباره‌ی نبوت
۹۳	درباره‌ی امامت
۹۳	بررسی شیوه‌های امام صادق
۹۵	پاورقی
۱۰۰	مؤسسه نور فاطمه زهرا سلام الله علیها

شیوهی مناظرات انبیا و امام صادق علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: شیوه مناظرات انبیا و امام صادق "علیهم السلام" / تالیف فاطمه حسینی میرصفی. مشخصات نشر: تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۴. مشخصات ظاهری: [۲۹۲] ص. شابک: ۲۰۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۳۰۴-۲۰۵-۷؛ ۲۸۰۰۰ ریال (چاپ دوم) وضعیت فهرست نویسی: فاپا یادداشت: ص.ع. به انگلیسی: Seyedeh Fatemeh Hosseini Mirsafi. Prophet's and imam Sadeqh's method of debate. یادداشت: چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۷. یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۷۹ - ۲۸۷؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. - منظره‌ها موضوع: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. موضوع: بحث و مذاکره -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام موضوع: بحث و مذاکره -- جنبه‌های مذهبی شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی. شرکت چاپ و نشر بین الملل رده بندی کنگره: BP۴۵/۳۵ ح ۵۴ ش ۹۱۳۸۴ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۵۳ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۱۷۸۶۶

مقدمه

تبلیغ افکار، عقاید و روشهای مختلف آن، شیوه‌ای مرسوم و عقلایی است که همواره مورد استفاده تمامی مذاهب و مکاتب مادی یا معنوی بوده است. رسالت بزرگ پیام آوران خدا «ابلاغ» پیام سعادت بخش الهی به انسان‌ها بوده است. آنان در این راه هر نوع سختی را تحمل کردند تا با رساترین صدا، فطرت‌های خداجو را بیدار نمایند. در ادیان الهی و مکاتبی که انبیا ارائه داده‌اند، تبلیغ از ویژگیهای مشترکی برخوردار است. در ادیان آسمانی علاوه بر اینکه پیامبران خود بنیانگذار تبلیغ و هدایت کننده‌ی آن بودند، همه‌ی آنها از یک مبدأ مشترک مأمور ابلاغ رسالت خود بوده و از جهت هدف نیز دچار تشنگ نبودند؛ یعنی همه‌ی انبیا از آغاز تا پایان پیدایش ادیان الهی به دنبال هدایت بشر از ضلالت و جهل به سوی عبودیت خدای سبحان، برقراری عدالت، اصلاح فسادها و رفع ظلم و ستم حاکم بر جوامع بشری بوده‌اند. انبیای الهی و همچنین ائمه معصومین علیهم السلام که ادامه دهندگان رسالت عظیم هدایت می‌باشند، در طول زندگانی افتخار آمیز خود به منظور [صفحه ۱۶] دعوت الی الله و سوق دادن انسانها به صفات و رفتارهای نیکو، شیوه‌های متنوعی را به کار گرفته‌اند که هر یک در جای خود تأثیر بسزایی بر شخصیت و رفتار انسانها بر جای نهاده است. تبلیغ به شیوه‌های مختلف انجام می‌پذیرد که بر اساس آیه‌ی ۱۲۵ سوره نحل، «جدال احسن» و «مناظرات برهانی دور از مغالطه» یکی از انواع آن است. مناظره از بنیادهای استوار دین اسلام است که قرآن کریم ضمن بیان سرگذشت انبیا، ابعاد و شیوه‌های آن را بیان داشته است. این شیوه‌ی تبلیغی، اثری عظیم در شناساندن حقانیت شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و تفهیم لزوم پیروی از آن را در پرسشگران بی غرض داشته است. تأثیر مناظره و بحث در تأیید جبهه حق و تضعیف باطل تا پایه‌ای است که هارون الرشید بعد از شنیدن مناظره هشام گفت: فوالله للسان هذا أبلغ فی قلوب الناس من مائه ألف سيف [۱]. به خدا سوگند زبان این شخص کار سازتر از صد هزار شمشیر در قلوب مردم است. مناظره و جدال احسن در دین اسلام همچون دیگر ادیان آسمانی، جنبه‌ای حیاتی از دین و وسیله‌ای کارآمد در ابطال و دفع شبهاتی است که صاحبان مذاهب و اندیشه‌های انحرافی ایجاد می‌کنند. سر سلسله‌ی مبلغین اسلامی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، اهل بیت هستند که با واگذاری مسئولیت امامت و جانشینی رسول خدا، از سوی خداوند متعال به آنان - که یا مستقیماً توسط پیامبر اکرم صورت می‌گرفت و یا به وصیت [صفحه ۱۷] و نص امام معصوم علیه السلام - مأموریت ابلاغ رسالت الهی را عهده‌دار شدند. مناظره از ابزارهای مهم رشد فکری، شکوفایی نیروی بیان، اراده و ایمان می‌باشد و امام صادق علیه السلام مباحثه و مذاکره را عامل شکوفایی و موجب حیات علم و دانش می‌داند. ائمه اطهار در طول

دو قرن حضور پس از رحلت پیامبر اسلام، همواره اسوه و سرمشق مؤمنین بوده‌اند. مورخین و علما به ویژه شیعیان به جمع آوری و تدوین سیره‌ی اهل بیت اقدام نموده‌اند و در این راستا عده‌ای به سیره‌ی نقلی و عده‌ی دیگر به سیره‌ی تحلیلی آنها پرداخته‌اند و تاریخ پر فراز و نشیب زندگی این پیشوایان هدایت را به نگارش در آورده‌اند. بعد از رسول اکرم که اسوه کامل مکتب اسلام و احیاگر راستین زیربنایی ترین اصل شرایع الهی یعنی توحید و شرک زدایی است، اهتمام امامان معصوم به مناظره و تشویق و تأیید آنان از شایستگی‌های همچون «هشام بن حکم»، نشانی گویا از ارزش شیوه مناظره است. با وجود آنکه ائمه هدی علیهم‌السلام، حجت خدای تعالی و نور واحدند و هدف مشترکی را دنبال می‌نمودند، به واسطه‌ی شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دوران زندگی هر یک از آنان که بر حسب زمان و مکان با یکدیگر تفاوت داشته است، دارای خط مشی‌های متفاوت با یکدیگر بودند. با توجه به این که سیره‌ی انبیا و نیز ائمه هدی باید همواره الگوی ما باشد، لذا بررسی و تحلیل زوایای گوناگون سیره‌ی ایشان ضروری به نظر می‌رسد. همچنین به جهت این که پرداختن به سیره‌ی تبلیغی و روش‌های مختلف انبیا و ائمه اطهار در راه رسیدن به هدف، یعنی پاسداری از مرزهای مکتب و حفظ و نگهداری آن، دارای اهمیت ویژه‌ای است، به [صفحه ۱۸] مصداق سخن گرانهای حضرت علی علیه‌السلام درباره قرآن که فرمودند: ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق و لکن أخبرکم عنه ألا ان فیه علم ما یأتی والحديث عن الماضي و دواء داءکم و نظم ما بینکم [۲]. آن کتاب خدا قرآن است پس از آن بخواهید تا سخن بگوید چرا که آن هرگز سخن نمی‌گوید. اما من شما را از آن خبر می‌دهم. بدانید که در قرآن علم آینده و حدیث گذشته است. درد شما را درمان است و راه سامان دادن کارتان در آن است. بر آن شدم مناظره و شیوه‌های مختلف آن را در سیره‌ی انبیا با توجه به آیات قرآن و نیز شیوه‌های مناظرات امام صادق علیه‌السلام را با استفاده از متون تاریخی و روایی بررسی و تحلیل نمایم. با بررسی‌های مقدماتی مشاهده شد مناظرات و رویارویی‌هایی از انبیای عظام در قرآن کریم و ائمه‌ی هدی با دیگر اندیشان در زمینه‌های مختلف، در منابع روایی و حدیثی ما ثبت و ضبط شده و در این زمینه میراث جاودانه‌ای برای رهپویان راه حق و هدایت جویان وجود دارد. از سوی دیگر با توجه به این که مناظره همچون دیگر روشهای تبلیغی، اصول و مبادی خاصی دارد که باید آداب و موازین آن رعایت شود تا موفقیت حاصل آید، لذا از راه بررسی و تحلیل مناظرات انبیای عظام در قرآن کریم و امام جعفر صادق، راه و روشهای مناظره استنباط و استخراج گردید؛ چرا که فراگیری و آشنایی با سیره انبیا و امامان معصوم و نیز نحوه برخورد ایشان با گروههای مختلف فکری و اعتقادی در جامعه، جهت اجرای شیوه‌های رفتاری آنان در عصر حاضر، لازم و ضروری است. [صفحه ۲۱]

کلیات

مناظره چیست؟

معنای لغوی

مناظره، واژه‌ای عربی و از ریشه‌ی نظر - نظرا، منظرا، منظره است. [۵] اصل معنای «النظر» دیدن با چشم می‌باشد. صاحب مقایس اللغة ضمن اشاره به این معنا، اضافه می‌نماید که این کلمه توسعه معنایی یافته است [۶] و در نتیجه‌ی همین توسعه معنایی، به مفهوم تدبر و تفکر در یک امر نیز به کار رفته است. [۵]. مناظره در ادب فارسی به معنی «جدال کردن»، «باهم بحث کردن»، «با هم سؤال و جواب کردن»، «با هم نظر کردن؛ یعنی فکر کردن در حقیقت و ماهیت چیزی»، «مجادله و نزاع با همدیگر» و نیز «بحث با [صفحه ۲۲] یکدیگر در حقیقت و ماهیت چیزی»، [۶] به کار رفته است.

معنای اصطلاحی

مناظره، مکالمه و گفت و گویی دو طرفه است (Dialogue) که هر یک با استدلال و ارائه براهین سعی می کند برتری و فضیلت خویش را بر دیگری به اثبات برساند. [۱۳] مناظره نیز مانند مفاخره، در اساس، حماسه است؛ زیرا در آن، بین دو چیز بر سر برتری و فضیلت خود بر دیگری، نزاع و اختلاف لفظی در می گیرد و هر یک با استدلالاتی خود را بر دیگری ترجیح می دهد و سرانجام یکی مغلوب یا مجاب می شود. [۱۴]. در لسان العرب آمده است: المناظره أن تناظر أخاك في أمر إذا نظرتما فيه معا كيف تأتياه. [۱۵]. مؤلف کشف که این اصطلاح را از دید منطقی بررسی و تعریف کرده است، از کلمه «مطلوب» استفاده می کند تا شامل موضوعات مختلف بشود: هی علم يعرف به کیفیت آداب اثبات المطلوب، نفیه أو نفی دلیله... [۱۶]. مؤلف فرهنگ اصطلاحات ادبی (فارسی - اروپایی)، مناظره را به عنوان معادل (Debate) ثبت کرده و در این باره می نویسد: [صفحه ۲۳] .. و آن مناظره میان دو طرف است که راجع به مسائل اخلاقی، سیاسی، مذهبی، قانونی و نظایر آنها به تبادل نظر پردازند و قضاوت نهایی توسط فرد سومی که بین دو طرف به حکمیت می پردازد، بیان شود. [۱۷]. راغب اصفهانی درباره ی مناظره می گوید: المناظره المباحثه والمباراه فی النظر و استحضار کل ما یراه ببصیرته، والنظر البحث و هو أعم من القیاس لان کل قیاس نظر و لیس کل نظر قیاسا. [۱۲]. مناظره عبارت است از گفت و گو و نکته بینی طرفینی رو در رو، و به میان آوردن هر آنچه به آن معتقد است. او نظر را عبارت از کاوش می داند و می گوید نظر نسبت به قیاس اعم است؛ زیرا هر قیاسی، نظر است ولی هر نظری، قیاس نیست. صاحب اقرب الموارد نیز می گوید: مناظره علمی است که به وسیله ی آن، آداب طرق اثبات المطلوب و نفی آن، یا نفی دلیل آن با خصم، شناخته گردد یا علمی است که در آن قوانین مباحثه مندرج است. [۱۳]. صاحب نفایس الفنون در تعریف دیگری می نویسد: مناظره، نظر است به بصیرت از جانب مستدل به وسایل، در نسبت واقعه میان دو چیز از برای اظهار صواب. در ادامه این تعریف چنین می نویسد: [صفحه ۲۴] نظر را به بصیرت قید کردیم؛ چرا که نظر به چند معنی دیگر آمده است، و قید اظهار صواب را آورده ایم تا مجادله و مغالطه از این تعریف خارج شود؛ چرا که مجادله و مغالطه برای الزام خصمند نه چیز دیگر و اگر بخواهند که مناظره همه ی این موارد را در بر بگیرد، باید قید الزام خصم را در تعریف بیاورند. [۱۴]. با توجه به این که جدل نیز نوعی مناظره و رویارویی فکری است، بعضی چون مرحوم مظفر در کتاب المنطق، ضمن بحث از جدل، گاهی مناظره را به جای جدل به کار می برد. [۱۵] بنابراین نام مناظره، جلساتی را در ذهن تداعی می کند که در آن حداقل دو نفر در حضور فرد یا افرادی به عنوان داور (حکم) درباره ی موضوعی بحث می کنند. مناظره بدین معنا همان است که علی پاشا صالح، در کتاب «آداب المناظره»، آن را «مناظره رسمی» نامیده است. [۱۶] این نوع مناظره از قدیم الایام در میان فارسی زبانان معمول بوده و به ویژه بعد از اسلام رواج بیشتری یافته است. برای به سامان آوردن آن و پرهیز از مغالطه ها و سفسطه ها از میان ایرانیان، دانشمندانی چون ابوعلی سینا و خواجه نصیرالدین طوسی به تنظیم قواعد علم منطق اهتمام ورزیدند. [۱۷]. مناظره به این معنی که ما آن را مناظره واقعی (حقیقی) می نامیم، از قدیم الایام بین صاحبان ملل و نحل هم وجود داشته است و همچنان که اشاره شد، کتابهایی که درباره ی منطق تألیف شده، به منظور پیشگیری از [صفحه ۲۵] خطا در مباحث، تدوین گردیده است و در تاریخ علوم، مناظرات زیادی در هر علمی، به ویژه در علوم مذهبی و کلامی، گزارش شده است.

هدف مناظره

بنابر آنچه در تعریف مناظره گذشت می توان گفت این موضوع یکی از انواع ادبی است که بر اساس گفت و گو بین دو طرف یا بیشتر، درباره ی موضوعی شکل می گیرد که در آن هر یک از طرفین، مطالب و دلایلی را برای اثبات مدعای خود بیان می کند. موضوع مناظره ممکن است مسائل علمی، عقیدتی، اخلاقی، اجتماعی و... باشد. در برخی از مناظره ها رسیدن به حقیقت یک امر دنبال می شود. هدف از مناظره همیشه «بیان برتری خود (یک طرف) بر دیگری» نیست. هدف اصلی مناظره های رسمی، رسیدن به

حقیقت یک امر است؛ بر خلاف مجادله‌ها که هدف از آنها، اسکات خصم و غلبه بر او است. اما این هدف همیشه در مناظره‌ها لحاظ نمی‌شود. یکی از اهداف مناظره آموزش است؛ آموزشی غیر مستقیم که به دلیل شیوهی خاص مناظره در اذهان ماندگار است. [۱۸].

فواید مناظره

مهمترین فایده‌ی مناظره، فایده‌ی آموزشی آن است. آموزش علوم مختلف، دین، عقاید، اخلاق و... در مناظره از یک سو کلیه اطلاعات راجع به موضوعی جمع آوری می‌شود و از سوی دیگر با بیان آن منتشر می‌شود. [صفحه ۲۶] اهمیت این آموزش‌ها نیز در آن است که اولاً، چون نتیجه بحث و استدلال است، در اذهان ماندنی است و ثانیاً، به دلیل غیر مستقیم بودن، پذیرفتنی‌تر و جذاب‌تر است. ارزش بلاغی مناظره در حین پیام دهی غیر مستقیم آن است. همچنین مناظره عامل و انگیزه‌ی تمایل و گرایش افراد به علم و دانش است؛ زیرا اگر علاقه به سیادت و حب جاه از دل و فکر مردم بیرون برود، علوم و دانش‌ها دچار فرسودگی می‌گردد. یکی دیگر از فایده‌های مناظره این است که محاسن و معایب مسئله یا موضوع مورد بحث آشکار می‌شود و در نتیجه امکان توسعه و تکامل آن فراهم می‌آید. همچنین مناظره به منظور بازیافتن دقیق مآخذ و اسناد علم و آگاهی صورت می‌گیرد. ذهن انسان از مجرای چنین مناظره‌ای، ورزیده شده و جان و روح آدمی نیرومند می‌گردد. اگر مناظره کننده آداب مناظره را رعایت کند و آفات و نتایج سوء مناظره نادرست را شناسایی و مراعات نماید، بحث و مناظره‌ی او با رعایت شرایط آن و احتراز از آفات ذکر شده، فواید عواید سودمندی را که عبارت از رغبت و گرایش به علم و دانش است، به دنبال خواهد داشت. [۱۹].

نقش مناظره در تکامل علوم و معارف

تاریخ نشان می‌دهد که تکامل علوم، به ویژه معارف عقلی بشر در پرتو مباحثات علمی، تضارب آرا و تعاطی افکار تحقق یافته است و ثمره‌ی آن، رشد و شکوفایی فرهنگ جوامع مختلف می‌باشد. در آثار اسلامی نیز بر این امر تأکید شده است تا آنجا که حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: [صفحه ۲۷] آراء و نظرات خود را بر یکدیگر عرضه دارید تا رأی صحیح از آن پدید آید. در همین راستا نیز امام صادق علیه‌السلام، مباحثه و مذاکره‌ی علمی را عامل شکوفایی و موجب حیات علم و دانش می‌داند. اصولاً لازمه‌ی حق جویی و حس حقیقت طلبی، تلاش برای کشف حقیقت از میان نظرات متفاوت و مختلف است. استوارت میل، فیلسوف انگلیسی در زندگی نامه خود نوشت: بارها گفته‌ام و باز می‌گویم از تاریخی که در مناظرات شرکت جستم، افکار بدیع و مستقلى پیدا کردم و آغاز قوه ابتکار و استدلال من از همان روز است. [۲۰]. گام نهادن در وادی مناظره، نیازمند تحمل زیاد، سعه صدر فراوان، دیدگاه وسیع و منطق قوی در برابر نظرات دیگران است؛ زیرا هیچ کس نمی‌تواند جز با منطق و برهان، دیدگاه خود را بر دیگری تحمیل نماید. جامعه شیعه در بین الملل اسلامی با آزادی اجتهاد و فتح باب مناظره از امتیاز خاصی برخوردار می‌باشد. حتی درباره‌ی مجتهدان و استنباط کنندگان احکام الهی، بر این باور است که «للمخطیء أجر واحد»، یعنی: اگر مجتهد با تلاش و جستجوگری به جایی نرسیده باشد، بلکه به اشتباه نیز منجر شده باشد، مأجور و معذور خواهد بود؛ زیرا نهایت تلاش و توان خود را در جهت استنباط به کار برده است. اگر به مقصود دست پیدا می‌کرد، دو اجر داشت: یکی به خاطر بذل جهد و دیگری به یمن رسیدن به هدف. [۲۱]. [صفحه ۲۸]

تاریخچه تحول مناظره

هر نظریه‌ی تازه‌ای معمولاً مخالفت طرفداران نظریه یا نظریه‌های قبلی را در پی دارد. این مخالفت‌ها اگر به صورت بحثی رو در رو

ابراز شود، حالت مناظره پیدا می‌کند. با این دید شاید بتوان سابقه‌ی مناظره را به زمانی برد که بشر موفق به تکلم هم بوده است. یکی از رسمی‌ترین شیوه‌های بحث و استدلال، «روش مناظره» است. این روش از دیر زمان مرسوم بوده و امروز هم با نظم و اسلوب خاصی معمول است. سابقه‌ی مناظره در ادبیات عربی بیشتر به دوره اسلامی و بعد از آن بر می‌گردد. در قرآن کریم، به طور غیر مستقیم به این مسئله اشاره شده و به مسلمانان تکلیف شده که در جدال‌ها به صورت «احسن» رفتار نمایند. سقراط حکیم برای ابطال نظریات سوفسطاییان از این شیوه بهره جست. مرحوم فروغی نیز بر این باور است که علم منطق، زاده‌ی اندیشه‌های سوفیست‌ها است. با این که سقراط در موضوع مجادله و مناظره زحمات زیادی کشیده، با آمدن ارسطو، این امر سر و سامانی پیدا کرد. وی کتابهای زیادی نوشت، از جمله کتاب «طوبیقا»، که در جدل و روش مجادله و رد سوفسطایی‌ها است، ولی به دلیل محو و نابود شدن آثار قدما نمی‌توان گفت چه نوع سخنوری و فن مناظره در ایران رایج بوده است. در اخبار و آثار آمده است که دینداران ایران زمین از جمله آرمان‌هایی که از خدا تمنا داشتند، اسب‌های تندرو، فرزندان دلیر و زبان آور بوده است. حتی در آثار پهلوی پیش از اسلام کتابی نوشته شده موسوم به «درخت آسوریک»، در مناظره بین «نخل» و «بز» که مرحوم بهار آن را ترجمه کرده است. در مقدمه دیوان مرحوم پروین اعتصامی به صورت پرسش و پاسخ، مناظره گونه‌ای نوشته شده است و تذکر داده که [صفحه ۲۹] این شیوه از قدیم مخصوص ادبیات شمال و غرب ایران بوده است و پس از ظهور اسلام، فیلسوفان بزرگ ایران گام‌های بلندی در این راه برداشته‌اند. [۲۲]. در آغاز قرن دوم هجری در اثر رابطه‌ی مسلمانان با ملت‌های دیگر و ترجمه کتاب‌های یونانی و ایرانی به عربی و نفوذ فرهنگ بیگانه، تمایلات ملحدانه و جریان‌ات انحرافی ظهور یافت. ملحدان می‌کوشیدند در مکه و مدینه، سفر و حضر، مسجد پیامبر و کلیه اماکن مقدس دیگر به ترویج اندیشه‌های باطل خود پردازند، ولی هرگز تأثیر تشنج آمیزی به وجود نمی‌آمد. امام صادق علیه‌السلام با سعه‌ی صدر و حوصله عجیبی به رد اشکالات ماده گریان می‌پرداخت. مفضل بن عمر، از اصحاب امام صادق، می‌گوید: شبی در باغی میان قبر و منبر نشسته بودم و در فکر شرف و کرامت‌هایی بودم که خداوند به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعطا کرده، ناگهان ابن ابی العوجاء از راه رسید و در نقطه‌ای نشست که سخنان او را می‌شنیدم، به یکی از اطرافیانش می‌گفت صاحب این قبر (رسول خدا) به کمال عزت و قدرت دست یافته است. دوستش گفت: فیلسوفی بود که ادعای مرتبه و منزلت بزرگی داشت. ابن ابی العوجاء گفت: سخن درباره‌ی این پیغمبر را رها کن که عقلم درباره‌ی او حیران و اندیشه‌ام درباره‌ی او به تحیر و گمراهی کشیده شده است. درباره‌ی موضوعی حرف بزن که قابل گفت و گو باشد. وی از آغاز پیدایش پدیده‌ها سخن به میان کشید و گمان می‌کرد که پدیده‌ها خود به خود به وجود آمده‌اند و هیچ دست تدبیر و سازنده و مدبری در آن سهیم نبوده است. موجودات بدون مدبر وجود یافته‌اند و جهان بر همین اساس و [صفحه ۳۰] منوال بوده و خواهد بود. مفضل می‌گوید: از خشم و عصبانیت نتوانستم خود را نگه دارم. گفتم: ای دشمن خدا، در آیین حق به الحاد گرفتار آمدی و خداوند سبحان را منکر شدی، خدایی که تو را به بهترین شکل آفریده و به کامل‌ترین وجه پرداخته و متحولت ساخته تا بدین مرتبه رسیده‌ای، اگر در خویشتن خویش بیندیشی و احساسات لطیف و فطرت پاکت را تصدیق کنی، دلایل ربوبیت، آثار صنع و شواهد جلال و قدس را در خلقت خود روشن خواهی یافت و براهینش را آشکار خواهی دید. ابن ابی العوجاء گفت: ای مفضل، اگر اهل کلام باشی با تو سخن می‌گویم و اگر دلیلت روشن شد مدعایت را می‌پذیرم و از تو پیروی خواهم کرد و اگر از اهل کلام نیستی، ما را با تو سخنی نیست و اگر از یاران جعفر بن محمد هستی، او هرگز با ما چنین سخن نمی‌گوید و با شیوه تو با ما مجادله نمی‌کند. او سخنان ما را بیش از آنچه شنیده‌ای، شنیده است ولی در مقام گفت و گو هرگز دشنامی به ما نداده و نقدی نکرده است. او همواره بردبار، با وقار و عاقل و استوار است. به سخن ما گوش فرا می‌دهد، کلام ما را می‌شنود و به حرف ما توجه می‌کند. وقتی فکر می‌کنیم که حجت و دلایل و مدعای خود را خوب و کامل گفته‌ایم، حجت ما را با دلایلی ساده و خطابه‌ای کوتاه، ابطال می‌سازد، ما را به پذیرش دلیل خود وادار می‌کند، عذر ما را منتفی می‌سازد و دیگر ما نمی‌توانیم به او پاسخی بدهیم. پس اگر از اصحاب او هستی

همچون او با ما سخن بگو. [۲۳]. [صفحه ۳۱]

جدل چیست؟

معنای لغوی

ماده «ج د ل» علی رغم اشتقاقات مختلف، به معنای واحدی بر می گردد که عبارت است از: استواری، استحکام و شدت. [۲۴].
راغب هم اصل آن را از «جدلت الجبل»، یعنی «أحکمت قتله» دانسته است. او در ادامه می نویسد: الجدل المفاوضة علی سبیل المنازعة والمغالبة [۲۵]. گفت و گو به شیوه کشمکش و برتری جویی را جدل نامند. مرحوم مظفر درباره معنی این واژه می نویسد: سختی و ستیزه جویی در خصومت و دشمنی به وسیله گفتار که غالباً با به کار بستن نیرنگ که گاهی دور از عدل و انصاف است، همراه می شود؛ لذا شریعت مقدس اسلام آن را نهی نموده است؛ به [صفحه ۳۲] ویژه در ایام حج (فلا رفت و لا فسوق و لا جدال فی الحج) [۲۶] و اعتکاف [۲۷].

معنای اصطلاحی

اشاره

جدل در اصطلاح دارای دو مفهوم است: یکی مطلق و کلی که در تمام علوم به کار می رود و دیگری مفهوم خاص که مراد از آن یکی از اقسام صناعات خمسهای منطق است که عبارتند از: برهان، جدل، خطابه، مغالطه و شعر. پس جدل به یک معنا از فروع علم مناظره است و در اصطلاحات فقهی به کار می رود و به معنای دیگر، از گونه های قیاس در علم منطق است. [۲۸]. شیخ طبرسی در معنی جدل می نویسد: جدل عبارت از منصرف کردن خصم است از روش و مذهبش به وسیله دلیل و برهانی که برای او اقامه می شود. همچنین در معنی و جادلهم بالتی هی أحسن [۲۹] می نویسد: با آنها به وسیله نیکوترین چیزی که داری، مناظره کن و آنها را با رفق و مدارا و آرامش، از فکر و عقیده ای که دارند منحرف نما. [۳۰].

جدل به معنای عام

جدل در این معنا، همان رویارویی هایی است که به هدف غلبه یافتن و اسکات خصم به کار گرفته می شود و در همین معناست که مرحوم مظفر مناظره را با جدل مترادف می داند. [۳۱] ابن خلدون می گوید: [صفحه ۳۳] جدل در اصطلاح استدلال های فقهی عبارت از شناختن آداب مناظره ای است که میان پیروان مذاهب فقهی و جز آنان روی می دهد... جدل عبارت از شناسایی قواعد، حدود و آداب استدلالی است که به وسیله آن انسان به حفظ عقیده یا بطلان آن، رهبری شود؛ خواه آن رأی از فقه باشد، یا از علوم دیگر. [۳۲].

جدل به معنای خاص

جدل در این اصطلاح به عنوان دومین صنعت از صناعات پنجگانه در منطق محسوب می شود. مرحوم مظفر می نویسد: جدل صنعتی است علمی که به وسیله آن قادر شوند بر اقامه حجت از مقدمات مسلمة [۳۳] بر هر مطلوبی که بخواهند و محافظت هر وضعی که اتفاق افتد بر وجهی که نقض بدان متوجه نشود بر حسب امکان. [۳۴]. بنابراین چون جدل عبارت است از بحث و سؤال و جواب

میان دو فرد به گونه‌ای خاص، لذا کسی که از عقیده‌ای دفاع می‌کند «حافظ وضع» یا «مجیب» نامیده می‌شود. از آنجایی که از دلیل و عقیده‌ای که به آن ملتزم است، دفاع می‌کند، حافظ وضع است و به خاطر این که به سؤال‌های خصم خود پاسخ می‌دهد، مجیب است. این فرد همواره تلاش می‌کند به امری ملزم نشود. فردی که می‌خواهد عقیده‌ی او را نقض کند، «سائل» یا «ناقض وضع» نامیده می‌شود و تلاش می‌کند وضعی را خراب نماید. [صفحه ۳۴]

انواع جدل

اشاره

با توجه به این که جدل از عناوینی است که در فرهنگ قرآنی و روایی گاهی با مذمت و نکوهش همراه بوده و خداوند نیز آن را به عنوان پاسخ گویی به شیوه‌های جدلی معاندین و دشمنان اسلام به پیامبر دستور فرموده تا جدال را به کار گیرد نه به شیوه‌ای که آنها از آن استفاده می‌کردند، بلکه دستور داده تا «جدال احسن» نماید و در این صورت به جدل، رنگ هدایتی و حق جویی را بخشیده است؛ لذا دو نوع جدل داریم که عبارتند از: ۱. جدل به احسن، ۲. جدل به غیر احسن

جدال به احسن

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ شخصی که تصور می‌کرد جدال به طور کلی حرام و ممنوع است، فرمودند: جدال به غیر احسن در اسلام نهی شده است، ولی آیا نشنیده‌اید که قرآن می‌فرماید: و لا تجادلوا أهل الكتاب الا بالتي هي أحسن [۳۵]. و با اهل کتاب جز به شیوه جدال احسن بحث و مجادله نکنید. و آیا نخوانده‌ای که فرمود: ادع الی سبیل ربک بالحکمة و المؤمنة الحسنه و جادلهم بالتي هي أحسن [۳۶]. ای رسول مردمان را با حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت نما و با بهترین شیوه با آنها مناظره کن. و حال چگونه است که می‌گویی خداوند جدال را مطلقاً حرام نموده است؟ در صورتی که خداوند می‌فرماید: [صفحه ۳۵] و قالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا أو نصاری تلك أمانيهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین [۳۷]. گفتند: هرگز به بهشت راه نیابند جز یهودیان و نصاری. ای پیامبر بگو این فقط آرزوی شماست. بگو برهان خود را بیاورید اگر راستگو هستید. خداوند متعال آوردن برهان و دلیل را شاهد و گواه راستی و صحت گفتارشان قرار داد و دست یافتن به علم را بر اقامه برهان متوقف نمود. آیا جز در جدال به احسن، برهان آورده می‌شود؟ حضرت پس از توضیح جدال به غیر احسن فرمودند: اما جدال به احسن همان است که خداوند به پیامبرش امر فرمود تا با کسی که رستاخیز و پس از مرگش را انکار می‌کند، به مجادله برخیزد خداوند می‌فرماید: و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من يحيى العظام و هي رميم. [۳۸]. و (آن فرد مشرک) برای ما مثلی (جاهلانه) زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت این استخوان‌های پوسیده را باز چه کسی زنده می‌کند؟ خداوند متعال در رد حرف او به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قل يحييها الذي انشأها اول مرة و هو بكل خلق عليم [۳۹]. بگو آن خدایی آنها را زنده می‌کند که اول بار حیات‌شان بخشید، و او به هر خلقتی داناست. آیا کسی که از هیچ، او را آفریده از این که پس از پوسیدگی آن را بازگرداند، عاجز است؟ اما آغاز آن نزد شما سهمگین تر و دشوارتر است [صفحه ۳۶] از بازگرداندنش. امام صادق علیه‌السلام در ادامه فرمودند: خداوند متعال چنین فرمود: الذي جعل لكم من الشجر الأخضر نارا فاذا أنتم منه توقدون [۴۰]. آن خدایی که از درخت سبز (تر و تازه) برای انتفاع شما آتش قرار داده است تا وقتی که بخواهید، برافروزید. یعنی زمانی که خداوند آتش سوزاننده را در درخت سبز و تازه پنهان ساخت و سپس آن را بیرون کشید، به شما فهماند که بر بازگرداندن استخوان پوسیده توانمندتر است. پس از آن فرمود: أو ليس الذي خلق السماوات والأرض بقادر على أن يخلق مثلهم بلى و هو الخلاق العليم. [۴۱]. آیا آن خدایی که آسمان‌ها و زمین را

آفرید، بر آفرینش مانند شما قادر نیست که چون مرید شما را زنده گردانند؟ آری البته قادر است و او آفریننده داناست. امام صادق علیه السلام می فرماید: در این هنگام که خلقت آسمانها و زمین در پندارها و توان شما نسبت به بازگرداندن شیء پوسیده عظیم تر و فراتر است، پس چگونه است که کار عجیب تر و دشوارتر در نزد خودتان را بر خدا روا می دارید، ولی کار آسان تر در نزد خودتان که اعاده شیء پوسیده است را برای خداوند قادر، روا نمی دارید؟ سپس فرمود: این جدال به احسن است؛ چرا که کوتاه نمودن و قطع بهانه کافران و از بین بردن شبهه‌ی آنها در آن روشن است. [۴۲]. با توجه به این روایت، اگر مناظره در راستای از بین بردن بهانه کافران [صفحه ۳۷] صورت پذیرد، مطلوب و مستحسن است. عذر و بهانه کافران به خاطر جهل و ناآگاهی، نداشتن حجت و برهان، بی پاسخ ماندن سؤالات و... است که همه آنها در یک مناظره‌ی برهانی و هدفدار قابل رفع می باشد. در جدال حق، هدف تحقیر طرف و اثبات تفوق و پیروزی بر او نیست، بلکه هدف نفوذ در افکار و اعماق روح او است. به همین دلیل شیوه‌ی مجادله به احسن با جدال باطل در همه چیز متفاوت است. لذا شخص مجادله کننده برای نفوذ در طرف مقابل، باید از وسایل زیر استفاده کند که در قرآن مجید اشارات جالبی به آنها اشاره شده است: ۱. نباید اصرار داشته باشد که مطلب حق را به عنوان گفته‌ی او بپذیرد، بلکه اگر بتواند کاری کند که طرف مقابل آن مطلب را نتیجه فکر خود بداند، بسیار مؤثرتر خواهد بود. به تعبیر دیگر طرف مقابل فکر کند این اندیشه از درون وجود خودش جوشیده و فرزند روح او است تا به آن علاقه مند شود. شاید سر این که قرآن مجید بسیاری از حقایق مهم، اعم از توحید، نفی شرک و مسائل دیگر را در قالب استفهام مطرح می کند و مثلاً بعد از ذکر دلایل توحید می گوید: «أله مع الله [۴۳] آیا با وجود خدای یکتا، خدایی هست؟» همین امر باشد. ۲. باید از هر چیزی که حسن لجاجت طرف مقابل را بر می انگیزد خودداری نمود. قرآن مجید می گوید: «و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم... [۴۴]. [صفحه ۳۸] و شما آنان که غیر خدا را می خوانند، دشنام ندهید، تا مبادا آنان هم از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند. ۳. باید در بحثها در مقابل هر کس و هر گروه نهایت انصاف را رعایت کرد تا آن طرف حس کند گوینده به راستی در صدد روشن کردن واقعیات است. به عنوان مثال هنگامی که قرآن از زیانهای شراب و قمار سخن به میان می آورد، منافع جزئی مادی و اقتصادی آن را که برای گروهی حاصل می شود، نادیده نمی گیرد و می فرماید: یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما. [۴۵]. ای پیامبر از تو درباره حکم شراب و قمار می پرسند بگو در این دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است، اما زیان گناه آن دو بیشتر از سود آنهاست. مسلماً این طرز سخن گفتن در شنونده تأثیر عمیق تری می بخشد. ۴. باید در برابر بدیها و کینه توزیها مقابله به مثل نکند، بلکه طریق محبت، رأفت و گذشت را پیش بگیرد؛ چرا که «مقابله به ضد» در این گونه موارد تأثیر فوق العاده ای در نرم کردن قلب دشمنان لجوج دارد. چنانکه قرآن مجید می فرماید: لا تستوی الحسنه و لا السيئه ادفع بالتي هي أحسن فاذا الذی بینک و بینه عداوه کأنه ولی حمیم. [۴۶]. نیکی و بدی یکسان نیست. (ای پیامبر) بدی را با بهترین روش دفع کن، در این هنگام آن کس که بین تو و او دشمنی است، گویی دوست صمیمی است. [صفحه ۳۹]

جدال به غیر احسن

امام صادق علیه السلام می فرمایند: اما جدال به غیر احسن این است که بر مسئله‌ی باطلی گفت و گو کنی و به امر باطل و بیهوده‌ای به تو اشکال شود و از دلیلی که خداوند برایت قرار داده بهره نگیری. در این صورت یا قول طرف مقابل را انکار می کنی یا مطلب حقی را که او با آن، مدعای باطل خود را به کرسی می نشاند، منکر می شوی. در هر حال به خاطر ترس از این که نکند آن حرف حق علیه تو تمام شود، منکر حرف حق می شوی؛ چرا که راه خلاصی از این مخصصه را نمی دانی. لذا بر شیعیان ما حرام است که فتنه و بازیچه دست دیگر برادران یا غلط اندیشان قرار گیرند. غلط اندیشان و باطل گرایان در صددند نقطه ضعفهای افراد را

شناسایی کنند و آن را به عنوان دلیلی بر تأیید مطلب باطل خود تلقی نمایند. افراد ضعیف نیز به خاطر ضعفی که از فرد محق می‌بینند، به ضلالت کشیده می‌شوند. حضرت در پایان گفتارشان در توضیح بیشتر جدال به غیر احسن فرمودند: اما جدال به غیر احسن آن است که تو به دلیل عدم توانایی در تمیز و تشخیص بین حق و باطل، حق را انکار می‌کنی و طرف مقابل را با انکار حق از باطلش منصرف می‌سازی و این کار حرام است؛ زیرا تو هم مثل طرف مقابل باطل گرا شده‌ای. او حقی را منکر شد و تو هم حق دیگری را انکار نمودی. [۴۷]. [صفحه ۴۰]

قرآن و جدال احسن

قرآن کریم به مثابه معتبرترین و قطعی‌ترین سند ادیان الهی، شیوه جدال را، اگر به صورت بهترین وجه باشد، تأیید کرده و دعوت مبلغان را بر آن استوار ساخته است: ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن. [۴۸]. ای رسول به حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین روش با اهل جدل مناظره نما. از آنجا که مناظره گاهی به جدل و ستیز نامطلوب کشیده می‌شود و به جای دستیابی به حقیقت، به خصومت منتهی می‌گردد، قید «احسن» را افزوده تا عالی‌ترین شیوه را به پیروانش بیاموزد. قرآن در مقام مجادله ناروا می‌فرماید: قل هاتوا برهانکم ان کتم صادقین [۴۹]. بگو بر ادعای خود برهان و دلیلی بیاورید اگر راست می‌گویید. قرآن کریم روح حق طلبی و پیروی از بهترین سخن را به پیروانش خاطرنشان کرده و می‌فرماید: ... فبشر عباد - الذین يستمعون القول فیتبعون احسنه [۵۰]. بندگان را بشارت ده - آن بندگان که چون سخنی را بشنوند، از نیکوترین آن پیروی می‌کنند. اسلام اجازه نمی‌دهد کسی در مباحث علمی و اعتقادی از جهل و گمان و تعبد کورکورانه استفاده کند: [صفحه ۴۱] و لا- تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل أولئک کان عنه مسؤولا [۵۱]. و هرگز بر آنچه علم نداری دنبال نکن چرا که چشم و گوش و دل همه مسئول هستند. از سوی دیگر با آیهی «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی [۵۲]؛ هیچ اکراه و اجباری در دین نیست. راه هدایت از گمراهی روشن و آشکار گردید» آزادی عقیده را اعلام کرده و همزمان از پویندگان معرفت می‌خواهد تعصبات ناروا، ترس، طمع و مصلحت اندیشی‌های شخصی را کنار بگذارند و با تجهیزات کامل، رسالت هدایت مردم جهان را به عهده بگیرند و آنان را به خیر و سعادت دعوت نمایند و اگر حکمت و برهان مؤثر واقع نشد، از طریق مجادله احسن آنها را هدایت و اقناع نمایند. این نوع مناظره، نه تنها با آزادی عقیده تعارض و تضادی ندارد بلکه مظهر وجود آزادی است. چون انسان ذاتاً حقیقت طلب و جستجوگر می‌باشد و همواره مایل است حق را بشناسد و در مقابل آن تسلیم شود. از این رو، بهترین راه عرضه نظرات از طریق مواجهه و نقادی آنهاست. در مناظرات اسلامی هدف واقعی، بر طرف ساختن موانع و کشف حقیقت می‌باشد و تنها ابزارهای وصول به حق و کشف حقایق، عقل، منطق، دلیل و برهان است و معیار صحت و سقم استدلال نیز مطابقت آن با واقع می‌باشد. [صفحه ۴۲]

سرچشمه اصلی مجادله به باطل

اشاره

با توجه به آیات قرآن کریم منشأ و سرچشمه‌ی اصلی مجادله به باطل می‌تواند موارد زیر باشد که عبارتند از:

پایمال نمودن حق و اثبات باطل

و یجادل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا به الحق و اتخذوا آیاتی و ما أنذروا هزوا. [۵۳]. و کافران با سخنان بیهوده و باطل می‌خواهند

با شیوهی جدل، حق را پایمال سازند و آیات مرا و آنچه را که برای اندازشان آمد، به استهزاء گرفتند. و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فأخذتهم فكيف كان عقاب. [۵۴]. و با سخن بیهوده و باطل مجادله کردند تا حق را پایمال سازند سپس ما آنها را به کیفر کفر گرفتیم و چه سخت عقوبت نمودیم.

نداشتن دلیل و برهان

ان الذين يجادلون في آيات الله بغير سلطان أتهم ان في صدورهم الا كبر ما هم بباليغيه فاستعذ بالله انه هو السميع البصير [۵۵]. آنان که در آیات خدا بی هیچ حجت و برهانی راه انکار و جدل را پیمودند، جز تکبر و نخوت چیزی در دل ندارند که به آرزوی نفسانی هم نخواهند رسید. پس تو (از شر آنها) به خداوند پناه ببر که او شنوا و بیناست.

جهالت

جهالت یکی از عوامل مجادله به باطل است. لخلق السماوات والأرض أكبر من خلق الناس و لكن أكثر الناس لا يعلمون. [۵۶]. [صفحه ۴۳] البته خلقت آسمانها و زمین بزرگتر از آفرینش بشر است و لیکن بیشتر مردم نمی دانند. در حالی که در آیات دیگر مسئله «کبر» مطرح شده بود. این دو رابطه‌ی نزدیکی با هم دارند؛ چرا که سرچشمه‌ی کبر، جهل و نادانی و نیز عدم شناخت قدر خود با مقدار علم و دانایی خویشتن است. [۵۷]. و من الناس من يجادل في الله بغير علم و يتبع كل شيطان مريد. [۵۸]. و برخی از مردم از روی جهل و نادانی در کار خداوند جدل می کنند و از هر شیطان گمراه کننده‌ای پیروی می کنند. و من الناس من يجادل في الله بغير علم و لا هدى و لا كتاب منير [۵۹]. و برخی از مردم از روی جهل و گمراهی و بدون هیچ کتاب و حجت روشن، در امر الهی به جدال می پردازند.

پیروی از وسوسه‌های شیطانی

... ان الشياطين ليوحون الي أوليائهم ليجادلوكم و ان أطمعموهم انكم لمشركون [۶۰]. و همانا شیاطین، دوستان خود را سخت وسوسه می کنند تا با شما به مجادله برخیزند و اگر از آنها پیروی کنید همانا شما مشرک خواهید شد.

عناد با حق و اصرار بر باطل

و يعلم الذين يجادلون في آياتنا ما لهم من محيص [۶۱]. و آنان که در آیات ما راه جدل را می پیمایند بدانند که برای آنها از قهر [صفحه ۴۴] و عذاب ما هیچ مفر و نجاتی نیست. يجادلونك في الحق بعد ما تبين كأنما يساقون الى الموت و هم ينظرون. [۶۲]. آنان در حکم حق با تو مجادله کردند بعد از این که حق روشن و آشکار گردید. گویی آنها را به سوی مرگ می کشند و آنها به چشم می بینند.

کبر و غرور

ان الذين يجادلون في آيات الله بغير سلطان أتهم ان في صدورهم الا كبر ما هم بباليغيه فاستعذ بالله انه هو السميع البصير [۶۳]. آنان که در آیات خدا بی هیچ حجت و برهانی راه انکار و جدل را پیمودند، جز تکبر و نخوت چیزی در دل ندارند که به آرزوی

نفسانی هم نخواهند رسید. پس تو (از شر آنها) به خداوند پناه ببر که او شنوا و بیناست.

سرنوشت ستیزه جویان مغرور

خداوند متعال در قرآن کریم سرنوشت کسانی را که در آیات الهی به مجادله بر می‌خیزند و در برابر دلایل نبوت و محتوای دعوت انبیا سر تسلیم فرود نمی‌آورند، ترسیم کرده است. آنجا که می‌فرماید: آیا ندیدی کسانی که در آیات الهی مجادله می‌کنند چگونه از راه حق منحرف می‌گردند. گفتگوهای توأم با لجاجت و عناد، تقلیدهای کورکورانه و تعصب‌های بی پایه و اساس، سبب می‌شود که از صراط مستقیم به بیراهه کشیده [صفحه ۴۵] شوند؛ چرا که حقایق تنها در پرتو روح حق جویی آشکار می‌گردد. نکته قابل توجه این که خداوند متعال بارها از «مجادله کنندگان در آیات الهی» سخن به میان آورده است که در مواردی به صورت «ان الذین یجادلون فی آیات الله» مطرح شده و قرائن نشان می‌دهد که مقصود از «آیات الله» همان آیات نبوت و محتوای کتب آسمانی است. البته از آنجا که آیات توحید و مسائل مربوط به معاد نیز در کتب آسمانی مطرح بوده، آنها نیز در قلمرو و مجادله‌ی آنها قرار داشته است. این گونه افراد که آیات الهی را تکذیب کرده‌اند برای توجیه عقاید و اعمال زشت خود مرتباً به مجادله و گفتگوهای بی اساس می‌پردازند. [۶۴] توجه به این نکته نیز لازم است که «یجادلون» به صورت فعل مضارع است که دلالت بر استمرار دارد. [صفحه ۴۷]

آداب و آفات مناظره

شرایط و آداب بحث و مناظره

اشاره

با توجه به این که مناظره در احکام دین، جزئی از دین است و شرایط، محل و زمان خاصی دارد هر کس که به مناظره مشغول می‌گردد، باید شرایط و آداب آن را رعایت نماید. همچنین اگر در این امر از گذشتگان خصوصاً اهل بیت علیهم‌السلام پیروی نماید، موفقیت‌هایی را به دست می‌آورد؛ چرا که اخذ کلیه علوم دینی از ایشان چه به صورت شفاهی، روایات وارده و یا به واسطه استنباط از اخبار و آثار و روایاتشان لازم و ضروری است؛ زیرا اهل بیت جز برای رضای خدا و طلب حق مناظره نمی‌کردند. مناظره و تبادل فکر و نظر، به عنوان یکی از شیوه‌های تبلیغی، در صورتی که اصول، شرایط و ضوابط خاص آن رعایت شود، می‌تواند در راستای دعوت و تبلیغ به عنوان کاری مقدس و هدفدار، موفقیت‌هایی را حاصل نماید. هر کس برای خدا و در راه او مناظره نماید و هدفش جز به دست آوردن حق و اعتلای آن نباشد، دارای علایم و مشخصاتی است که [صفحه ۴۸] از رهگذر آن، شروط و آداب مناظره روشن خواهد شد. علمای اسلامی در جهت تحقق هدف متعالی آیه‌ی «ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ و الموعظۃ الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن» [۶۵] موارد و حدودی را تحت عنوان آداب و اصول مناره ذکر کرده‌اند و حفظ و رعایت آنها را در مقدمه‌ی ورود به بحث مناظره لازم دانسته‌اند که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

قداست هدف؛ اثبات حق و حق جویی

هدف از مناظره باید مقدس باشد. یعنی مقصود مناظره کننده باید اظهار و اثبات یک حقیقت باشد نه تظاهر، خود را مطرح کردن و ابراز حس غلبه و پیروزی. هدف و مقصود مناظره کننده باید رسیدن به حق و یافتن و نمایاندن آن باشد. منظور اهل بحث و مناظره

نباید به کرسی نشاندن گفتار و نظریه خود و اظهار حق بودن خویشتن باشد. این گونه هدف گیری در بحث و مناظره، جدال و ستیزه تلقی می شود. از نشانه های الهی بودن هدف مناظره این است که مناظره کننده جز در مواردی که امید تأثیر در طرف مقابل وجود دارد، وارد مناظره نگردد و اگر بداند طرف بحث او، سخن وی را نمی پذیرد، زیر بار حق نمی رود و بر رأی و نظر خود پافشاری می کند، اگرچه خطا و اشتباه او کاملاً روشن باشد، مناظره با او جایز نیست، زیرا بر این گونه مناظرات، آفات و نتایج سوئی مترتب می گردد. [۶۶]. از دیگر اهداف مناظره روشن شدن نظرات باطل است. دو عقیده [صفحه ۴۹] متضاد باید در مقام مجادله احسن و مناظره بررسی و نقد گردد تا بطلان یک عقیده و حق بودن نظریه دیگر معلوم گردد. در مقام مجادله، نباید انگیزه تحمیل عقیده و ارائه معلومات و اطلاعات منظور باشد؛ زیرا این گونه اهداف، مناظره را به جدال و مرأ می کشاند و خصومت و لجاجت را ایجاد می کند. در این صورت نه تنها ابهامات زایل نمی گردد، بلکه بر تاریکی ها و غموض آنها نیز افزوده می شود. مناظره کننده باید در به دست آوردن حق، همچون کسی باشد که دنبال گمشده خویش است؛ چرا که: الحکمۃ ضالۃ المؤمن فحیثما وجد أحدکم ضالته فلیأخذها [۶۷]. حکمت، گم شده ی مؤمن است پس هر جا یکی از شما گم شده خود را یافت آن را برگیرد. نباید در این که حق به دست او یا به دست شخص دیگری ظاهر می شود، فرق و امتیازی بیند. بنابراین اگر طرف مقابل او در مناظره، وی را به اشتباهش آگاه ساخت و حق را برایش آشکار نمود، باید از او بپذیرد. [۶۸].

اولویت امر به معروف و نهی از منکر نسبت به مناظره

اشتغال به مناظره در صورتی درست است که وظایف و تکالیف دیگری که مهم تر از آن است، در میان نباشد، اگر مناظره دربارهی امر واجب به صورت مشروع برگزار گردد، به عنوان انجام یکی از واجبات کفایی [صفحه ۵۰] محسوب می شود. اما اگر وظیفه و تکلیف دیگری که دارای وجوب عینی و یا کفایی و مهم تر از خود مناظره است در میان باشد، اقدام به مناظره جایز نخواهد بود. از جمله این واجبات امر به معروف و نهی از منکر است که ممکن است مناظره کننده در مجلس مناظره با یک سلسله از منکرات مواجه گردد. همچنین گاهی مناظره کننده راجع به مسئله ای بحث و مناظره می کند که هیچ وقت برای کسی پیش نمی آید و یا به ندرت اتفاق می افتد. بنابراین مناظره باید در مورد مسائل مهمی صورت پذیرد و یا به مسائلی بپردازد که قریب الوقوع می باشد؛ چرا که مناظره در مسائل نادر، ریاضت فکری و استدلال و تحقیق بسیار می طلبد. بر اساس مراتب امر به معروف و نهی از منکر، مناظره مطلوب و مستحسن مناظره ای است که مورد نیاز بوده و نسبت به سایر مسائل در اولویت قرار گیرد. مناظره باید به وقایع مهم دینی یا مسئله قریب الوقوع، اختصاص یابد. به عبارت دیگر باید موضوع مهم و حیاتی را محور قرار دهد نه یک امر جزئی و پیش پا افتاده؛ چرا که اگر هر مسئله کم ارزش و یا مسائلی که در آینده بسیار دور اتفاق می افتد، مورد بحث و مناظره قرار گیرد، موجب اتلاف وقت می گردد. همچنین مسائل دینی مورد بحث قرار می گیرد، باید از جمله موضوعاتی باشد که طرفین صلاحیت بحث دربارهی آن را داشته باشند. در هر صورت مناظره باید سرنوشت ساز باشد. [۶۹]. [صفحه ۵۱]

مناظره با افراد برجسته علمی

مناظره باید با افرادی صورت پذیرد که دارای استقلال علمی، صاحب نظر، برجسته و معروف باشند تا در صورتی که مناظره کننده طالب حق باشد، بتواند از بیاناتشان سودمند گردد. اکثر مناظره کنندگان از مناظره با دانشمندان چیره دست و بزرگان علم احتراز می جویند؛ چون می ترسند مبادا حق از رهگذر بیان آنها پدیدار و آشکار گردد. لذا علاقه دارند با اشخاصی که از لحاظ علمی در درجه ی پایین تری قرار دارند مناظره کنند تا بتوانند افکار خود را بر چنین افرادی تحمیل نمایند. [۷۰]. نیرنگی که صاحبان مسلک ها

مذاهب دارند، همواره شاگردان خود را برای مناظره به مصاف می‌فرستند تا در صورت محکومیت، بحث و گفت و گو به سرانجام مطلوب نرسد. بنابراین برای تثبیت حق باید با افراد بلند پایه و معروف به مناظره پرداخت تا مباحث به نتیجه مطلوب برسد.

داشتن اخلاص و انصاف در مناظره

مناظره کننده باید خود را داعی الی الله بدانند و پیوسته رسالت هدایتگری و روشنگری را در جهت اعتلای کلمه حق، بر دوش خود احساس کند و علم و دانش را با این هدف که با نابخردان در افتد، با دانشمندان به جدال و ستیزه برخیزد و یا نظر مردم را به خود معطوف سازد، فرا نگیرد؛ بلکه در گفتارش پویایی همان اهدافی باشد که در پیشگاه خداوند متعال قرار دارد؛ چرا که آنچه نزد خداست، پایدار و فنا ناپذیر است. مناظره کننده نباید طرف مقابل خود را در مناظره در انتقال از دلیلی به دلیل دیگر و یا از سؤالی به سؤال دیگر باز دارد، بلکه باید امکاناتی را به [صفحه ۵۲] وجود آورد تا آنچه در ذهن خویش فراهم آورده به کار گرفته و آن را ارائه نماید و از خلال سخنان وی آنچه را مورد احتیاج او در رسیدن به حق و حقیقت است، استخراج نماید. همان طور که بیان شد هدف مناظره عبارت از رسیدن به حق است و اگر در ضمن مناظره به آن دست یافت، باید آن را بپذیرد و خدای متعال را سپاس گوید. [۷۱].

رعایت ادب در مباحثه و رویارویی

مناظره باید در چارچوب اخلاق پسندیده انجام شود تا به ستیزه جویی و ناسزاگویی و تکفیر منتهی نگردد. برای یک مؤمن مقابله به مثل و فحاشی صحیح نیست، بلکه باید با اخلاق نیکو و پرهیز از درگیری‌ها طرف مقابل را متقاعد کرد تا اگر تفاهم حاصل نشد، دوری و تنازع هم ایجاد نشود. باید از کلمات محبت آمیز استفاده شود و مناظره با طرف مقابل محترمانه و مؤدبانه صورت گیرد. مناظره کننده باید پیوسته از الفاظ محکم و قوی بهره گیرد و از به کارگیری الفاظ ناشایست پرهیزد، باید از عبارت رکیک و کنایات اهانت بار و امثال آن که موجب برانگیخته شدن انواع حساسیت و کینه توزی می‌گردد اجتناب نماید؛ چرا که در این صورت مناظره از حالت «احسن بودن» خارج شده و به ستیزه جویی و دشمنی می‌انجامد. مناظره کننده در هنگام بحث و گفت و گو صدایش را از حالت متعارف و معمول بلندتر نکند؛ زیرا این کار نشانه ضعف و مغلوبیت است. باید همواره با لحنی آرام و متین سخن بگوید تا گفتار او تأثیر بیشتری در طرف مقابل داشته باشد. [صفحه ۵۳] رعایت ادب و نزاکت در مناظرات اقتضا می‌کند که به سخنان یکدیگر دقیقاً گوش فرا داده و کلام همدیگر را قطع نکنند ولو این که مقصود او را قبل از تمام شدن کلامش بفهمد. اخلاق مناظره ایجاب می‌کند طرفین به یکدیگر مجال سخن گفتن بدهند و تا مطلب طرف مقابل تمام نشده، کلامش را قطع نکنند، تا هم مقصود او را کاملاً بفهمد و هم این که محترمانه برخورد کرده باشد. دور از ادب و نزاکت است که انسان در بین کلام دیگری حرف بزند. چه بسا ممکن است گفتار طرف مقابل مجمل و مبهم بماند و پاسخ با پرسش، تناسب پیدا نکند. تا بحث درباره یک موضوع به جایی نرسیده، وارد مبحث دیگری نشوند؛ چرا که در این صورت بحث‌ها با هم مخلوط شده و نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود.

اجتهاد مناظره کننده

بعضی معتقدند که مناظره کنندگان باید در فن مناظره مجتهد باشند، ولی گروهی پا را فراتر گذاشته و اظهار داشته‌اند که باید مجتهد و صاحب نظر باشند تا در همه مسائلی که پیش می‌آید بتوانند نظرات خود را بیان نمایند. لیکن حق این است که مناظره

کننده در شیوه مناظره باید اجتهاد داشته باشد و در موضوعی که به مناظره گذاشته می شود تا سر حد اجتهاد پیش رفته باشد. برای شرکت کنندگان در مناظره لازم است توان خود را در آوردن تمثیل و تشبیه تقویت نمایند، از اشعار و متون دینی، فلسفی، علمی و کلمات بزرگان و حوادث تاریخی نیز بهره گیرند. مناظره کنندگان باید بر محتوای بحث مسلط بوده و پیش از شرکت در جلسه، درباره‌ی موضوع [صفحه ۵۴] بحث و تحقیق کرده باشد و با ابعاد مختلف آن آشنا باشد تا در مقام گفت و گو به معضل مبهمی گرفتار نگردد و در سیر بحث متوقف نشود. مناظره آگاهی و مایه های علمی لازم دارد و گرنه به بن بست کشیده می شود. به همین جهت امام صادق علیه السلام بعضی از اصحابش را از مناظره کردن نهی می کرد.

آفات و نتایج سوء مناظره نادرست

اشاره

در این قسمت به آفات مناظره نادرست و نتایج سوء آن می پردازیم تا روشن شود که مجادله به غیر احسن چگونه موجبات شکست در بحث و گفت و گو را فراهم می کند. مناظره ای که به منظور غلبه بر دیگران، فضل فروشی و مباهات صورت پذیرد، سرچشمه‌ی رفتارهایی است که از نظر خداوند متعال، ناستوده و از دیدگاه شیطان، پسندیده است. اگر حس علاقه به غلبه بر دیگران و اسکات آنها در مناظره و نیز جاه طلبی و مباهات، بر روحیه‌ی کسی مستولی گردد، این گونه تمایلات وی را به اظهار و ارتکاب علنی تمام پلیدی ها سوق می دهد که به عنوان آفات و نتایج سوء مناظره های نادرست تلقی می گردد. برخی از این آفات عبارتند از:

نپذیرفتن حق

یکی از آفات مناظره، نپذیرفتن حق، کراهت از آن و حرص و تمایل شدید به مبارزه با آن از طریق جدال و ستیزه است. در این صورت برای مناظره کننده از این که حق بر زبان طرف مقابل وی ظاهر گردد بسیار ناخوشایند است و در این صورت با توسل به تلبیس و نیرنگ به منظور انکار حق [صفحه ۵۵] می کوشد مناظره ادامه یابد تا این که حق را پایمال سازد. از این رو، مبارزه و ستیزه جویی به صورت عادت و طبیعت ثانوی او می گردد و برای اظهار فضل و خرده گیری از خصم، نسبت به هر سخنی که به گوشش می رسد، اعتراض می کند؛ گرچه طرف مقابل او بر حق باشد. در نظر خداوند متعال، کسی که حق را تکذیب می کند و کسی که به او افترا می بندد، یکسانند و از نظر جرم و گناه روحی و اخلاقی با هم برابرند و در این باره می فرماید: و من أظلم ممن افتری علی الله کذباً أو کذب بالحق لما جاءه ألیس فی جهنم مثوی للکافرین. [۷۲]. آیا از کسی که بر خداوند دروغ بست و با آنکه حق به او رسیده، آن را تکذیب کرد، ستمکارتر هست؟ اگر مباحثه و جدال صرفاً برای غلبه و اسکات خصم باشد، نه تنها موجب نیل به اهداف مقدس نخواهد شد، بلکه باعث ظهور تکبر، غرور، حسد و خود باختگی می شود. خصلت جاه طلبی، عجب و غرور را در غلبه کنندگان زنده کرده و روحیه‌ی یأس، شکست و انحطاط را در طرف مغلوب به وجود می آورد. جاه طلبی و مباهات بر دیگران، سرچشمه بسیاری از پلیدی های اخلاقی است. پس عدم پذیرش حق و تکذیب آن، استکبار است و جدال نیز مستلزم چنین حالتی است؛ یعنی این که انسان را وادار می کند زیر بار حق نرود و آن را تکذیب نماید. [۷۳]. از ابی درداء، وائل و انس روایت شده که گفتند روزی پیامبر بر ما وارد شد در حالی که بر سر یک مسئله دینی بحث و مجادله داشتیم. رسول خدا [صفحه ۵۶] آن چنان سخت غضبناک شد که تا آن زمان چنین خشمی از او ندیده بودیم. سپس فرمود: ملت های قبل از شما به علت مجادله و ستیزه جویی، گرفتار انحطاط و نابودی شدند. از مراء و جدال دست بردارید؛ زیرا یک فرد با ایمان با کسی به مجادله بر نمی خیزد و ستیزه گر، سخت زیانکار است. من در روز قیامت از ستیزه گران شفاعت نمی کنم و اگر کسی دست از مجادله بردارد با این که

می‌داند حق با اوست، برای چنین شخصی سه قصر در بهشت ضمانت می‌کنم. خداوند متعال پس از شرک، مرا از مجادله نهی فرموده است. [۷۴]. امام صادق علیه‌السلام در حدیثی می‌فرماید: ثلاث من لقی الله عزوجل بهن دخل الجنة من أی باب شاء من حسن خلقه و خشى الله فى المغيب والمحضر و ترك المراء و ان كان محقا [۷۵]. سه گروه هستند که وقتی خداوند را ملاقات می‌کنند به آنها می‌فرماید از هر دری که می‌خواهید وارد بهشت شوید. آن سه دسته عبارتند از کسی که خوش اخلاق است، کسی که در آشکار و نهان از خداوند بترسد، و کسی که مراء را ترک کند اگر چه بر حق باشد.

تظاهر و ریاکاری

یکی دیگر از آفات مناظره، ریا و تظاهر نسبت به مردم، سعی و تلاش برای به دست آوردن دل آنان و جلب توجه آنها به خود می‌باشد تا به این وسیله رأی و نظر او را تأیید نموده و او را در برابر طرف مقابل در مناظره یاری نمایند. ریا، نوعی بیماری است که انسان را به بزرگ‌ترین گناهان فرا [صفحه ۵۷] می‌خواند و مناظره کننده‌ای که ریاکار باشد، هدفش خودنمایی و جلب ستایش مردم نسبت به خود است و در روایتی آمده است: ثلاث علامات للمرائی ینشط اذا رأى الناس و یکسل اذا کان وحده و یحب أن یحمد فی جمیع أمور. [۷۶]. ریاکار سه مشخصه و نشانه دارد: آنگاه که مردم را می‌بیند با نشاط می‌گردد، هنگامی که تنها است کسل و بی حال است و دوست دارد مردم او را در تمام کارهایش بستاينند. ان المرائی یدعی یوم القيامة بأربعة أسماء یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر حبط عملک و بطل أجرک فلا خلاص لک الیوم فالتمس أجرک ممن کنت تعمل له [۷۷]. در روز قیامت شخص ریاکار با چهار اسم خوانده می‌شود: ای کافر، ای گناهکار، ای فریبکار متظاهر، و ای زیانکار. عمل و رفتار تو نابود شد و اجر و پاداش تو تباه گشته است. امروز هیچ راه نجاتی نداری. پس باید اجر و پاداشت را از کسی مطالبه کنی که به خاطر او عمل می‌کردی. شخص ریاکار و کسی که اهل تظاهر و فضل فروشی باشد، هدفش جز غلبه و اسکات خصم و کسب شهرت و شخصیت اجتماعی نیست و با چنین روحیه‌ای نمی‌توان در دل‌ها نفوذ کرد و حق را به پیروزی رسانید؛ زیرا شهرت طلبی، کسب موقعیت اجتماعی و ریاکاری برای همیشه مخفی نمی‌ماند، بلکه از فحواى کلام و لحن مناظره کنندگان کاملاً معلوم می‌گردد و حتی از این که بگذریم باعث فساد روح و اخلاق می‌شود و در [صفحه ۵۸] نتیجه مناظره به هدف‌های صحیح و نتایج مطلوب نمی‌رسد. [۷۸].

خشم و غضب

غالباً مناظره کننده نمی‌تواند خود را از تیررس خشم و غضب دور نگه دارد به ویژه اگر به سخن او ایراد و اشکال وارد نمایند، گفتار و سخن او را رد کنند و استدلال او در مقابل مردم غیر قابل قبول تلقی گردد. خشم و غضب مناظره کننده، گاهی به حق و گاهی نادرست و نارواست. خداوند متعال و رسول گرامی او، خشم و غضب را، به هر کیفیتی که صورت پذیرد، نکوهش کرده‌اند. روایت شده که شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: مرا به عملی راهنمایی و توصیه فرما که مختصر و سودمند باشد. حضرت فرمودند: خشمگین نشو. آن مرد دوباره همان درخواست خود را تکرار کرد، باز هم حضرت فرمودند: خشمگین نشو. خشم و غضب آفت مناظره است. آنان که مورد اعتراض قرار می‌گیرند و دلایلشان را به حق و یا ناروا نقض می‌نمایند، ناگهان بر می‌آشوبند و فضای مناظره را به جنگ و جنجال می‌کشانند. مناظره باید بر اساس خیرخواهی و هدایت صورت گیرد تا آنجا که خداوند در قرآن می‌فرماید: فقولاً له قولاً لینا لعله یتذکر أو یخشی [۷۹]. و با او با آرامی و نرمی سخن بگویند شاید او متذکر شود و یا از خدا بترسد. گفتار نرم از قلب رئوف بر می‌خیزد و اصولاً محبت دل‌ها را نرم و برای [صفحه ۵۹] پذیرش حق آماده می‌سازد. کلماتی که به کینه و غضب آلوده شود، نمی‌تواند راهگشا و هدایتگر باشد، اقتضای موعظه‌ی حسنه و مجادله احسن

این است و گر نه مناظره دچار آفت می شود. در فضای مناظره باید صفا و محبت حاکم باشد؛ زیرا با کینه و دشمنی هرگز نمی توان حق را به کرسی نشاند. حربه‌ی عاطفه بسیار قاطع و برنده است. چون غرض اصلی ارشاد و راهنمایی است، لازم است در قدم اول با محبت، قلب طرف مقابل را صید کرد و عقل او را با استدلال خاضع نمود و او را با عاطفه به اعتراف وادار کرد. لذا خشم و غضب در این امر موجب شکست در بحث‌ها و گفت و گوها می شود. [۸۰].

کینه توزی و حسد

از نتایج سوء خشم و غضب، حقد و کینه است. وقتی انسان به خاطر عدم توانایی بر اعمال غضب، خشم خویش را فرو می نشاند، این حالت به صورت حقد در دل او جای می گیرد. [۸۱] مقصود از حقد این است که قلب انسان با احساس بغض و نفرت همراه باشد. حقد و کینه که ثمره‌ی غضب و خشم است، امور زشت و حالات ناپسندی را برای انسان به ارمغان می آورد که عبارتند از حسد، ناسزاگویی در برابر حوادث ناخوشایند، عزلت و کناره گیری از مردم، به زبان آوردن سخنان ناروا و زشت از قبیل دروغ، غیبت و... که همه‌ی این امور نکوهیده و ناپسند از نتایج و آثار سوء حقد و کینه توزی می باشد. تمام این حالات درونی و روانی، درجه و پایه‌ی دین و ایمان انسان را به انحطاط و سقوط می کشاند. فرد کینه توز در صورتی که قادر به مجازات طرف مناظره‌ی خود باشد، [صفحه ۶۰] می تواند سه حالت را در پیش بگیرد: ۱. حق طرف خود را به طور کامل و بدون کم و کاست ادا نماید، که این کار عین «عدل» و عدالت خواهی است. این رفتار، اوج مرتبه و درجه‌ی انسان‌های صالح و شایسته‌ای است که افراد مؤمن باید با چنین خصلتی خو بگیرند. ۲. از طریق و عفو و گذشت نسبت به او احسان کند، که چنین گذشتی همان «تفضل» است که راه و رسم صدیقین و افراد راستین می باشد. ۳. به طرف مقابل ستم کند بدون آنکه مستحق ظلم باشد، که چنین عملی را «جور» گویند، که این شیوه‌ی اراذل و انسان‌های پست است. [۸۲]. از دیگر آفات و عوارض مضر مناظره، حسد است که نتیجه و ثمره‌ی حقد می باشد. غالباً مناظره کننده از حدس نسبت به طرف مقابل خود در امان نیست؛ زیرا گاهی بر طرف خود، غالب و گاهی در برابر او مغلوب می گردد. آنگاه که غلبه با او نباشد و یا سخنش مورد ستایش دیگران قرار نگیرد، آرزو می کند که کاش غلبه و پیروزی از آن او بوده و طرف مقابل او از آن محروم باشد، که این گونه آرزو و تمنا عین حسد است. چون علم و دانش از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است. پس وقتی مناظره کننده آرزو کند که چنین غلبه و پیروزی و لوازم آن، از آن او باشد و طرف مقابل از آن محروم بماند، در حقیقت نسبت به او حسد ورزیده است. چنین حالتی به هر مناظره کننده‌ای دست می دهد و دچار چنین روحیه‌ی ناستوده‌ای می گردد. ابن عباس می گوید: [صفحه ۶۱] علم و دانش را در هر جایی که یافتید، فرا گیرید و گفتار برخی از فقها درباره‌ی برخی دیگر را نپذیرید. چون اختلاف آنها در نتیجه‌ی تفاوت آرا و نظراتشان می باشد. [۸۳].

سخنان ناروا و گفتارهای حرام

به زبان آوردن سخنان ناروا و زشت از قبیل دروغ، غیبت و... از نتایج مناظره نادرست می باشد؛ زیرا مناظره‌ی نادرست، از نقل سخنی که به منظور نکوهش و توهین به طرف‌های مقابل است، عاری نیست. بنابراین مناظره کننده ناگزیر دچار غیبتی خواهد شد که خداوند آن را به «اکل میته» تشبیه نموده است. گاهی مناظره کننده سخنان طرف مقابل را تحریف کرده و در نتیجه مرتکب دروغ و افترا می گردد و گاهی نیز نمی تواند زبانش را حفظ کند و آشکارا به او نسبت حماقت، جهالت، نادانی و کم فهمی می دهد، که در نتیجه‌ی این اعمال فرد آبرومندی را بی آبرو می سازد و حرمت او را از بین می برد.

تکبر و خود برتر بینی نسبت به دیگران از دیگر آفات مناظره می‌باشد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: من تواضع لله رفعه الله و من تکبر وضعه الله [۸۴]. هر کس تکبر ورزد خداوند او را خوار می‌گرداند و هر کس تواضع و فروتنی نماید، خداوند او را بالا می‌برد. [صفحه ۶۲] ممکن است بحث و مناظره، با تکبر و اظهار برتری نسبت به دیگران همراه باشد. هرگاه مناظره در محفلی صورت پذیرد، در این صورت انسان سعی دارد زیر بار سخن حق دیگران نرود و سعی می‌کند آرا و نظرات آنها را نپذیرد، ولو این که حقانیت سخن آنها بر مناظره کننده کاملاً ثابت و روشن گردد؛ زیرا بیم غلبه و پیروزی آنان بر خود را دارد و حتی اگر اشتباه او کاملاً محرز و آشکار هم باشد، حاضر نیست به اشتباه خویش اعتراف نماید. چنین روحیه‌ای، نمایانگر کبر و خود بزرگ بینی، یعنی همان صفت رذیله‌ای است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نکوهش آن می‌فرماید: لا یدخل الجنة من فی قلبه مثقال ذره من الکبر [۸۵]. حتی اگر به مقدار ذره‌ای کبر و غرور در قلب کسی باشد، به بهشت وارد نمی‌شود. همچنین در حدیث قدسی آمده است: العظمه ازاری و الکبریاء ردائی فمن نازعنی فی شیء منهما قصمته [۸۶]. شکوه و عظمت پوشش من و کبریا و بزرگی، ردای من است. اگر کسی در این دو صفت با من به نزاع برخیزد، او را در هم شکسته و نابود می‌سازم.

تجسس و کنجکاوی در عیوب طرف مناظره

پی گیری و تجسس در عیوب و زشتی‌های افراد از دیگر آفات مناظره می‌باشد. شخص مناظره کننده، در صدد یافتن و جستجوی لغزش زبانی و یا دیگر لغزش‌های طرف مقابل خود می‌باشد تا از آن به عنوان حربه‌ای [صفحه ۶۳] برای تحکیم سخنان، شخصیت، و پاکی کاذب خویش به کار ببرد و احیاناً کمبود و نقایص خود را به آن وسیله جبران نماید. گاهی مناظره کننده با تحقیق و کنجکاوی به احوالات درونی اشخاص و عیوب و نواقص طرف مقابل خود دست می‌یابد و از آن عیوب به عنوان دستاویزی برای کوبیدن طرف مقابل استفاده می‌نماید و از این که او را به این وسیله بی آبرو و شرمسار نموده است، اظهار خوشحالی و سرور می‌نماید. خداوند این قبیل افکار و رفتار ناستوده را نهی کرده و فرموده است: «و لا تجسسوا» [۸۷] در حالات و کیفیات رفتار و گفتار مردم تجسس نکنید». همچنین در گفتار معصومین علیهم‌السلام نیز این امر نکوهش شده و در این باره به عنوان مثال آمده است: نزدیک‌ترین راهی که انسان را به مرز کفر می‌رساند، این است که فردی با شخص دیگر بر اساس دین طرح دوستی بریزد و در صدد تحقیق و بر شمردن لغزش‌های او بر آید تا به آن وسیله در موعد مورد نظر، او را سرزنش و ملامت نماید. [۸۸].

شادمانی از اندوه دیگران و ناراضی‌تی از شادمان دیگران

یکی از آفات مناظره این است که مناظره کننده از بیچارگی و اندوه دیگران احساس شادی نماید و از خوشحالی و سعادت آنها رنجور و اندوهگین گردد. این حالت غالباً در قلوب کسانی راه دارد که به اسکات افراد علاقه‌مند هستند و حس اشتیاق به اظهار فضل نسبت به برادران ایمانی‌شان بر قلب آنها چیره شده است. [صفحه ۶۴] طبق روایاتی که از ائمه اطهار علیهم‌السلام رسیده است، ساده‌ترین و ناچیزترین حق یک مسلمان بر مسلمان دیگر آن است که برای او خواهان همان چیزهایی باشیم که دوستدار آنها برای خویشتن هستیم و از همان چیزهایی که برای خود متنفر هستیم، برای او نیز تنفر داشته باشیم. [۸۹].

خودستایی

گاهی مناظره کننده یا با صراحت بیان و یا با اشاره و کنایه به خاطر تأیید سخن خود، و زشت و نادرست جلوه دادن سخن دیگران،

به نوعی خودستایی دچار می شود و غالباً این حالت درونی را اظهار می نماید. در حالی که خداوند متعال می فرماید: «فلا تزکوا أنفسکم [۹۰] و خودستایی نکنید» از حکیمی پرسیدند که آن سخن درستی که اظهارش زشت و نادرست است، چیست؟ پاسخ داد: این که انسان خودش را ستایش و تمجید نماید. مناظره نیز به جهت این که طرفین برای اثبات غلبه و تفضیل خود بر دیگری تلاش می کنند، خالی از خودستایی نمی باشد؛ به عنوان مثال آنجا که مناظره کننده می گوید: «من از افرادی نیستم که این گونه مطالب برای آنها نا آشنا و مبهم است». گاهی نیز مناظره کننده به خاطر ترویج سخنانش از روی تکبر و غرور و تفاخر، خودستایی می کند. باید توجه داشت که خودستایی علاوه بر این که زشت و ناپسند است، مورد نهی خداوند متعال نیز می باشد و از قدر و منزلت انسان در نظر دیگران می کاهد. [۹۱]. [صفحه ۶۵]

نفاق و دو رویی

گاهی مناظره کنندگان به نفاق و دوگانگی شخصیتی دچار می شوند. به این صورت که طرفین مناظره در ملاقات با یکدیگر اظهار محبت و اشتیاق کرده و تظاهر به خوشحالی و شادمانی می نمایند. در حالی که در همان حال بغض و کینه ای درون آنها را فرا می گیرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: اذا تعلم الناس العلم و ترکوا العمل و تحابوا بالألسن و تباغضوا بالقلوب و تقاطعوا فی الأرحام لعنهم الله عند ذلک فأصمهم و أعمی أبصارهم. [۹۲]. آنگاه که مردم علم و دانش را فرا می گیرند، و لیکن آن را به کار نمی بندند و با زبان نسبت به هم اظهار دوستی می کنند ولی قلباً کینه ای دیگران را به دل دارند و رشته ارتباط با خویشاوندان و نزدیکان را از هم می گسلند، خداوند متعال آنان را از رحمت خویش، طرد نموده و آنها را کور و کر می سازد. در پایان باید متذکر شد که مناظره کنندگان از لحاظ پایه و موقعیت، در رابطه با این آفات، اوضاع مختلفی دارند که به هر حال از رهگذر مناظره به آنها مبتلا می گردند. حتی عظیم ترین شخصیت های دینی و خردمندترین افراد، گاهی به برخی از این آفت ها دچار می شوند. عامل عمده و اساسی که چنین خصایص ناپسندی را در قشرهای مختلف ایجاد می کند، فراگیری علم و دانش برای هدفی غیر الهی است و چون در مسیر پویایی افراد از علم، غیر خدا مطرح است و اهداف دنیایی سراسر این مسیر را در بر می گیرد، از این جهت گرفتار چنین آفاتی می شوند. [۹۳]. [صفحه ۶۹]

شیوه مناظرات انبیا علیهم السلام

اشاره

از راه های عمده دعوت انبیا در همه دوران ها، جدال به نیکوترین روش بوده است. در این جدال ها، عاطفه، احترام انسانی، روشنگری، استدلال منطقی، قاطعیت، توکل ایمانی و... رعایت شده است. یکی از شیوه های تبلیغی انبیا علیهم السلام این بود که برای دعوت قوم خود، به سخن گفتن با آنها می پرداختند و با طرح مسائل مختلف و از راه های گوناگون درصدد این بودند که قلوب مردم را نسبت به پذیرفتن شریعت خود آماده کنند و حقانیت دعوت خود را برای آنها اثبات نمایند. بعضی مواقع نیز پس از بیان اندرزها و بشارت های متعدد از جانب انبیا، قوم آنها به ویژه اشراف و بزرگان به پاسخ گویی و عکس العمل می پرداختند و ضمن بیان اتهاماتی به آنها و یا پیروانشان، دعوت آنها را رد کرده و کار به مناظره بین آنها کشیده می شد. قرآن کریم در چند موضع ضمن بیان آیات مربوط به ماجرای انبیا به موارد بحث و جدل و مناظره آنها با قومشان اشاره می کند که با رعایت ادب، احترام، حق گرایی و استدلال متین و قاطع به مناظره با مخالفان می پرداختند و این همان جدال احسن است که در فرهنگ قرآنی بدان [صفحه ۷۰] توصیه شده است. در برهان و جدل احسن یک روح حاکم است و آن استدلال و احتجاج در راه یقینی ساختن

مقصود به طریق عقلی است. در مجادله روی سخن با منکران و ناباوران است که در راه پذیرش، موانعی در برابر خود می‌یابند. این موانع گاه باورهای خود ایشان است - حق باشد یا باطل - و گاه تعارضات و یا شبهات و سؤال‌هایی که از دیدگاه ایشان در مورد نظریه‌ی مقابل وجود دارد. از این رو لازم است با نرمش و مدارا و در عین حال استواری و پیگیری، موانع را یکایک باز شناخت و آنها را بر طرف ساخت تا راه برای پذیرش نظر، هموار و ساده گردد. این کار معمولاً به کمک مقدمات صحیح و بدیهیاتی صورت می‌گیرد که خود طرف مخالف، به آنها معتقد و پایبند است و آن گاه به مدد براهین، نتایج صحیح، یکی پس از دیگری بر پایه آن مقدمات بنا می‌شود تا هدف مورد نظر در دسترس اندیشه و باور قرار گیرد. در این بخش به بررسی شیوه‌های مناظرات انبیای عظام، با توجه به آیات شریفه‌ی قرآن مجید پرداخته می‌شود و در این حوزه روش‌های مناظرات انبیای الهی، اعم از تشریعی و تبلیغی را با ذکر نمونه‌هایی بیان خواهیم نمود. این شیوه‌ها عبارتند از:

دعوت به توحید و نفی شرک

دعوت به توحید و نفی شرک از رسالت‌های همه‌ی انبیا علیهم‌السلام است و آنان در هر فرصتی ضمن گفت و گو با قوم خود به آن می‌پرداختند؛ چرا که با پذیرش توحید واقعی، راه دستیابی به فضیلت‌های اخلاقی برای مخاطبان [صفحه ۷۱] فراهم می‌شود. حضرت نوح علیه‌السلام مردم بت پرست را به توحید در عبادت فرا می‌خواند ولی بزرگان قومش به بهانه بشر بودن حضرت از اطاعت او سرباز می‌زدند. [۹۴]. و لقد أرسلنا نوحاً الى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره أفلا تتقون - فقال الملائكة الذين كفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلكم يريد أن يتفضل عليكم و لو شاء الله لأنزل ملائكة ما سمعنا بهذا في آباءنا الأولين - ان هو الا رجل به جنه فتربصوا به حتى حين [۹۵]. همانا ما نوح را با رسالت به سوی امتش فرستادیم. پس نوح گفت: ای قوم من خدا را پرستید که جز او شما را خدایی نیست آیا شما خدا ترس و با تقوا نمی‌شوید - اشراف قومش که کافر شدند گفتند: این شخص جز بشری مثل شما که می‌خواهد بر شما برتری جوید چیز دیگری نیست و اگر خدا می‌خواست فرشته‌ای می‌فرستاد و ما چنین سخنانی را که این شخص می‌گوید از پدران پیشین خود نشنیده‌ایم - این شخص جز مرد دیوانه‌ای نیست پس باید تا مدتی با او مدارا کنید. صاحب مجمع البیان نیز به این مسئله اشاره می‌کند که نوح سخن خود را با توحید شروع می‌کند. چون توحید اصل مهم‌تر و زیربنای اصول دیگر است. آنگاه می‌نویسد که اشراف قوم به مردم می‌گفتند نوح فقط می‌خواهد با این کار بر شما تشرف و ریاست بجوید و شما تابع او گردید، و اگر خدا می‌خواست که غیر او چیز دیگری عبادت شود، بشری [صفحه ۷۲] نمی‌فرستاد؛ بلکه ملکی می‌فرستاد ما این سخنان را در امان گذشته نشنیده‌ایم و این مرد حالت دیوانگی و جنون دارد و بهتر است که منتظر مرگش باشید تا از دست او راحت شوید و یا این که منتظر هوشیاری او از این دیوانگی باشید. [۹۶]. سر لوحه‌ی پیامهای حضرت هود علیه‌السلام نیز دعوت به توحید و نفی شرک است و در هر فرصتی آن را به مخاطبان اعلام می‌کرد. والی عاد أخاهم هوداً قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره ان أنتم الا مفترون. [۹۷]. و برای قوم عاد برادرشان هود (مردی از طایفه خودشان) را فرستادیم. هود گفت: ای قوم من، خدا را پرستید که جز او شما را خدایی نیست. شما فقط دروغ پردازید. والی عاد أخاهم هوداً قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره أفلا تتقون [۹۸]. و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را پرستید که جز او شما را خدایی نیست، پس آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟ مطالعه سیره‌ی حضرت صالح علیه‌السلام و دعوت او نشان می‌دهد که وی با استدلال‌های روشن، قومش را به توحید فرا می‌خواند، اما قوم وی مانند دیگر اقوام منحرف و مشرک، استدلالش را نپذیرفته و در عوض تهمت‌های ناروایی به او وارد ساختند و در نهایت گستاخی از او طلب نزول عذاب می‌کردند. در تمام این مراحل، حضرت صالح مانند دیگر [صفحه ۷۳] پیامبران با صبر و متانت از گناه آنان می‌گذشت و آنها را مهربانانه مورد عفو قرار می‌داد. و لقد أرسلنا الی ثمود أخاهم صالحاً أن اعبدوا الله فإذا هم فريقان يختصمون [۹۹]. و به راستی به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم که (بگوید) خدا را پرستید،

پس به ناگاه آن قوم دو گروه شدند و به مخاصمه و جدال پرداختند. در سوره ی هود آن گاه که حضرت صالح درباره ی خداشناسی و توحید سخن می گوید، در پاسخ به وی می گویند: قالوا یا صالح قد كنت فينا مرجوا قبل هذا أتنهانا أن نعبد ما يعبد آباؤنا و اننا لفي شك مما تدعونا اليه مريب [۱۰۰]. قوم گفتند: ای صالح قبل از این تو در میان ما شخص مورد عقیده و امیدواری بودی آیا می خواهی ما را از پرستش آنچه که پدرانمان می پرستیدند باز داری؟ و ما از آن چه تو ما را به آن فرا می خوانی سخت دچار شک هستیم. حضرت نیز در برابر شک و تردید مخاطبان، بر حجت آشکار و معجزه ی خود اصرار می ورزید و می فرمود: قال یا قوم أرأيتم ان كنت على بينة من ربي و آتاني منه رحمه فمن ينصرني من الله ان عصيته فما تزيدوني غير تخسير [۱۰۱]. صالح گفت: ای قوم من، آیا نظر شما چیست اگر من بر دعوی خود حجتی روشن از طرف پروردگار خود داشته باشم و او از جانب خود رحمتی به من داده باشد. پس اگر او را نافرمانی کنم چه کسی در برابر [صفحه ۷۴] خدا مرا یاری می کند؟ و شما چیزی جز زیان بر من نمی افزایید. و یا قوم هذه ناقة الله لكم آية فذروها تأكل في أرض الله و لا تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب قريب [۱۰۲]. و ای قوم من، این ماده شتر خدا برای شما آیتی است. پس او را به حال خود بگذارید تا در زمین خدا چرا کند و آسیبی به او نرسانید و گرنه خدا شما را به زودی به عذاب گرفتار می کند. در محیطی که شرک و کفر در آن ریشه دوانده و همه ی زوایای آن را فرا گرفته است، اظهار و ترویج توحید مستلزم شجاعتی کم نظیر است که در شخصیت خدایی ابراهیم علیه السلام وجود داشت. با دقت در مضمون آیاتی که احتجاج ابراهیم با نمرود، مجادله او با خورشید پرستان، گفت و گو با پدر و... را بازگو می کند، روشن می شود که خدا محوری و توحید، محور تمام تلاش های تبلیغی و بلکه محور حیات پر برکت اوست و این به خاطر جو شرک آلود و کفر آمیز حاکم بر آن جامعه بوده که پرستش خدایان دروغین، از سنگ و چوب گرفته تا خورشید و ماه در آن رواجی آشکار داشت. در مناظره وی با پدر و قومش، بیانات متعددی وجود دارد که حاکی از خدامحوری اوست مانند: قال بل ربكم رب السماوات والأرض الذي فطرهن و أنا على ذلكم من الشاهدين. [۱۰۳]. ابراهیم پاسخ داد: آری خدای شما همان خدایی است که آفریننده آسمان ها و زمین است و من بر این سخن به یقین گواهی می دهم. محور دعوت حضرت ابراهیم را تفکر و اندیشه های توحیدی تشکیل [صفحه ۷۵] می دهد و او به عنوان اسوه یگانه پرستان در تاریخ بشریت مطرح است. این منزلت والا جز به خاطر آن نیست که نه تنها خود وی عمیقاً به توحید یقین داشت و زندگی خویش را بر آن استوار ساخته بود، بلکه از هر طریق ممکن در ترویج و گسترش آن تلاش می کرد. او حتی از ارشاد سرکردگان کفر، همچون نمرود هم ابا نداشت. و ابراهیم اذ قال لقومه اعبدوا الله و اتقوه ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون - انما تعبدون من دون الله آثانا و تخلقون افكا ان الذين تعبدون من دون الله لا يملكون لكم رزقا فابتغوا عند الله الرزق و اعبدوه و اشكروا له اليه ترجعون [۱۰۴]. و به یاد آور ابراهیم را که به قوم خود گفت خدا را پرستید و از او بترسید که این، اگر بدانید برای شما از هر چیز بهتر است - آنچه جز خدا می پرستید بت هایی بیش نیست که شما به دروغ ساخته اید. (بدانید) هر که را جز خدا می پرستید مالک هیچ رزقی برای شما نیستند پس روزی را از خدا بطلبید و او را پرستید و شکرش را بجای آرید که شما به سوی او باز می گردید. حضرت شعیب علیه السلام نیز همواره مخاطبان خود را به توحید و رعایت آن در تمام جوانب زندگی فرا می خواند: و الی مدین أخاهم شعيبا قال یا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره [۱۰۵]. و به سوی اهل مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را پرستید که شما را خدایی جز او نیست. و الی مدین أخاهم شعيبا فقال یا قوم اعبدوا الله و ارجوا [صفحه ۷۶] اليوم الآخر [۱۰۶]. و به سوی اهل مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. پس گفت: ای قوم من، خدا را پرستید و به روز بازپسین امید داشته باشید. پرسش مخالفان نیز نشان از دعوت شعیب به توحید دارد. آنجا که می گویند: قالوا یا شعيب أصلاتك تأمرک أن نترك ما يعبد آباؤنا أو أن نفعل فی أموالنا ما نشؤا انک لأنت الحليم الرشید [۱۰۷]. گفتند: ای شعیب آیا نمازت به تو دستور می دهد که آنچه را پدران ما می پرستیدند رها کنیم و یا در اموال خود به میل خویش تصرف نکنیم؟ همانا تو بسیار بردبار و درستکار هستی. امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی به دعوت توحیدی شعیب اشاره می کند و می فرماید:

ان شعيبا النبی علیه السلام دعا قومه الى الله حتى کبر سنه و دق عظمه ثم غاب عنهم ما شاء الله ثم عاد اليهم شابا فدعاهم الى الله تعالى فقالوا ما صدقناک شیخا فکیف نصدقک شابا [۱۰۸]. شعیب پیامبر، قوم خود را به خدا فرا خواند تا که نسلش شد و استخوانش سست گشت. سپس به فرمان خدا تا مدت زمانی از آنها غایب شد. آنگاه به صورت جوانی به نزد ایشان بازگشت و به سوی خدا دعوتشان کرد. آنها می گفتند: ما تو را در حالی که شیخ و بزرگسال بودی، اجابت نکردیم. چگونه در حال جوانیت به تو ایمان آوریم؟ حضرت عیسی علیه السلام نیز که به عنوان رسولی به سوی بنی اسرائیل [صفحه ۷۷] مبعوث شده بود، آیات و حجت های روشنی برای اثبات دعوت خود ارائه داد تا مردم را به راه راست (صراط مستقیم) هدایت نماید. حضرت عیسی در ابتدای کلامش خود را «عبدالله» معرفی کرد تا به عبودیت خود برای خدا اعتراف نموده و حجت را بر مردم تمام نماید. همچنان که در آخر کلامش گفت: ان الله ربی و ربکم فاعبدوه [۱۰۹]. همانا خداوند پروردگار من و شماست، پس او را پرستید. این امر بر مسئله توحید مخصوصا در زمینه عبادت تأکید می نماید: قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا - و جعلنی مبارکا این ما کنت و أوصانی بالصلاة والزكاة ما دمت حیا - و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا - والسلام علی یوم ولدت و یوم أموت و یوم أبعث حیا - ذلک عیسی ابن مریم قول الحق الذی فیہ یمتروں - ما کان لله أن یتخذ من ولد سبحانه اذا قضی أمرا فانما یقول له کن فیکون - و ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم [۱۱۰]. گفت: همانا من بنده خدایم که به من کتاب عطا فرمود و مرا پیامبر قرار داد - و هر کجا که باشم برای جهانیان مایه برکت گردانید و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرد - به نیکویی با مادرم توصیه کرد و مرا ستمکار و شقی نگردانید - و سلام (خدا) بر من باد در روزی که به دنیا آمدم و روزی که از دنیا بروم و روزی که زنده برانگیخته شوم - این است عیسی بن مریم که حقیقت حالش بیان گردید در حالی که در آن شک و ریب دارند - خدا هرگز فرزندی نگرفته و منزله از آن است. هر گاه به ایجاد چیزی حکم کند می گوید موجود باش پس بی درنگ آن چیز موجود می شود - و همانا [صفحه ۷۸] خداوند پروردگار من و شماست، پس او را پرستید که راه راست همین است.

نسبت دادن قوم به خودشان

حضرت نوح علیه السلام به خاطر این که به مردم بفهماند که او خیر خواه آنان است و می خواهد مراتب دلسوزی خود را نسبت به آنان برساند، می گوید: «یا قوم». سپس اولین پیشنهادی که به آنان می کند این است که به دین توحید بگرایید. لقد أرسلنا نوحا الى قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره... [۱۱۱]. همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس گفت: ای قوم من خدا را پرستید که جز او شما را خدایی نیست. در این آیه علاوه بر این که حضرت نوح قوم را به خودش نسبت می دهد، آنها را به عبادت خداوند و ترک اطاعت از غیر او دعوت می کند. قوم را به خاطر اظهار دلسوزی و مهربانی به خودش نسبت می دهد و می خواهد بفرماید که شما همگی مردم من هستید و مجتمع قومی، من و شما را یکجا جمع کرده، بدی و ناراحتی شما، مرا هم ناراحت می کند و من برای شما جز خیر و سعادت چیزی نمی خواهم. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می نویسد که نوح در این سخن ابتدا قومش را به خود نسبت می دهد تا این که سخنش بر مقتضای نصیحت به آنها باشد؛ چرا که خود را به عنوان نصیحت کننده به آنها معرفی می کند. آن گاه آنها را به پرستیدن یک خدای واحد بی شریک دعوت می کند. [صفحه ۷۹] سپس آنها را نسبت به عذاب روز بزرگ پرهیز می دهد و آنگاه با نفی ضلالت، خود را به عنوان پیامبر خدا معرفی می کند و به این ترتیب سه اصل اعتقادی شریعت خود یعنی توحید، نبوت و معاد را برای آنها بیان می کند. [۱۱۲]. حضرت موسی علیه السلام علاوه بر این که قوم را به خودش نسبت می دهد به آنها امر کرده که بر خدا توکل کنند و این امر را مشروط به ایمان کرده و با شرط دیگری که همان اسلام است، به پایان برده است. و قال موسی یا قوم ان کنتم آمنتم بالله فعليه توکلوا ان کنتم مسلمین [۱۱۳]. و موسی گفت: ای قوم من، اگر به خداوند ایمان آورده اید و تسلیم فرمان او هستید، پس بر او توکل کنید.

گفتار آرام و رعایت ادب در برابر تهمت‌ها

بدون شک، گفتار نرم و آرام یکی از روش‌های مشترک تمام مبلغان الهی است که با مخاطبان خویش از هر گروه و طبقه‌ای که باشند با زبان نرم و گفتار دلپذیر تکلم کنند و از تندخویی و سختگیری پرهیزند. محبت و مهرورزی مبلغ با مخاطبان، تأثیر شگرفی در بازدهی و موفقیت تبلیغ دینی می‌گذارد؛ چرا که ابراز محبت، مخاطب را جذب می‌کند و او را به تبعیت و دلدادگی می‌کشاند. انبیا علیهم‌السلام همواره کرامت ذاتی و عزت معنوی انسان را در نظر داشته در برخوردها حرمت‌ها را در هر شرایطی حتی در مواجهه با تهمت‌های بی اساس رعایت می‌کردند. لذا به جای تندخویی و حتی برخورد مشابه با [صفحه ۸۰] آنها، فقط اتهام مطرح شده را نفی می‌کنند. از شیوه‌های مشترک و اصول اولیه دعوت مبلغان آسمانی، گفتار نرم و دلنشین با مخاطبان است، مگر در جایی که امید به هدایت آنان به کلی قطع شود و مستحق عذاب الهی شوند و یا در برابر حق تعالی به عناد و لجاج روی آورند. این نحوه برخورد، شیوه و عادت بزرگواران است: و اذا مروا باللعو مروا کراما [۱۱۴]. هر گاه به عمل لغوی بگذرند، بزرگوارانه از آن در گذرند. و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما [۱۱۵]. و هر گاه مردم جاهل به آنها خطاب و عتابی کنند، با سلامت نفس پاسخ می‌دهند. و بدین ترتیب، با توجهات دلسوزانه و خطاب‌های مملو از عاطفه و محبت، پیام‌های توحیدی خود را به دل و اندیشه مخاطبان عرضه می‌کنند. در سیره تبلیغی حضرت ابراهیم علیه‌السلام آثار رحمت و شفقت بر مخاطبان مشهود است. روحیه بزرگواری او برای هدایت و نجات افراد، موجب این روحیه لطیف و شفقت بی پایان شده بود. تا جایی که بی احترامی و خشونت را با نیکي و نرمش پاسخ می‌داد. با توجه به عمق عاطفه پدری، زمانی که عاطفه پدری و خویشاوندی با محبت ایمانی پیوند خورد، علاقه‌ای عمیق‌تر و دو چندان میان مبلغ و مخاطب برقرار خواهد گردید و این امر می‌تواند انگیزه‌ای قوی برای همراهی و همبستگی طرفین باشد. [صفحه ۸۱] در مناظره با پدر او را بارها با ندای «یا ابت» که نشانه‌ی دلسوزی وافر نسبت به اوست مورد خطاب قرار می‌دهد. او خطابش را با لفظ «أبت» که گویای رابطه پدری، یعنی یکی از قوی‌ترین پیوندها، شروع کرد که قاعدتا دو طرف را به سرنوشت یکدیگر حساس و دلسوز می‌گرداند و چون با تهدید شدید پدر مواجه می‌شود، به جای پاسخ مشابه، بزرگوارانه به او سلام می‌دهد. علامه طباطبایی در این باره می‌گوید: «اما این که به او سلام کرد، چون سلام عادت بزرگواران است و با تقدیم آن جهالت پدر را تلافی کرد و در مقابل تهدید به رجم و طرد، وعده سلامتی به امنیت و احسان داد. حتی بنابر همان عاطفه و محبت وافر به مخاطب، به او وعده استغفار می‌دهد که شاید خدا راهی برای هدایت او بگشاید: قال سلام علیک سأستغفر لک ربی انه کان بی حفیاء [۱۱۶]. ابراهیم (به آزر) گفت: سلام بر تو من به زودی از خداوند برای تو آمرزش می‌طلبم که خدا بسیار در حق من مهربان است. علی رغم تهدید و سخنان شدید اللحن پدر، ابراهیم برای او بر اساس وعده قبلی خود، استغفار می‌کند: و اغفر لأبی انه کان من الضالین [۱۱۷]. و پدرم را بیامرز، همانا او از گمراهان است. پس از آن که پدر او را از خود طرد می‌کند و فرمان هجران می‌دهد، پاسخ ابراهیم بسیار نرم‌تر و ملایم‌تر است: و أعتزلکم و ما تدعون من دون الله و أدعوا ربی عسی ألا أکون [صفحه ۸۲] بدعاء ربی شقیاء و اهجرنی ملیا [۱۱۸]. و من از شما و آنچه غیر از خدا می‌خوانید دوری می‌جویم و پروردگارم را می‌خوانم و امیدوارم که چون او را بخوانم مرا از درگاهش محروم نگرداند. انذار توأم با شفقت ابراهیم نسبت به پدر، به خوبی نشان می‌دهد که محور تلاش تبلیغی او مهر و عاطفه است نه قهر و غلبه. همچنین همدلی و همبستگی عاطفی او با مؤمنان به حدی است که تمام مؤمنان را از خود می‌شمرد، برای نافرمانان و حق ناشناسان نیز غفران می‌طلبد. ...فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانه منی [۱۱۹]. پس هر کسی از من پیروی کند، بی گمان او از من است و هر کس مرا نافرمانی کند، به یقین تو آمرزنده و مهربان هستی. گفت و گویی که اوج شفقت و مهر حضرت ابراهیم را به انسان‌ها نشان می‌دهد، فرجام خواهی مصرانه برای قوم لوط است که بر اثر پافشاری بر انحرافات عقیدتی و اخلاقی بر گناهی شرم آور، مستحق عذاب الهی شده بودند. فلما ذهب عن ابراهیم الروح و جاءته

البشری یجادلنا فی قوم لوط - ان ابراهیم لحلیم اواه منیب [۱۲۰]. پس وقتی ترس ابراهیم زایل شد و مژده فرزنددار شدن به او رسید، در آن حال برای نجات قوم لوط با ما به گفت و گو پرداخت - همانا ابراهیم بسیار حلیم و رئوف بود و از درگاه خدا در حق خود و دیگران آموزش می‌طلبید. [صفحه ۸۳] سید قطب در این خصوص می‌گوید: [۱۲۱] «حلیم» آن است که عوامل غضب را تحمل نموده و صبر و شکیبایی می‌کند و دست به اقدامی نمی‌زند و «اواه» کسی است که با تضرع و از روی خداترسی و تقوا دعا می‌کند و «منیب»، آن است که با شتاب به سوی خدا باز می‌گردد. این صفات برجسته، ابراهیم علیه‌السلام را واداشت تا با ملائکه درباره سرنوشت قوم لوط مجادله کند. همچنین وقتی حضرت ابراهیم آزر را به توحید دعوت کرد و از عبادت بت‌ها نهی نمود اما او بدون توجه به محتوای دلپذیر و عقلایی دعوت حضرت ابراهیم علیه‌السلام بی هیچ برهانی، تنها به تهدید مبادرت می‌ورزد. قال أراغب أنت عن آلهتی یا ابراهیم لئن لم تنته لأرجمنک و اهجرنی ملیا [۱۲۲]. گفت ای ابراهیم آیا تو از خدایا من روگردان هستی؟ اگر از مخالفت بت‌ها دست برداری تو را سنگسار می‌کنم و یا این که سال‌ها از من دور باش. اما علی رغم این حق ناشناسی و پاسخ بی ربط، ابراهیم با مهربانی ویژه انبیاء، به او سلامی می‌دهد. سلامی که در آن احسان و امنیت است و در واقع، مجادله را با این عبارت صلح آفرین به پایان می‌برد تا به آینده امیدوار باشد، و تنها به اعتزال و کناره‌گیری از بت‌ها و بت پرستان و دعا به درگاه الهی اکتفا می‌کند. حضرت لوط علیه‌السلام برای رعایت کرامت انسانی و با هدف نفوذ در دل [صفحه ۸۴] قومش، تا زمانی که اندک امیدی به هدایت مخاطبان مانده بود، با نرم‌خویی و دلسوزی و خیرخواهی برخورد می‌کرد. اذ قال لهم أخوهم لوط ألا تتقون - انی لکم رسول أمين - فاتقوا الله و أطيعوا [۱۲۳]. آن گاه که برادرشان لوط به آنان گفت: آیا خداترس و پرهیزکار نمی‌شوید؟ همانا من برای شما فرستاده‌ای امین هستم - پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید. وقتی حضرت را به اخراج از شهر تهدید می‌کنند، تنها از عملشان اظهار ناخشنودی می‌کند و با آنها با تندخویی سخن نمی‌گوید: قالوا لئن لم تنته یا لوط لتکونن من المخرجین [۱۲۴]. گفتند: ای لوط اگر دست برنداری قطعا تو را اخراج خواهیم کرد. لحن گفتار او و دلسوزی عمیق و فوق‌العاده‌اش نشان می‌دهد که همچون یک برادر سخن می‌گوید. گفتار نرم و دلپذیر حضرت مانع از این نیست که حتی پس از عناد و اصرار قوم بر شرک و گناه و انحراف، باز هم با آنها به این شیوه برخورد نماید، بلکه در این شرایطی که موعظه و انذار و گفتار دلسوزانه بر آنها اثر نمی‌کند، وی از اعمال زشت آنها براءت جسته و ناخشنودی خویش را از آنها بیان می‌کند. قال انی لعملمکم من القالین [۱۲۵]. گفت: براستی من دشمن کردار شما هستم. گاهی نیز به دلیل پاسخ‌های معاندانه منحرفان، به خدا پناه می‌برد: قال رب انصرنی علی القوم المفسدین [۱۲۶]. [صفحه ۸۵] لوط گفت: ای پروردگار من، مرا در برابر این قوم فاسد یاری کن. حضرت شعیب علیه‌السلام هرگز با درستی و تندی با قومش سخن نگفت. وی همواره چون پدری مهربان و دلسوز آنها را به توحید و نفی شرک دعوت می‌کرد [۱۲۷] و از جمله می‌فرمود: «من برای شما فرستاده‌ای امین هستم. از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید و بر این رسالت از شما اجری طلب نمی‌کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست». در حالی که آنان در پاسخ به حضرت شعیب گفتند: «تو واقعا از افسون شدگانی و جز بشری مثل ما نیستی و ما تو را از دروغگویان می‌دانیم». حضرت شعیب علیه‌السلام در پاسخ به تهمت سحر و جادو و دروغ مخالفان به آنها می‌گوید: قال ربی أعلم بما تعملون [۱۲۸]. گفت: پروردگارم به آنچه انجام می‌دهید، داناتر است. و در جای دیگر چون او را به اخراج از شهر تهدید کردند، گفت: ان ربی بما تعملون محیط [۱۲۹]. همانا پروردگار من بر هر آنچه شما می‌کنید، احاطه دارد. همچنین در برابر تهدید به رجم با صلابت می‌گوید: ... قال أو لو کنا کارهین - قد افترینا علی الله کذبا ان عدنا فی ملتکم بعد اذ نجانا الله منها و ما یکون لنا أن نعود فیها الا أن یشاء الله ربنا وسع ربنا کل شیء علما علی الله توکلنا ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و أنت خیر الفاتحین [۱۳۰]. [صفحه ۸۶] گفت: آیا هر چند کراهت داشته باشیم؟ - اگر بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده باز به آیین شما باز گردیم در حقیقت به خدا دروغ بسته‌ایم و ما را سزاوار نیست که به آن باز گردیم مگر آن که خدا، پروردگار ما بخواهد، که علم او همه چیز را در بر می‌گیرد. بر خدا، توکل کردیم. پروردگارا میان ما و قوم ما به حق

داوری کن که تو بهترین حکم کنندگانی. بزرگواری و عظمت شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدای تعالی بدان تصریح فرموده که: «و انک لعلى خلق عظیم [۱۳۱]»، و همانا تو به نیکو خلقی عظیم آراسته‌ای»، مورد اذعان مخالفان او نیز بوده است؛ چرا که پیامبر این موضوع را از جمله استراتژی‌های دعوت خویش قرار داده است. بسیاری از مخالفان سرسخت او پیش از آنکه با مناطق زبان یا شمشیر پیامبر، تسلیم شوند، از درون، مقهور عظمت اخلاق نبوی شدند. یکی از ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که باید خلقی آرام و متین داشته باشد؛ زیرا اگر تندخو باشد مردم از دورش پراکنده می‌شوند: فَمَا رَحْمَةُ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فِظًا غَلِظَ الْقَلْبُ لَا نَفِضُوا مِنْ حَوْلِكَ [۱۳۲]. رحمت خدا تو را با خلق مهربان گردانید و اگر تندخو و سخت دل بودی مردم از اطراف تو پراکنده می‌شدند. در اینجا به نکته‌ی مهمی که در این زمینه در مفاد آیه انذار وجود دارد، اشاره می‌کنیم: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ - وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ [۱۳۳]. [صفحه ۸۷] و نخست خویشان نزدیک خود را از خدا بترسان - آن گاه پر و بال رحمت بر تمام مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، بگستران. این آیه در واقع جمع میان دو شیوه متقابل سازش ناپذیری و شیوه نرمش و مداراست و نشان می‌دهد که در اصل دعوت برخوردی جدی و غیر قابل انعطاف یعنی انذار و هشدار ضرورت دارد، ولی بال گشودن که کنایه از رفق و مدارا است، ویژه معاشرت و برخورد و خصوصاً در برخورد با مؤمنان است. همانگونه که مؤلف سیره‌ی نبوی می‌نویسد: «در اینجا مدامنه و سازش را با محبت و رفق جمع نمود، که در دعوت دینی استثنا راه ندارد و این دعوت، خویش و بیگانه نمی‌شناسد و برای این تحول اساسی فرمود: پر و بال رحمت و محبت خویش را بر مؤمنان بگستران». [۱۳۴]. نگاهی به مناظره‌های میان پیامبر و مخالفان، به ویژه جریان مباحله و گفت و گو با یهود، نصاری و برخی از سران قریش، حاکی از این است که پیامبر پیوسته با کرامت نفس و بزرگ منشی با آنها سخن می‌گفت. به عنوان مثال ابن هشام در سیره خود می‌گوید: علما و احبار یهود، بسیار از پیامبر، پرسش‌های عیب جوینانه و معاندانه می‌کردند و شبهاتی به منظور خلط حق و باطل مطرح می‌ساختند و پیامبر با راهنمایی قرآن، به طور کامل پاسخ آنها را می‌داد، مؤمنین نیز مسائلی درباره‌ی حلال و حرام می‌پرسیدند که پاسخ کافی داده می‌شد. [۱۳۵]. [صفحه ۸۸] مؤلف کتاب الاحتجاج نیز ضمن بیان یکی از مناظرات پیامبر با مشرکان به نقل از امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌نویسد: رسول خدا در پاسخ به شبهه‌ها و تهمت‌های عبدالله بن ابی بن أمیه مخزومی فرمود: اما این که گفتی: تو جز مردی سحر شده نیستی، چگونه من چنین باشم در حالی که شما نیک می‌دانید از حیث قدرت تشخیص و تفکر از شما بالا-تر هستم؟ آیا در زمانی که میان شما از هنگام تولد تا چهل سالگی بوده‌ام از من عیبی، لغزشی، دروغی، خیانتی یا خطایی در سخن یا نظر بی جایی دیده‌اید؟ آیا گمان می‌کنید یک نفر می‌تواند با اتکا به خود اینگونه باشد یا نیازمند حول و قوه الهی است؟ [۱۳۶]. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مسائل فردی و شخصی، نرم و ملایم بود، نه در مسائل اصولی. پیامبر در زندگی فردی، معاشرت‌ها و برخوردهای خود با دیگران، به سادگی از آنچه در اختیار داشت، می‌گذشت و هرگز درباره دیگران سختگیری نمی‌کرد. به طوری که برخی نویسندگان تسامح و نرمش اخلاقی را یکی از اصول و محوره‌های حاکم بر شیوه‌های دعوت و زندگی او شمرده‌اند. [۱۳۷]. در منطق انبیا هر کس دارای حرمت و ارزش انسانی است و نمی‌توان حتی به دلیل بی ایمانی، کسی را مورد اهانت قرار داد، اما احترام پیامبر دلیل مهم‌تری نیز دارد؛ و آن ایجاد زمینه برای نفوذ در دل مخاطب و ابلاغ اصول ایمانی به اوست. [صفحه ۸۹] «مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر تنها نشسته بود. حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد (در شگفت شد) و گفت: ای رسول خدا، جا که بسیار است. فرمود: حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می‌نشیند احترامش کند و بلند شود و برایش جا باز کند». [۱۳۸].

استدلال منطقی

پیامبران الهی به سؤالات و ادعاهای افراد گوش می‌دادند و بعد با استدلالی قاطع به آنها پاسخ می‌گفتند. برای اقناع مخاطب قبل از

هر چیز، لازم است ادعاها و سؤالات آنها ارزیابی گردد و بحث و گفت و گو در قلمرو مشکوکات ادامه یابد. اگر مناظره کننده بتواند آنچه را که مورد تردید است، آسیب پذیر سازد و درصد آنها را کاهش دهد، به آماده کردن زمینه پیروزی دست یافته است. انبیا علیهم السلام در بسیاری از مناظرات خود، از استدلال های عقلی استوار، برای آسیب پذیر کردن مشکوکات طرف مقابل استفاده می کردند. با مطالعه آیات مربوط به دعوت نوح علیه السلام، شاهد این شبهه ها و تهمت ها از جانب اشراف قوم نوح و پاسخ آرام و مستدل او می باشیم: فقال الملائه الذين كفروا من قومه ما نراك الا بشرا مثلنا و ما نراك اتبعك الا الذين هم اراذلنا بادي الرأي و ما نرى لكم علينا من فضل بل نظنكم كاذبين - قال يا قوم ارايتم ان كنت على بينة من ربي و آتاني رحمه من عنده فعميت عليكم ا نلزمكموها و انتم لها كارهون [۱۳۹]. [صفحه ۹۰] اشراف قوم نوح آن کسانی که کافر شدند گفتند: ما تو را مانند خود بشری بیشتر نمی دانیم و کسانی که از تو پیروی می کنند جز افراد پست و اراذل نیستند و ما هیچ گونه مزیت و برتری بر شما نسبت به خود نمی بینیم بلکه شما را دروغگو می پنداریم - نوح گفت: ای قوم من شما چه می گوید هرگاه ببینید که مرا دلیل روشن و رحمت مخصوص از جانب پروردگار عطا شده آیا باز هم حقیقت بر شما پوشیده خواهد ماند؟ آیا من شما را (به رحمت و سعادت) اجبار می کنم و شما اظهار تنفر می کنید؟ علامه طباطبایی در تفسیر این آیات ضمن اشاره به مناظره نوح با قوم خود می نویسد که در این مناظره نوح علیه السلام برای قوم خود استدلالی آورد، با این که نوح می دانست که آنها بت ها را به خاطر ترس از غضب آنها عبادت می کنند. لذا به آنها می گوید این خداست که آسمان و زمین و خورشید و ماه و... را خلق کرده و امور آنها به دست خداست. لذا شما باید از خدا بترسید، نه از بت ها، و باید او را عبادت کنید تا از خطر غضب و سخط او در امان باشید. آن گاه ملاء قوم به جواب دادن به نوح پرداختند و گفتند که ما برای اطاعت و پیروی کردن از تو دلیلی نداریم، بلکه بر خلاف آن، دلیل داریم. سپس به طرح سه مسئله که دلالت بر عدم اطاعت آنها از حضرت نوح علیه السلام دارد، می پردازند. یکم: به او می گویند تو بشری مثل ما هستی و بر همانندی تمسک می جویند. لذا اطاعت از تو بر ما صحیح نیست. دوم: پیروان تو جزو اراذلند و در صورت تبعیت از تو ما هم مثل آنها می شویم. سوم: شما هیچ فضل و برتری بر ما ندارید و منظور از فضل در سخن [صفحه ۹۱] آنها هم مادیات و هم معنویات است. اما بر این که ما نباید تو را اطاعت کنیم دلیل هست و آن این است که تو دروغگو هستی «بل نظنکم کاذبین». سپس نوح به دلایل آنها پاسخ می دهد. ابتدا می گوید که من دارای بینه ای از جانب خدا هستم. لذا بشری مثل شما نیستم و بر شما برتری و امتیاز دارم. همچنین می گوید که من در انجام این کار، از شما اجری نمی خواهم که فکر کنید به خاطر جلب سود مادی به شما دروغ می گویم و با این سخن دلیل آنها بر دروغگو بودن خدا را باطل می کند. آنگاه در جواب دلیل دیگر آنها مبنی بر این که طرفداران تو اراذل هستند، می گوید که آنها ایمان آوردند و لفظ اراذل را در مورد آنها به «الذین آمنوا» تغییر می دهد. همچنین می گوید، من ادعا نمی کنم که امتیازاتی را که شما برای یک رسول الهی توقع دارید، از قبیل داشتن علم غیب و تملیک خزائن الله و... داشته باشم. من فقط رسولم و وظیفه رسول جز ادای رسالت نیست و با این بیان دلیل دیگر آنها مبنی بر امتیاز و برتری نداشتن را رد می کند. [۱۴۰]. بت پرستان قوم ابراهیم علیه السلام تلاش می کردند به هر قیمتی که ممکن است او را از عقیده خود باز دارند و به آیین بت پرستی بکشانند ولی او با نهایت شهامت، مقاومت کرد و با دلائل منطقی سخنان همه را پاسخ گفت. حضرت در پاسخ تهدید آنها می فرماید: و لا أخاف ما تشرکون به الا أن يشاء ربي شيئا هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند به من زیانی برساند مگر این که خدا بخواهد. [صفحه ۹۲] در ادامه می فرماید: وسع ربي كل شيء علما پروردگار من بر همه چیز احاطه علمی دارد. این جمله در حقیقت دلیلی است بر سخن ابراهیم که فرمود بت ها هرگز نمی توانند منشأ سود و زیانی باشند؛ زیرا هیچ گونه علم و آگاهی ندارند و نخستین شرط برای رسانیدن سود و زیان، علم و شعور و آگاهی است. تنها خدایی که علمش همه چیز را احاطه کرده است، می تواند منشأ سود و زیان باشد. پس چرا از خشم غیر او بترسم؟ سرانجام برای تحریک فکر و اندیشه، آنان را مخاطب ساخته و می گوید: أفلا تتذكرون [۱۴۱]. آیا با این همه باز متذکر و بیدار نمی شوید؟ حضرت ابراهیم علیه السلام اعتقاد به ربوبیت ستاره و

سپس ماه و خورشید را به غروب آنها، ابطال کرده است: فلما أفل قال لا أحب الآفلين [۱۴۲]. آنها پس از غروب از دیده‌ها پنهان می‌شوند و چیزی که پنهان است چگونه می‌تواند کار خود را - که به عقیده آنان تدبیر احکام هستی است - ادامه دهد؟ علامه طباطبایی می‌گوید: این مطلب گرچه به نظر بعضی‌ها، مطلبی خطابی و یا بیانی شعری است، و لکن اگر دقت شود خواهید دید که برهانی است قطعی بر مسئله توحید. لذا آیه‌ی «و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السماوات والأرض و ليكون من الموقنين» [۱۴۳] روشن‌ترین گواه است بر این که [صفحه ۹۳] حجت‌های حضرت ابراهیم، حجت‌هایی برهانی بوده که از قلبی آکنده از یقین سرچشمه می‌گرفته، و نیز «لا- أحب الآفلين»، حجتی است یقینی و برهانی که مبنای آن دوست نداشتن «آفلین» و منافات افول با ربوبیت است. صابئین قائل به قدم اجرام آسمانی بودند. لذا فخر رازی در تفسیر خود گفته است که اگر ابراهیم افول را دلیل بر بطلان ربوبیت این اجرام گرفته به خاطر این بوده که افول دلیل بر حدوث است، چون از مقوله‌ی حرکت می‌باشد و چون افول دلائلش روشن و برای عموم قابل فهم است، این استدلال را آورده است. همچنین ابراهیم با مردمی احتجاج و مناظره می‌کرده که اطلاعاتی درباره نجوم داشتند و از نظر علمای نجوم میان افول و طلوع فرق بوده و در افول خاصیت بیشتری برای ابطال ربوبیت کواکب وجود دارد. لذا حضرت از این استدلال برای ابطال عقاید آنها بهره جسته است. [۱۴۴].

قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر (استدلال همراه با پرسش)

انبیا گاهی در برابر شبهاتی که مخالفان ایجاد می‌کردند، به جای بحث و استدلال‌های پیچیده، با طرح سؤالاتی ساده و بیدار کننده، مخاطب را به عجز می‌کشاندند. هر کس ادعاهایی داشت، با سؤالاتی که از او می‌پرسیدند آنها را متقاعد کرده و نسبت به جهل خودشان آگاه نموده و آماده شنیدن حقیقت می‌کردند. یعنی از مرحله‌ی انکار به مرحله‌ی شک رسیده و در این زمان آنها آماده شنیدن حقایق و در نتیجه پذیرفتن آن می‌شدند. [صفحه ۹۴] حضرت ابراهیم علیه‌السلام در بیشتر موارد، دعوت خود را با پرسش‌هایی دقیق و عمیق آغاز کرده است. این شیوه موجب تحریک اندیشه و وجدان مخاطبان و بیداری وجدان‌های آنان می‌گردد و ذهن و دل آنان را آماده‌ی پذیرش حقایق می‌کند، ضمن آنکه این پرسش‌ها در بطن خود استدلال‌هایی نیز به همراه داشت. پرسش‌های حضرت ابراهیم به اشکال مختلف مطرح می‌گشت؛ گاه به شکل استفهام عادی (آیا) از آنچه که می‌پرسیدند سؤال می‌کرد: اذ قال لأبيه وقومه ما هذه التماثيل التي أنتم لها عاكفون [۱۴۵]. هنگامی که به پدر و قومش گفت: این مجسمه‌ها و بت‌هایی که شما می‌پرستید، چیست؟ اذ قال لأبيه وقومه ماذا تعبدون [۱۴۶]. هنگامی که به پدر و قومش گفت: شما چه چیزی را عبادت می‌کنید؟ و اذ قال ابراهيم لأبيه أزرأت اتخذ أصناما آلله... [۱۴۷]. و به یادآور هنگامی را که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بت‌ها را به خدایی برگزیده‌ای؟ قال هل يسمعونكم اذ تدعون - أو ينفعونكم أو يضرون [۱۴۸]. ابراهیم گفت: آیا هرگاه که شما این بت‌ها را می‌خوانید سخن شما را می‌شنوند؟ یا به حال شما هیچ سود و زیانی می‌توانند داشته باشند؟ با توجه به این که همه پرسش‌ها حاوی استدلال‌هایی محکم و استوار می‌باشد، پایه‌های سست باورهای شرک آمیز مخاطبان را به لرزه [صفحه ۹۵] می‌انداخت و فرصت مناسبی را برای طرح پیام‌های توحیدی فراهم می‌نمود. حضرت موسی و هارون علیهما‌السلام در گفت و گویی که با فرعون دارند پاسخ او را با برهان و بینه می‌دهند. فرعون از آنها می‌پرسد: قال فمن ربكما یا موسی [۱۴۹]. فرعون گفت: ای موسی پروردگار شما کیست؟ حضرت در پاسخ با برهانی قاطع می‌گوید: قال ربنا الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی [۱۵۰]. پروردگار ما آن کسی است که خلقت هر چیزی را به آن عطا فرموده و سپس هدایتش کرده است. این سخن مشتمل بر برهان است که ربوبیت را منحصر به خدای متعال می‌داند. فرعون از حضرت می‌پرسد: قال فما بال القرون الأولى [۱۵۱]. فرعون گفت: پس حال نسل‌های گذشته (که خدا را نمی‌پرستیدند) چیست؟ چون فرعون استبعاد دارد و آن هم به خاطر بی‌خبری از وضع قرون اولیه و اعمال آنهاست. لذا حضرت در پاسخش می‌فرماید: قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی موسی پاسخ داد: علم آن

نزد پروردگارم در کتاب لوح محفوظ ثبت است و خدای مرا هرگز از حال کسی فراموشی نیست؟ که در آن علم مطلق، به تمام تفصیل و جزئیات قرون گذشته را برای [صفحه ۹۶] خدا اثبات می کند. حضرت موسی علیه السلام در ادامه ی معرفی رب خود می فرماید: الذی جعل لکم الأرض مهذا و سلک لکم فیها سبلا و أنزل من السماء ماء فأخرجنا به أزواجا من نبات شتی [۱۵۲]. همان کسی که زمین را برای شما گهواره ی قرار داد و در آن برایتان راههایی پدید آورد و از آسمان آب نازل کرد و با آن انواع مختلف گیاه را پدید آوردیم. از دیدگاه قرآن کریم تعقل و خردورزی، ضامن رسیدن به سعادت و نجات از دوزخ ابدی است. مراد از بیان آیات نیز به کار انداختن عقل مردمان است: ... قد بینا لکم الآيات لعلکم تعقلون [۱۵۳]. ما آیات و ادله ی خود را برای شما بیان کردیم تا مگر تعقل کنید. [۱۵۴]. نظر به همین حساسیت و اهمیت خردورزی و تعقل و اندیشه است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از آغاز دعوت، استدلال می کند و از مخالفان دلیل می طلبد: قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین [۱۵۵]. بگو برهان و دلیل خود را بیاورید اگر راستگو هستید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای پی ریزی اصول بنیادین اعتقادات اسلامی و درهم کوبیدن بنیان عقاید و مذاهب باطل و ناروا، دستمایه هایی قوی از دلایل و براهین در اختیار داشته است و اینگونه بود که لرزه بر اندام عقاید و فرهنگ جاهلی و ادیان منحرف افکند و آنها را به شکست کشانید. [صفحه ۹۷] از آیات قرآن کریم چنین بر می آید که آن حضرت با دو گروه از مردم مواجه بود که برای دعوت آنها تنها شیوه ی بحث و جدل را به کار می برد. گروهی از مشرکان قریش و گروه دیگر، عده ای از صاحبان کتب آسمانی بودند که با ادیان آسمانی و رسولان الهی آشنایی داشتند. در قرآن کریم مواردی از مناظره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با هر یک از این دو گروه نقل شده است که ما نیز در اینجا به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم. از جمله این موارد می توان به مناظره ای که بین رسول خدا و عده ای از مشرکان معاند صورت گرفت، اشاره کرد. [۱۵۶]. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به تقاضای واهی مشرکان مکه برای انجام امور خارق العاده یا اعجاز توسط حضرت، با استفاده از قواعد کلامی از جمله محال بودن وقوع امر محال استدلال می کند. از جمله درخواست های آنها این بود که: و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الأرض ينبوعا - أو تكون لک جنه من نخیل و عنب فتفجر الأنهار خلالها تفجیرا - أو تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا أو تأتي بالله و الملائکه قبیلا - أو یکون لک بیت من زخرف أو ترقی فی السماء و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا [۱۵۷]. و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا آن که از زمین برای ما چشمه ی آبی بیرون آوری - یا آن که تو را باغی از خرما و انگور باشد که در میان آن باغ نهرهای آب جاری گردد - یا آن که بنابر وعده ی تو آسمان بر سر ما فرو افتد و یا آن که خدا را به همراه فرشتگانش در مقابل ما حاضر کنی - یا آن که خانه ای از زر و کاخی زرنگار داشته [صفحه ۹۸] باشی یا آن که بر آسمان بالا روی و ما هرگز به خاطر بالا رفتن تو از آسمان ایمان نمی آوریم تا این که برای ما کتابی نازل کنی تا آن را بخوانیم (و از آن بر رسالت تو برای ما یقین حاصل شود). بگو پروردگار من منزّه است آیا من جز بشری که به رسالت فرستاده شده، هستم؟ در این مناظره مشرکان از راه عناد و لجبازی به رسول خدا می گویند که ما به تو ایمان نمی آوریم مگر این که از زمین برای ما چشمه هایی بجوشانی، یا این که باغهایی از نخل و انگور داشته باشی که در آن نهرهایی جاری باشد، و یا این که قطعه ای از آسمان را بر سر ما فرود آوری، و یا این که خدا و ملائکه را نزد ما حاضر کنی، و خانه ای از طلا داشته باشی، و... حضرت در پاسخ به این گونه درخواست ها چنین فرمودند: ۱. براهین و حجت های الهی برای بندگانش نمی تواند بر اساس پیشنهادات بندگان تحقق یابد؛ زیرا آنها از صلاح و فساد امور خود غافلند و جاهل. ۲. اگر بنا باشد آوردن معجزه بر اساس پیشنهاد افراد باشد، پیشنهادات متضاد و متناقضی مطرح می گردد (مثلا یکی می خواهد در این لحظه روز باشد، یکی می خواهد در همین لحظه شب باشد، که وقوع آن محال است و خداوند متعال تدابیر امورش را بر اموری که لازمه اش محال باشد واقع نمی سازد). همچنین حضرت در پاسخ به آنها می فرماید: ... هل کنت الا بشرا رسولا. مگر من جز بشری مثل شما هستم که بتوانم این کارها را انجام دهم؟ [صفحه ۹۹] به عنوان نمونه ی دیگر، می توان به مناظره ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

با مشرکی اشاره کرد که استخوان پوسیده‌ای را در دست گرفته و در حضور پیامبر خرد کرده و بر زمین ریخت و گفت: چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟ پیامبر با استفاده از وحی الهی به او پاسخ داد: کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند که از ابتدا آن را خلق کرد و به همه‌ی خلق‌ها آگاه است. أولم یر الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین - و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم - قل یحییها الذی أنشأها أول مرة و هو بکل خلق علیم [۱۵۸]. آیا انسان ندید که ما او را از نطفه خلق کردیم؟ پس به ناگاه او دشمنی آشکار گردید - و (آن فرد مشرک) برای ما مثلی (جاهلان) زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت این استخوان‌های پوسیده را باز چه کسی زنده می‌کند؟ بگو آن خدایی آنها را زنده می‌کند که اول بار حیات‌شان بخشید، و او به هر خلقتی داناست. در منابع سیره و تاریخ پیامبر اسلام نیز به مواردی از بحث و جدل آن حضرت با مشرکان قوم و اهل کتاب اشاره شده است. بحث و گفت و گوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با «عتبه بن ربیع» و سپس تعدادی از سران مشرکان، نمونه‌هایی از این مناظرات است. «عتبه» به نزد پیامبر آمده و به او گفت تو جمعیت ما را متفرق کردی و به خدایان ما بد گفتی و... اکنون به پیشنهادهای من گوش کن و اگر خواستی بعضی از آنها را قبول کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گوش می‌کنم. آنگاه «عتبه» دوباره شروع به صحبت [صفحه ۱۰۰] کرد و گفت: اگر تو از این امر در طلب مال هستی، ما اموال خود را برای تو جمع می‌کنیم، و اگر در طلب شرف هستی ما تو را از همه کس شریف‌تر می‌پنداریم، اگر پادشاهی می‌خواهی ما تو را بر خود پادشاه می‌کنیم و... هنگامی که عتبه ساکت شد، پیامبر فرمود: آیا حرفهای تمام شد؟ و عتبه گفت: آری. سپس پیامبر فرمود: پس به حرف‌های من گوش کن، آن گاه شروع کرد به تلاوت قرآن و آیات اول تا پنجم سوره‌ی فصلت را برای او خواند. طرح سؤال مشرکان در مورد روح، ذوالقرنین و اصحاب کهف نیز از جمله‌های مناظره‌های دیگر مشرکان با پیامبر است، که هم در قرآن کریم و هم در کتب سیره پیامبر به آنها اشاره شده است. [۱۵۹]. در این مناظره پیامبر اکرم توسط وحی الهی به سؤالات آنها جواب دادند به طوری که در جواب هر یک، چند آیه از قرآن نازل شده است. [۱۶۰]. ابن هشام آیات دیگری از قرآن را در سیره‌ی خود آورده که هر یک از این آیات در جواب سؤالی که مشرکان در مناظره‌ای با پیامبر از او پرسیدند، نازل شده است. [۱۶۱]. چنان که گفته شد گروهی از اهل کتاب نیز کسانی بودند که از راه عناد و لجبازی با رسول خدا به بحث و مناظره می‌پرداختند و دائما درصدد بودند که در قلوب مؤمنین شک و تردید وارد کنند. در سیره‌ی ابن هشام به متن یکی از مناظره‌های اهل کتاب با پیامبر اشاره شده است که در طی آن اهل کتاب، چهار سؤال از پیامبر پرسیده و رسول خدا نیز به هر چهار [صفحه ۱۰۱] سؤال پاسخ داده است. ابوزهره مشروح مناظره اهل کتاب با پیامبر را در کتاب خود آورده است، ولی به سؤال و جوابهایی متفاوت از آنچه در سیره‌ی ابن هشام نقل شده است، اشاره می‌کند. [۱۶۲].

مقایسه

حضرت ابراهیم علیه‌السلام در مناظرات و گفت و گوهای خود، از روش مقایسه بسیار بهره گرفته است. به این صورت که با استفهام و مقایسه بین خدایان متعدد، وجدان حقیقت جوی مخاطبان را به تعقل، تفکر، و دقت دعوت می‌کرد. او در این روش با بیان ویژگیهای خدایان و مقایسه آنها، قضاوت را بر عهده مخاطبان می‌گذاشت. قال هل یسمعونکم اذ تدعون - أو ینفعونکم أو یضرون - قالوا بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون - قال أفرأیتما ما کنتم تعبدون - أنتم و آبائکم الأقدمون - فانهم عدو لی الا رب العالمین - الذی خلقنی فهو یمیتنی و الذی هو یطعمنی و یسقین - و اذا مرضت فهو یشفین - والذی یمیتنی ثم یحیی - والذی اطعم ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین [۱۶۳]. ابراهیم گفت: آیا هر گاه که این بت‌ها را می‌خوانید سخن شما را می‌شنوند؟ - یا به حال شما هیچ سود و زیانی می‌تواند داشته باشند؟ - آنها گفتند: ما پدران خود را بر پرستش این بت‌ها یافته‌ایم - ابراهیم گفت: آیا می‌دانید بت‌هایی را که شما می‌پرستید - و شما و پدران شما از قدیم می‌پرستیدند - من با پرستش این‌ها دشمن [صفحه ۱۰۲] هستم

جز پروردگار جهانیان - همان خدایی که مرا آفرید و سپس به راه راست هدایت کرد - و همان کسی که چون گرسنه شوم مرا سیر گرداند و هر گاه تشنه شوم مرا سیراب گرداند - و هر گاه مریض شوم مرا شفا می دهد - و آن خدایی که مرا می میراند و سپس دوباره زنده می گرداند - و آن خدایی که چشم امید دارم که روز جزا گناهم را بیامزد. این مقایسه از دل و اندیشه سلیم او نشأت گرفته بود و هدف آن، نرم کردن دلهای سالم و بیدار کردن وجدانهای خفته بود. و ان من شیعتہ لابراہیم - اذ جاء ربه بقلب سلیم - اذ قال لأبیہ و قومہ ماذا تعبدون - أفاکآ آلهة دون الله تريدون - فما ظنکم برب العالمین [۱۶۴]. و به حقیقت ابراهیم از پیروان نوح بود - که با قلبی پاک و سالم از جانب پروردگارش آمد - هنگام که به پدر و قومش گفت: شما چه چیزی را می پرستید؟ - آیا به دروغ خدایانی به جای خدای یکتا می پرستید؟ - پس گمان شما درباره پروردگار جهانیان چیست؟ در اینجا خدایان دروغین را با معبود راستین و پروردگار یکتا مقایسه کرده است. مقایسه دیگری نیز در ادامه مناظره فوق به چشم می خورد: قال أتعبدون ما تنحتون - والله خلقکم و ما تعملون [۱۶۵]. ابراهیم گفت: آیا آنچه را که خود تراشیده اید، می پرستید؟ - و خداوند شما و آنچه (از بتان) می سازید را خدا خلق کرده است. این یک استفهام توبیخی و در عین حال احتجاجی است بر بطلان روش مردم. حضرت می فرماید چیزی که انسان به دست خود تراشیده صلاحیت ندارد که معبود او باشد و خدا شما و عمل شما را آفریده است. [صفحه ۱۰۳] از این سخن معلوم می شود که خلقت از تدبیر جدا نیست. پس همانطور که خدای سبحان خالق آدمی است، هم اوست که رب وی نیز می باشد. [۱۶۶].

استدلال از طریق محسوسات

حضرت ابراهیم علیه السلام به منظور هدایت و راهنمایی مخاطبان برای آشنا نمودن آنها با پیامهای الهی، امور محسوس و مشهود را مبنای استدلال خود قرار می داد تا ضمن ترکیب حس و عقل، امکان فهم کامل تعالیم الهی را به همه مخاطبان، با هر میزان از درک و شعور، فراهم آورد. به همین خاطر از ابزارهای متنوع و امور محسوس جهت این امر بهره می گرفت. خورشید، ماه و دیگر اجرام آسمانی، سخن گفتن بت ها، بینایی و شنوایی بت ها و تراشیدن سنگ، از جمله امور محسوسی بودند که در مناظرات ابراهیمی مورد استفاده قرار می گرفت. این کار حضرت ابراهیم به آن خاطر بوده که می خواسته با مردم از راه محسوسات خودشان احتجاج کند. از این رو «هذا ربی» را وقتی گفت که هر یک از اجرام سه گانه را درخشان و در حال طلوع دید و «لا أحب الآفلین» را هنگام افول آنها بیان کرد. [۱۶۷].

انذار و اتمام حجت با مشرکان

انبیا در راستای دعوت توحیدی خود، همواره مردم را از عذاب الهی بیم می دادند و به این وسیله آنها را به توحید دعوت می کردند. اکثر بت پرستان به خاطر این که مورد خشم و غضب بت ها قرار نگیرند، آنها را [صفحه ۱۰۴] می پرستیدند و لذا پیامبران نیز در مقابله با آنان می گفتند که خدا آنان را خلق کرده و امور آنان را تدبیر می کند. بنابراین پروردگار آنها تنها خداست و جز او هیچ معبود دیگری شایسته پرستش نیست. از این رو باید از عذاب او بترسند و فقط او را پرستش کنند. قوم نوح به خاطر شرک و گناه در معرض عذاب بودند. حضرت نوح به آنها هشدار می داد، آنان را از بیم آن عذاب می ترساند و به آنها می فرمود که اگر از بت پرستی و شرک دست بردارند، عذاب حتما خواهد آمد. نوح علیه السلام برای تحریک قلوب قوم خود آنها را انذار می دهد تا تقوا پیشه کنند و در نهایت به رحمت الهی متصل شوند. [۱۶۸]. انا أرسلنا نوحا الی قومه أن أندر قومک من قبل أن یأتیهم عذاب أليم - قال یا قوم انی لکم نذیر مبین [۱۶۹]. ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قوم خود را قبل از آن که عذابی دردناک آنها را فرا گیرد انذار کن - نوح گفت: ای قوم! همانا من برای شما بیم دهنده ای روشن گرم. و لقد أرسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین -

آن لا- تعبدا الا- الله انی أخاف علیکم عذاب یوم ألیم [۱۷۰]. به تحقیق ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که من برای شما بیم دهنده‌ای آشکارم - تا شما جز خدا را نپرستید. همانا من از عذاب سخت روز قیامت بر شما می‌ترسم. اذ قال لهم أخوهم نوح ألا تتقون - انی لکم رسول أمین - فاتقوا [صفحه ۱۰۵] الله و اطیعون [۱۷۱]. چون برادرشان نوح به آنها گفت: آیا تقوای الهی پیشه نمی‌کنید - من برای شما پیامبری امین هستم - پس تقوای الهی پیشه کنید و از من پیروی نمایید. در حالی که نوح مردم خود را به پرستش خدای یگانه، رعایت تقوا، پرهیز از معاصی امر می‌کند، اشراف قوم، به هر نحو ممکن قصد داشتند مردم را از پذیرش دعوت او منصرف کنند. اما این پیامبر به استدلال‌های باطل آنها جواب می‌دهد، ولی آنها از روی لجاجت و عناد، نمی‌پذیرند. از اینجاست که رو به جانب پروردگار خود می‌کند و می‌گوید: خدایا، مرا در مقابل تکذیب این قوم یاری نما. حضرت هود علیه‌السلام نیز پس از ذکر برخی از نعمتهای الهی، مخاطبان را با بیان عذاب نافرمانی و حق ناپذیری بیم می‌دهد: و اتقوا الذی أمدکم بما تعلمون - أمدکم بأنعام و بنین - و جنات و عیون - انی أخاف علیکم عذاب یوم عظیم [۱۷۲]. و از آن کسی که شما را به آنچه می‌دانید یاریتان داد، پروا کنید - شما را با بخشیدن چارپایان و پسران یاری داد - و نیز باغها و چشمه ساران - من از عذاب روزی هولناک بر شما می‌ترسم. واذکر أخوا عاد اذ أنذر قومہ بالأحقاف و قد خلت النذر من بین یدیه و من خلفه ألا تعبدا الا الله انی أخاف علیکم عذاب یوم عظیم [۱۷۳]. به یاد آور برادر عاد (هود پیغمبر) را هنگامی که قومش را در احقاف [صفحه ۱۰۶] (جنوب شبه جزیره عربستان) انداز نمود و قبل از وی و پس از وی نیز انداز کنندگانی در میان آنها آمده بودند (و می‌گفتند) که جز خداوند را نپرستید. همانا من بر عذاب روزی بزرگ بر شما می‌ترسم. حضرت صالح علیه‌السلام بعد از بیان نعمتهای الهی قومش را بیم می‌دهد که از خداوند بترسند و او را اطاعت نمایند: فاتقوا الله و اطیعون [۱۷۴]. تقوای الهی پیشه کنید و از من پیروی نمایید. ولی آنها نیز مانند قوم مشرک نوح و هود علیهما‌السلام به جای این که با استغفار و توبه خواستار رحمت الهی باشند، به درخواست عذاب مبادرت نمودند. قال یا قوم لم تستعجلون بالسیئه قبل الحسنه لو لا تستغفرون الله لعلکم ترحمون [۱۷۵]. حضرت به آنها فرمود ای قوم من چرا شتاب دارید که حادثه بد پیش از حادثه خوب فرا رسد. چرا از خدای یکتا آمرزش نمی‌خواهید شاید مشمول رحمت شوید. با این سخن روشن می‌شود که حضرت صالح این توییح را زمانی عنوان کرد که قوم، ناقه را کشته بودند و به صالح گفتند که: ... یا صالح ائتنا بما تعدنا ان کنت من المرسلین [۱۷۶]. ای صالح، اگر از پیامبران هستی، آنچه را که از عذاب به ما وعده می‌دهی، بیاور. منظور آنها همان عذابی بود که در آیات قبل به آنها هشدار داده بود که [صفحه ۱۰۷] اگر ناقه را بکشند، به آن گرفتار خواهند شد. ... قد جاء تکم بینہ من ربکم هذه ناقه الله لکم آیه فذروها تأکل فی أرض الله و لا تمسوها بسوء فیأخذکم عذاب ألیم [۱۷۷]. از جانب پروردگارتان حجتی روشن برای شما آمده است. این شتر خداست که معجزه‌ای است برای شما. پس او را رها کنید تا در زمین خدا چرا کند و آسیبی به او نرسانید که خداوند شما را به عذابی دردناک گرفتار می‌کند. حضرت شعیب علیه‌السلام نیز مانند انبیای دیگر در گفت و گوها و برخوردهای خود با قومش، آنها را از عذاب الهی بیم می‌دهد و عاقبت سوء کفر، شرک، و اخلاق رذیله را به آنها هشدار می‌دهد. حضرت شعیب قومش را به عمل بر اساس احکام الهی سفارش می‌کند و به آنها هشدار می‌دهد که در صورت نافرمانی، عذاب الهی آنها را فرا خواهد گرفت. و یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل سوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه و من هو کاذب و ارتقبوا انی معکم رقیب [۱۷۸]. و ای قوم من شما هر چه می‌توانید عمل کنید، من نیز عمل می‌کنم. به زودی خواهید دانست که عذاب رسوا کننده بر چه کسی فرود می‌آید و دروغگو کیست و انتظار بکشید که من هم با شما منتظرم. بعد از امر به معروف، آنها را از عذاب روزی که آنها را فرا گیرد، بیم می‌دهد: و انی أخاف علیکم عذاب یوم محیط [۱۷۹]. و من از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم. هر چند حضرت شعیب علیه‌السلام قومش را به آنچه مأمور بود، دعوت کرد و [صفحه ۱۰۸] با وعده و وعید آنان را موعظه کرد و آنها را نسبت به عذابهایی که به قوم نوح، هود، و صالح رسیده بود، آگاه نمود، ولی آنان به طغیان و کفر خود افزودند و جز تعداد اندکی ایمان نیاوردند و علاوه بر این به تمسخر و تهدید مؤمنان پرداختند

و خود حضرت شعیب را نیز به دروغگویی متهم کردند. قالوا انما أنت من المسحرین - و ما أنت الا- بشر مثلنا و ان نظنک لمن الکاذبین [۱۸۰]. گفتند: جز این نیست که تو از سحر شدگان هستی - و تو جز بشری مانند ما نیستی و بدون تردید ما تو را از دروغگویان می دانیم. قال الملائه الذين استکبروا من قومه لنخرجنک یا شعیب والذين آمنوا معک من قريتنا أو لتعودن فی ملتنا قال أو لو کنا کارهين [۱۸۱]. بزرگان قومش که استکبار ورزیده بودند گفتند: ای شعیب همانا تو و کسانی که به همراه تو ایمان آورده اند را از شهرمان بیرون می کنیم یا این که به آیین ما باز گردید. شعیب گفت: حتی اگر از این کار متنفر باشیم؟ وقتی حضرت از ایمان آوردنشان ناامید شد، از خداوند فتح و پیروزی طلب کرد. خداوند نیز آنها را به وسیله عذابش نابود کرد و شعیب و همراهانش را نجات داد. زمانی که حواریون از مسیح علیه السلام تقاضای معجزه ای مخصوص کردند، به این صورت که خداوند اگر توانایی دارد برای آنها مائده ای آسمانی بیاورد. حضرت آنها را توبیخ می کند؛ چرا که درخواستشان مشتمل بر پرسش از قدرت پروردگار است. ولی آنها در پاسخ می گویند: [صفحه ۱۰۹] اذ قال الحواريون یا عیسی ابن مریم هل یستطیع ربک أن یزله علینا مائده من السماء قال اتقوا الله ان کنتم مؤمنین - قالوا نرید أن نأکل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم أن قد صدقتنا و نکون علیها من الشاهدين [۱۸۲]. آن هنگام که حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم آیا پروردگارت می تواند برای ما مائده ای از آسمان نازل کند؟ گفت: تقوای الهی پیشه کنید اگر مؤمن می باشید - آنها گفتند: می خواهیم از آن بخوریم و دل هایمان آرام گیرد و بدانیم که به ما راست گفته ای و خود از گواهان آن باشیم. حضرت نیز از خداوند نزول این مائده را طلب می کند: قال عیسی ابن مریم ربنا أنزل علینا مائده من السماء تكون لنا عیداً لأولنا و آخرنا و آیه منک و ارزقنا و أنت خیر الرازقین - قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی أعذبه عذاباً لا أعذبه أحداً من العالمین [۱۸۳]. عیسی بن مریم گفت: پروردگارا برای ما مائده ای از آسمان نازل فرما که عیدی برای امروزیان و آیندگانمان و معجزه ای از تو باشد و ما را روزی ببخش که تو از بهترین روزی دهندگانی - خداوند فرمود: من فرو فرستنده ای آن برای شما هستم پس از آن هر کس کفر بورزد همانا من او را به چنان عذابی گرفتار می کنم که هیچ یک از جهانیان را عذاب نکرده باشم. علامه طباطبایی می نویسد: خداوند هم دعای او را اجابت کرد و فرمود، اگر بعد از آن باز هم کسی کفر بورزد، باید بداند که چنان او را [صفحه ۱۱۰] عذاب می کنم که احدی از عالمیان را به چنان عذابی دچار نکردم. [۱۸۴]. و چون عیسی معجزه های آشکار آورد گفت: به راستی برای شما حکمت آورده ام و برای شما بعضی از اموری را که در آن اختلاف دارید، روشن می سازم. پس تقوای الهی پیشه کنید و از من پیروی نمایید. در این جمله، تقوا را به خدا و اطاعت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است. از این رو این معنا مسجل می شود که حضرت جز رسالت ادعایی ندارد. [۱۸۵].

اقتناع تدریجی (همراهی با مخاطب)

انبیای الهی علیهم السلام گاهی به منظور الزام نمودن، محکوم کردن، و اقتناع تدریجی دشمنان خود با آنها همراهی می کردند. به این صورت که بعضی از مقدمات ادعای آنها را می پذیرفتند و در ادامه مناظره همه آنها را با استدلال های روشن باطل می کردند. در این روش گاهی مبلغ، علیرغم اعتقاد قاطع و جازم به عقاید خاصی، در برخورد و مناظره با مخاطب، موقتاً از آن عقاید تنازل می نماید و خود را در مقام بحث، همراه و هم عقیده مخاطب قلمداد می کند. بدین ترتیب نوعی همبستگی و همدلی میان طرفین مناظره به وجود می آید که در اقتناع مخاطب مؤثر خواهد بود. [صفحه ۱۱۱] حضرت صالح علیه السلام در مناظره با گروه های مخالف به منظور اقتناع تدریجی مخاطبان با آنها همراهی می کرد. همراهی با مخاطب که از سوی این پیامبر الهی اظهار می شود، در آیه ی زیر کاملاً روشن است. قال یا قوم أرأیتم ان کنت علی بینة من ربی [۱۸۶]. گفت: ای قوم من چه می اندیشید اگر از جانب پروردگارم حجت آشکاری داشته باشم. او قطعاً خود را دارای دلیل و حجت می داند، اما در مقام جدال، سعی می کند همراهی مخاطب را جلب نماید تا از این طریق به تدریج هدایت گردد. در تعدادی از مناظره های حضرت ابراهیم نیز شاهد نوعی همراهی با

مخاطبان و تلاش برای جذب تدریجی آنان به سوی حقیقت هستیم. حضرت ابراهیم این شیوه را در مناظره با ستاره پرستان به کار بسته است. به این صورت که به منظور همراهی با آنها، در مرحله اول، کواکب، ماه، و خورشید را خدای خود فرض می‌کند. حضرت ابراهیم با استفاده از عقاید مخاطبان و مقبولات ایشان، به مقابله با اعتقاداتشان بر می‌خیزد و با برخوردی متین، به تدریج آنها را به حقیقت راهنمایی می‌کند. فلما رأى الشمس بازغۀ قال هذا ربی [۱۸۷]. آن گاه چون خورشید را تابان دید گفت: این پروردگار من است. در حالی که آیات قبل صراحت دارد که او از اهل یقین و بینای ملکوت آسمان‌ها و زمین است. پس فرض جدی بودن کلام ابراهیم، به کلی مردود است. [صفحه ۱۱۲] و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات والأرض و لیكون من الموقنین [۱۸۸]. و این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را بر ابراهیم نمایانندیم تا از اهل یقین گردد. پس از آنکه با استدلال‌هایی ساده و محکم، خدایان ادعایی آنان را برای پرستش نالایق می‌شمرد، به اظهار صریح عقاید می‌پردازد: انی وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الأرض حنیفاً و ما أنا من المشرکین [۱۸۹]. همانا من با دینی پاک، روی به سوی کسی دارم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من از مشرکان نیستم. همچنین آیه: «قال یا قوم انی بریء مما تشرکون [۱۹۰]؛ گفت: ای قوم من، من از شرکی که شما می‌ورزید، تبری می‌جویم» دلالت دارد بر این که حضرت ابراهیم در مقام اثبات وجود آفریدگار نبوده، بلکه با فرض ربوبیت ستاره، ماه و خورشید و سپس اعراض از آنها، می‌خواسته اثبات کند که برای پروردگارش شریکی نیست. از این احتجاج چنین بر می‌آید که وی حقیقت امر را می‌دانسته و ایمان داشته که مدبر امور و کسی که به وی احسان نموده، همانا خدای سبحان است. بنابراین بار دیگر در برابر ستاره و ماه و خورشید گفت: «هذا ربی» در حقیقت از باب تسلیم و به زبان خصم حرف زدن است. وی در ظاهر، خود را یکی از آنان به حساب می‌آورد و عقاید خرافی آنان را صحیح فرض نموده آنگاه با بیانی مستدل باطل بودن آن را ثابت کرده [صفحه ۱۱۳] است. این شیوه احتجاج، بهترین راهی است که می‌تواند انصاف خصم را جلب کرده و از طغیان عصبيت او جلوگیری نموده، او را برای شنیدن حرف حق آماده سازد. [۱۹۱]. از آنجا که وظیفه هر مبلغ، جذب دل‌های مردم به منظور ارشاد و هدایت عقلها است، پیامبر از هر راه ممکن تلاش می‌نمود فاصله میان دلها و عقلها را به حداقل برساند. بدین منظور، در برخورد با یهود، نصاری، و حتی مشرکان، بر عقاید صحیح و قابل قبولشان تأکید می‌کرد، تا آن عقاید را به عنوان پلی برای ارتباط و پشتوانه‌ای برای ارائه عقاید جدید قرار دهد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با هدایت قرآن، مأموریت یافت اهل کتاب را به این صورت به عقاید مشترک دعوت کند: قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ألا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا أربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بأنا مسلمون. [۱۹۲]. بگو ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خداوند را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد. پس اگر روی گردان شدند، بگویید شاهد باشید که ما فرمانبردار و مسلمانیم. همچنین در جای دیگر به همه مسلمانان دستور می‌دهد که: اتل ما أوحی الیک من الکتاب و أقم الصلاة ان الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر و لذكر الله أكبر والله یعلم ما تصنعون [۱۹۳]. آنچه از کتاب آسمانی بر تو وحی شده است را بخوان و نماز را بر پا دار؛ چرا که نماز از زشتی‌ها و ناشایستی‌ها باز می‌دارد و همانا ذکر خداوند (از هر کاری) مهمتر و بزرگ‌تر است و خداوند می‌داند آنچه را که انجام می‌دهید. در این آیات و موارد مشابه آن به شیوه جدیدی از گفت و گو و مناظره در مقابل گروه‌های دیگر بر می‌خوریم که یک شیوه عملی مبتنی بر یافتن نقاط اشتراک است تا از طریق آن به دعوت بپردازد و وارد جزئیات شود؛ به جای آنکه از ابتدا نقاط اختلافی و تعصب انگیز را مطرح سازد. لذا آیات فوق بر توحید، که قدر مشترک ادیان است، تأکید دارد و پیامبر را فرمان داده که به این شیوه مجهز باشد. [۱۹۴] در این شیوه از مناظره از مسلمات خصم برای اقناع او کمک گرفته می‌شود.

از جمله آداب مناظره این است که باید با افرادی صورت پذیرد که صاحب نظر، برجسته، معروف، و تأثیر گذار باشند تا در صورت محکومیت، بحث و گفت و گو به سرانجام مطلوب برسد. از این رو پیامبران الهی در فرصت‌های مختلف با رؤسای گروه‌های فکری و عقیدتی مناظره می‌کردند. حضرت ابراهیم علیه‌السلام برای دعوت به توحید به احتجاج با نمرود پادشاه معاصرش می‌پردازد؛ چرا که نمرود نیز مانند بسیاری از جباران ادعای ربوبیت کرده بود. [صفحه ۱۱۵] ألم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه أن آتاه الله الملك اذ قال ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت قال أنا اُحیی و أمیت قال ابراهیم فان الله یأتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذی کفر والله لا یهدی القوم الظالمین [۱۹۵]. آیا کسی که خداوند به او ملک و پادشاهی بخشیده بود را ندیدی که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه می‌کرد؟ آن هنگام که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: همانا خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد پس تو آن را از مغرب بیاور. پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت و سرگشته ماند و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند. نمرود نیز مانند دیگر جباران با وجود این که بت پرست بود، خود را در سلک خدایان در می‌آورد. در قرآن کریم از فرعون حکایت شده که می‌گفت: «أنا ربکم الاعلی» [۱۹۶] نمرود نیز چنین ادعایی داشت و می‌گفت: «أنا اُحیی و أمیت؛ من زنده می‌کنم و می‌میرانم». محور بحث حضرت ابراهیم و نمرود این بود که حضرت می‌گفت پروردگارش تنها خدای یگانه است و نمرود ادعا داشت که او خدای ابراهیم و دیگران است. از این رو نمرود در جواب ابراهیم علیه‌السلام که فرمود ربی الذی یحیی و یمیت، گفت: أنا اُحیی و أمیت. نمرود مغالطه کرد، حیات و ممات را به معنای مجازی گرفت، و گفت: این افعال کار من است. وقتی حضرت ابراهیم دید که با اثبات این حجت نمی‌تواند مردمی را [صفحه ۱۱۶] که ادعای نمرود را کورکورانه تصدیق می‌کنند، هدایت نماید، دلیل دیگری آورد که کسی نتواند با آن معارضه کند و فرمود: فان الله یأتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب اگر این امور نیز به تو استناد دارد و منوط به اراده توست، پس خورشید را از مغرب بر آور. لذا نمرود که جوابی نداشت، متحیر و مبهوت شد؛ چرا که خداوند، گروه ستمکاران را به مقصد نمی‌رساند. بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که حضرت ابراهیم حجت و استدلالی آورد که جدال پذیر و قابل مناقشه نبود. حضرت موسی علیه‌السلام نیز در آغاز اعلام رسالت خویش به سوی فرعون و ملأ او رفت. ثم بعثنا من بعدهم موسی بآیاتنا الی فرعون و ملائنه فظلموا بها فانظر کیف کان عاقبه المفسدین [۱۹۷]. سپس بعد از ایشان موسی را با معجزات خویش به سوی فرعون و بزرگان قومش فرستادیم سپس آنها در حق آیات ما ستم کردند. پس بنگر که عاقبت اهل فساد چگونه بوده است. ثم بعثنا من بعدهم موسی و هارون الی فرعون و ملائنه بآیاتنا فاستکبروا و کانوا قوما مجرمین [۱۹۸]. سپس بعد از آنان موسی و هارون را با معجزات خویش به سوی فرعون و بزرگان قومش فرستادیم، پس آنها استکبار ورزیدند و قومی گناهکار بودند. ارسال انبیا به سوی اشراف و بزرگان قوم به این خاطر است که مفساد اجتماعی و انحرافهای محیط تنها با اصلاحات فردی و موضعی حل نخواهد شد، بلکه باید سردمداران جامعه و آن‌هایی که نبض سیاست، [صفحه ۱۱۷] اقتصاد، و فرهنگ را در دست دارند در درجه اول اصلاح گردند تا زمینه برای اصلاح بقیه افراد نیز فراهم گردد. این درسی است که قرآن کریم به همه مسلمانان برای اصلاح جوامع اسلامی می‌دهد. [۱۹۹]. حضرت موسی در نخستین برخوردش با فرعون او را چنین خطاب می‌کند: «یا فرعون»، خطابی که در عین رعایت ادب، از هر گونه تملق، چاپلوسی، و اظهار عبودیت تهی بود: و قال موسی یا فرعون انی رسول من رب العالمین [۲۰۰]. و موسی گفت: ای فرعون همانا من پیامبری از سوی پروردگار جهانیان هستم. همان پیامبر نرمخو و آسان گیر در مراحل نخستین گفت و گو با فرعون، آنگاه که با دشمنی‌های غیر منطقی، عناد روز افزون، و حتی تهدیدهای شدید فرعون و درباریان او مواجه می‌شود، با شجاعت وصف ناپذیری در برابر تمام قدرت و شوکت فرعون می‌ایستد و پاسخهای دندان شکنی را ابراز می‌دارد؛ چرا که در منطق انبیا و سیره رسولان، نرمخویی تا زمان مشروع است که به تساهل و محافظه کاری نینجامد. زمانی که فرعون به قوم گفت: رسولی که به سوی شما فرستاده شده مجنون است، موسی علیه‌السلام اظهار داشت که اگر شما عاقلید،

پروردگار من خالق آسمانها، زمین و آنچه میان آنهاست، می‌باشد: قال رب المشرق والمغرب و ما بینهما ان کنتم تعلقون [۲۰۱]. موسی گفت: او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان آنهاست، می‌باشد اگر تعقل کنید. [صفحه ۱۱۸] سپس فرعون شروع به تهدید می‌کند: قال لئن اتخذت الها غیرى لأجعلنک من المسجونین [۲۰۲]. فرعون گفت: اگر خدایی جز من را برگزینی، به تحقیق تو را از زندانیان قرار خواهم داد. موسی در پاسخ او با صراحت می‌گوید: قال أولو جئتک بشیء مبین [۲۰۳]. موسی گفت: حتی اگر معجزه‌ای آشکار برایت بیاورم؟ همچنین خداوند به حضرت موسی و هارون علیهما السلام می‌فرماید: به دنبال بیان رسالت خود، آزادی بنی اسرائیل را مطالبه کنید: فأتیا فرعون فقولا انا رسول رب العالمین - أن أرسل معنا بنی اسرائیل [۲۰۴]. پس به سوی فرعون بروید و بگویید که همانا ما پیامبر پروردگار جهانیانیم - برای این که بنی اسرائیل را همراه ما بفرستی. فرعون با جمله‌هایی حساب شده برای نفی رسالت آنها کوشید و نخست رو به موسی کرد و گفت: قال ألم نربک فینا ولیدا و لبث فینا من عمرک سنین [۲۰۵]. آیا ما تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم؟ و سالهایی از عمرت را در نزد ما به سر نبردی؟ سپس به ایراد دیگری نسبت به موسی پرداخته و می‌گوید: و فعلت فعلتک التی فعلت و أنت من الکافرین [۲۰۶]. و تو کاری را که کرده بودی (کشتن یکی از قبطیان و طرفداران [صفحه ۱۱۹] فرعون)، انجام دادی و تو از کافران هستی (کفر نعمت کردی). موسی علیه السلام هم پس از شنیدن سخنان فرعون، به پاسخ هر سه ایراد پرداخت، ولی به خاطر اهمیت، پاسخ ایراد دوم فرعون را مقدم شمرد و چنین گفت: قال فعلتها اذا و أنا من الضالین - ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما و جعلنی من المرسلین [۲۰۷]. گفت: من این کار را انجام دادم در حالی که از بی خبران بودم - سپس از شما گریختم چون از شما می‌ترسیدم. سپس پروردگارم به من حکمت بخشید و مرا از پیامبران گردانید. سپس به پاسخ منتهی که فرعون در مورد پرورش او در دوران طفولیت و نوجوانی بر گردن او گذارد، پرداخته و با لحن قاطع و اعتراض آمیزی می‌گوید: و تلک نعمه تمنها علی أن عبدت بنی اسرائیل [۲۰۸]. آیا این نعمتی است که بر من منت می‌گذاری که بنی اسرائیل را بنده و برده‌ی خود ساخته‌ای؟ [۲۰۹].

تحریک وجدان با تکیه بر عنصر عقلانیت

از آنجا که شیوه‌های مختلف تبلیغی، از جمله مناظره، علاوه بر اندیشه و خرد، با قلبها و عواطف نیز سر و کار دارد، انبیا و مبلغان الهی به تناسب شرایط و مخاطبان گوناگون، از استدلال عقلی و یا بیان عاطفی برای تأثیرگذاری و اقناع آنها بهره جسته‌اند. [صفحه ۱۲۰] در روش عاطفی، قرآن مطالب استدلالی و برهانی را با لطافت خاص مطرح می‌نماید و عواطف انسانی را تحریک می‌کند. به طوری که در قلب می‌نشیند و در انسان تغییرات ریشه‌ای و عمیق ایجاد می‌نماید. با نگاهی به مناظره‌های انبیا و نوع کلمات و عبارات به کار رفته در آنها روشن می‌گردد که در کنار هدف قرار دادن عقل و اندیشه مخاطبان، دل، وجدان، و فطرت آنان نیز مورد توجه و خطاب واقع می‌شود. حضرت ابراهیم علیه السلام پس از ارائه پرسشی تکان دهنده که در آن عقل و اندیشه افراد را مورد خطاب قرار داده است، می‌فرماید: أفرأیتم ما کنتم تعبدون [۲۱۰]. آیا در آنچه که می‌پرستید تأمل کرده‌اید؟ حضرت در ادامه جهت خطاب را از عقل مخاطب به دل او می‌کشاند و می‌گوید: أنتم و آبائکم الاقدمون - فانهم عدو لی الا رب العالمین [۲۱۱]. شما و پدران گذشته‌تان - (بدانید) هر آنچه را که می‌پرستید دشمن من هستید جز پروردگار جهانیان. همچنین پس از جدالهای عقلانی پیاپی که منجر به شکستن بت‌ها به دست او می‌گردد، وقتی که به او یورش می‌آورند، لحن و خطابش متوجه دلها متوجه می‌شود: و قال انی ذاهب الی ربی سیهدین - رب هب لی من الصالحین [۲۱۲]. و ابراهیم گفت: من رونده‌ی به سوی پروردگارم هستم که به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد - پروردگارا به من (فرزند)ی از صالحان [صفحه ۱۲۱] ببخش. در محاجه با ستاره پرستان نیز، پس از گفت و شنودی استدلالی، جانها را مورد خطاب قرار می‌دهد: انی وجهت وجهی للذی فطر السماوات والأرض حنیفا و ما أنا من المشرکین [۲۱۳]. همانا من با دینی پاک، روی به سوی کسی دارم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من از مشرکان نیستم. حضرت

ابراهیم علیه السلام علیه بت‌ها تصمیم قاطعی می‌گیرد و در موقعیتی مناسب آنها را در هم می‌شکند. همه بت‌ها جز بت بزرگ را تکه تکه می‌کند و امیدوار است که مردم با دیدن این صحنه بت بزرگ را متهم نمایند. و تالله لأكیدن أصنامکم بعد أن تولوا مدبرین - فجعلهم جذاذا الا- کبیرا لهم لعلمهم الیه یرجعون [۲۱۴]. به خداوند سوگند بعد از این که روی گردان شدید در مورد بت‌هایشان تصمیم می‌گیرم - آن گاه آنها را تکه تکه کرد مگر بزرگترشان را، شاید که به او روی آورند (او را متهم نمایند). وقتی مردم شهر متوجه این اوضاع شدند، به سراغ ابراهیم علیه السلام رفته و با ایشان محاجه می‌نمایند. حضرت نیز با استدلالاتی که عقل و دلشان را خطاب قرار می‌دهد، آنها را مجاب می‌نماید. وقتی که حضرت ابراهیم را حاضر می‌کنند و چنان که از شواهد پیداست محل این جلسه در بتخانه بوده از او می‌پرسند: [صفحه ۱۲۲] ...أأنت فعلت هذا بآلهتنا یا ابراهیم [۲۱۵]. ای ابراهیم آیا تو این کار را با خدایان ما انجام دادی؟ ابراهیم به منظور الزام خصم و ابطال الوهیت اصنام در جواب می‌فرماید: ... بل فعله کبیرهم هذا فسئلوهم ان کانوا ینطقون [۲۱۶]. بلکه این بزرگشان این کار را کرده است. از آنها پرسید اگر سخن می‌گویند. بدین ترتیب از آنها می‌خواهد حقیقت را از خود بت پرسند که چه کسی این کار را انجام داده است؛ البته اگر بت‌ها می‌توانند حرف بزنند. حضرت با این سؤال می‌خواهد این نتیجه را بگیرد که بت‌ها نمی‌توانند حرف بزنند. لذا الوهیت آنها باطل می‌شود و خود مردم هم با رجوع به عقل خود به این امر اعتراف می‌کنند. چرا که وقتی مردم کلام حضرت ابراهیم را شنیدند و متوجه شدند که اصنام جماداتی بی شعورند و حرف نمی‌زنند، حجت بر آنان تمام شده و هر یک در دل، خود را خطاکار دانسته و حکم کرد به این که خود او ظالم است نه ابراهیم: فرجعوا الی أنفسهم فقالوا انکم أنتم الظالمون [۲۱۷]. پس به خودشان آمدند و گفتند: همانا شما خود ستمگرید. ولی برای باطل جلوه دادن حق و حق جلوه دادن خود، با این که حق را می‌دانستند، ابراهیم علیه السلام را حق ستیز خواندند و گفتند: تو که می‌دانی که اینها حرف نمی‌زنند و به این خاطر این سخن را می‌گویی که از خود دفاع [صفحه ۱۲۳] کنی. ثم نکسوا علی رؤسهم لقد علمت ما هؤلاء ینطقون [۲۱۸]. سپس سرهایشان را تکان دادند (و گفتند) تو خوب می‌دانی که بت‌ها سخن نمی‌گویند. حضرت ابراهیم وقتی که دید وجدانها تا اندازه‌ای متنبه شده بود، عقل آنها را خطاب قرار داد و بعد از ابطال الوهیت بت‌ها آنها را توبیخ نموده و می‌فرماید: ... أفتعبدون من دون الله ما لا ینفعکم شیئا ولا ینضرکم - أف لکم و لما تعبدون من دون الله أفلا تعقلون [۲۱۹]. آیا به جای خداوند چیزی را می‌پرستید که نه سودی به شما می‌رساند و نه زیانی؟ اف بر شما و بر آنچه که به جای خداوند می‌پرستید. آیا اندیشه و تعقل نمی‌کنید؟ [۲۲۰]. حضرت موسی علیه السلام نیز گاهی از استفهامی که موجب تحریک عواطف می‌شد، بهره می‌جوید. حضرت پس از بازگشت از میقات و مواجه شدن با گمراهی قوم، از روش عاطفی استفاده می‌کند. فرجع موسی الی قومه غضبان أسفا قال یا قوم ألم یرکم ربکم وعدا حسنا أفضال علیکم العهد أم أردتم أن یحل علیکم غضب من ربکم فأخلفتهم موعدی [۲۲۱]. آن گاه موسی خشمگین و اندوهگین به سوی قومش بازگشت و گفت: ای قوم من آیا پروردگارتان شما را وعده‌ی نیکو نداد و آیا این عهد، طولانی شد یا خواستید خشم پروردگارتان بر شما فرود آید که [صفحه ۱۲۴] در وعده‌تان با من خلاف کردید. یکی از راههای اعمال این شیوه، تصریح به رابطه مخاطب با مبلغ است که خیرخواهی و دلسوزی مبلغ را تلقین می‌کند. مانند عبارت «یا قوم» که بارها در صدر جملات حضرت موسی علیه السلام آمده و یا کاربرد عبارت «ربی و ربکم» به جای کلمه «الله و رب» که همه حکایت از سرنوشت واحد طرفین می‌نماید و به وجود آورنده جو تفاهم و همدردی است. گاهی نیز با اشاره به ستمی که بر خویشان روا داشته‌اند، دلشان را مخاطب قرار می‌دهد: و اذ قال موسی لقومه یا قوم انکم ظلمتم أنفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا أنفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم [۲۲۲]. و چون موسی به قومش گفت: ای قوم من همانا شما با گوساله پرستی بر خودتان ستم کرده‌اید. پس به درگاه آفریدگارتان توبه کنید و نفس‌های تان را بکشید که این در نزد پروردگارتان برای شما بهتر است. پس خداوند از شما در می‌گذرد؛ چرا که او توبه پذیر مهربان است. یکی از مهمترین آفات و خطرات برای هر مکتب، انحراف مردم پس از هدایت است. وقتی بنی اسرائیل پس از

هلاکت فرعون، وارث زمین و عهده‌دار حکومت شدند، در معرض آزمایشی حساس قرار گرفتند و در مسیر بازگشت از حرکت شبانه خود، بر قومی بت پرست گذشتند. رسوبات فرهنگ شرکت و بت پرستی در ذهن و دل این مردم موجب گشت [صفحه ۱۲۵] این کار در نظرشان مطلوب افتد و از موسی خواستند معبودی برایشان قرار دهد: قالوا یا موسی اجعل لنا الهة کما لهم آلهة قال انکم قوم تجهلون [۲۲۳]. گفتند: ای موسی برای ما خدایی قرار بده همان طور که آنان خدایانی دارند. (حضرت موسی) گفت: به راستی که شما قومی نادان هستید. موسی، بی درنگ با پاسخی قاطع و ناشی از خشمی فرو خفته، آنان را به نادانی نسبت داد و دلایل قانع کننده‌ای بر بطلان خواسته‌ی آنها عرضه فرمود: ان هؤلاء متبر ما هم فیه و باطل ما کانوا یعملون [۲۲۴]. در حقیقت آنچه ایشان در آنند نابود و زایل و آنچه انجام می‌دادند باطل است. وی به این استدلال بسنده نکرد و با تغییر لحن خطاب از عقل به دل، وجدان ایشان را پریشان و تحت تأثیر قرار داد: قال أغیر الله أبغیکم الهة و هو فضلکم علی العالمین [۲۲۵]. گفت: آیا جز خداوند را خدای شما پسندم و حال آن که او شما را بر جهانیان برتری بخشیده است.

باطل کردن مدعی افراد با استفاده از ادعای خود آنها

انبیای الهی استدلال‌های خود را برای باطل نمودن ادعای دشمنانشان بر مبنای ادعای خود آنها قرار می‌دادند. به این صورت که اگر طرف مناظره آنها سخنی را می‌گفت که حکم خاصی از آن اثبات می‌شد، ولی وی هدف دیگری را از بیان آن دنبال می‌کرد، پیامبر خدا با هوشیاری و با [صفحه ۱۲۶] استفاده از همان سخن، دشمنان خود را محکوم می‌کرد. حضرت ابراهیم علیه‌السلام در مناظره با نمرود آنجا که وی ادعای خدایی می‌کند، می‌فرماید: فان الله یأتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب [۲۲۶]. همانا خداوند خورشید را از مشرق بر می‌آورد پس تو آن را از مغرب بیاور. حضرت مبنای این حجت را بر ادعایی که نمرود در حجت قبلی کرده بود قرار داد. به این صورت که فرمود: اگر تو ادعا کردی که پروردگار من هستی! شأن پروردگار من این است که در نظام عالم و تدبیر جهان تصرف کند. پس خورشید را از مغرب بر آور. علت این که ابراهیم پایه این دلیل را بر ادعای سابق نمرود قرار داد، این است که کسی خیال نکند که بحث سابق به نفع نمرود تمام شده و مدعای او به ثبوت رسیده است. [۲۲۷]. حضرت موسی علیه‌السلام نیز در برخورد با ساحران از این شیوه استفاده کرد. قالوا یا موسی اما أن تلقی و اما أن نکون أول من ألقى [۲۲۸]. ساحران گفتند: ای موسی تو می‌افکنی یا ما اول کسی باشیم که بیفکنیم؟ وقتی ساحران طنابها و چوب دستی‌های خود را انداختند و هر چه داشتند به کار گرفتند، خداوند به حضرت موسی علیه‌السلام فرمود: [صفحه ۱۲۷] لا تخف انک أنت الأعلی [۲۲۹]. مترس که تو خود برتری. حضرت نیز عصایش را انداخت و آنچه را که ساخته بودند بلعید و به این صورت ادعای آنها را باطل کرد تا این که: فألقى السحرة سجدا قالوا آمنا برب هارون و موسی [۲۳۰]. آن گاه ساحران به سجده افتادند و گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم. [۲۳۱]. قرآن همچنین می‌فرماید: فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا ان هذا لسحر مبین [۲۳۲]. و چون حق از جانب ما به سوی آنان آمد، گفتند: بی گمان این سحر و جادویی آشکار است. حضرت موسی وقتی گفتار فرعونیان را شنید و ملاحظه کرد که به «حق»، نسبت «سحر مبین» می‌دهند، در مقام رد و انکار گفتار آنان به صورت استفهام، انکار را تکرار کرده و دوباره می‌پرسد: آیا این سحر است؟ ... أ سحر هذا و لا یفلح الساحرون [۲۳۳]. آیا این سحر است و حال آن که ساحران را هرگز پیروزی نخواهد بود؟ [۲۳۴].

اولویت امر به معروف و نهی از منکر

پیامبران برای این که جامعه را از آفات و انحرافات پاک نمایند، همواره قوم خود را از منکرات نهی می‌کردند و آنها را به کارهای پسندیده و حسنه [صفحه ۱۲۸] دعوت می‌نمود. لذا امر به معروف و نهی از منکر را سر لوحه‌ی دعوت خود و از جمله اولویت‌های

کاری خود قرار می‌دادند. حضرت لوط علیه‌السلام در این راستا با انحرافات اخلاقی و عادات زشت قومش مبارزه کرد و به شیوه‌های مختلف با این پدیده‌ی سوء، مقابله می‌نمود. در قرآن هرگاه سخن از لوط به میان آمده، روشهای مبارزه بی‌امان او با این آفات اخلاقی و اجتماعی خطرناک و خانمان سوز مشاهده می‌گردد. و لوطا اذ قال لقومه أتأتون الفاحشه ما سبقکم بها من أحد من العالمین [۲۳۵]. و لوط را فرستادیم، هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن کار زشت را مرتکب می‌شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟ انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل أنتم قوم مسرفون [۲۳۶]. شما از روی شهوت با مردان، به جای زنان در می‌آمیزید، آری شما قومی تجاوز کارید. و لوطا اذ قال لقومه أتأتون الفاحشه و أنتم تبصرون. [۲۳۷]. و لوط را به یاد آور هنگامی که به قومش گفت: آیا شما به سراغ کاری بسیار قبیح می‌روید. در حالی که (زشتی و نتایج شوم آن را) می‌بینید؟ أنکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل أنتم قوم تجهلون [۲۳۸]. آیا شما از روی شهوت به جای زنان به سراغ مردان می‌روید؟ آری شما قومی جاهل هستید. [صفحه ۱۲۹] حضرت لوط علیه‌السلام با بیان عواقب مرگ بار این عمل، می‌خواهد وجدان آنها را بیدار کند. این استفهام تقریری است. به طوری که می‌خواهد پاسخ را از درون وجدان خودشان بشنوند تا مؤثرتر واقع شود، ولی آنها به جای این که به حضرت جواب قانع کننده‌ای بدهند، او را تهدید به اخراج می‌کنند: و ما کان جواب قومه الا أن قالوا أخرجه من قریتمک انهم أناس یتطهرون [۲۳۹]. و پاسخ قوم او جز این نبود که می‌گفتند: آنان را از شهرتان بیرون کنید؛ چرا که آنها مردمانی هستند که این کار را پلید دانسته و از آن تنزه می‌جویند. حضرت با بیانی شیوا و مستدل آنها را از این عمل زشت باز می‌دارد و به آنها نشان می‌دهد این کار نتیجه‌ی جهل، نادانی، و بی‌خبری از قانون آفرینش و همه‌ی ارزشهای انسانی است، ولی چون آنها پاسخی نداشتند، گفتند که خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید؛ چرا که اینها پاک هستند و حاضر نیستند با ما هماهنگ شوند. حضرت شعیب علیه‌السلام نیز امر به معروف و نهی از منکر را سر لوحه‌ی دعوت خویش قرار داده بود و قوم خود را پس از دعوت به توحید، که اصل و پایه دین است، به ادای درست پیمان و میزان، و اجتناب از کم فروشی، که در آن زمان متداول بود، دعوت نمود: قد جاءکم بینة من ربکم فأوفوا الکیل والمیزان و لا تبخسوا الناس أشياءهم و لا تفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها ذلکم خیر لکم ان کنتم مؤمنین [۲۴۰]. [صفحه ۱۳۰] به راستی حجتی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آمده است. پس پیمان و ترازو را درست بدهید و به مردم اجناسشان را کم ندهید و در زمین بعد از آن که به صلاح آمده است، فساد نکنید که اگر مؤمن باشید برایتان بهتر است. حضرت شعیب علیه‌السلام علت امر به معروف و دعوت به توحید را اینگونه بیان می‌کند که این کارها برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید. این اوامر به موازات نهی از منکر در سیره‌ی وی مشاهده می‌شود. از جمله نهی از منکرهای حضرت شعیب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: نهی از تقلب و غش در معامله، [۲۴۱] فساد انگیزی [۲۴۲] ادا نکردن حق پیمان و ترازو (کم فروشی)، [۲۴۳] زیان رساندن به دیگران، [۲۴۴] و فساد پس از اصلاح. [۲۴۵] همچنین از قوم خود می‌خواهد که مانع گسترش دین خدا نشوند: و لا تقعدوا بکل صراط توعدون و تصدون عن سبیل الله من آمن به و تبغونها عوجا و اذکروا اذ کنتم قلیلا فکثرکم و انظروا کیف کان عاقبة المفسدین [۲۴۶]. و بر سر هر راهی منشینید که مردم را بترسانید و هر کسی را که ایمان دارد از راه خدا باز دارید و آن را ناهموار و ناهنجار بشمارید و به یاد آورید زمانی را که اندک بودید سپس شما را زیاد کرد و بنگرید که سرانجام اهل فساد چگونه بود. قوم حضرت شعیب نیز مانند قوم حضرت لوط، هود، و نوح نه تنها به او ایمان نیاوردند، بلکه او را تهدید نمودند که اگر از دین توحید دست [صفحه ۱۳۱] بردارد، او را از شهر اخراج می‌کنند. کفار قوم حضرت شعیب، پیروان شعیب و کسانی را که می‌خواستند به او ایمان بیاورند، تهدید می‌کردند: و قال الملأ الذین کفروا من قومه لئن اتبعتم شعیا انکم اذا لخاصرون. [۲۴۷]. و بزرگان قومش که کفر ورزیده بودند گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید همانا شما از زیانکاران خواهید بود. و شعیب نیز آنها را از ارتکاب این کار نهی می‌کرد. [۲۴۸].

انبیا علیهم السلام در آغاز نبوت، مواضع اصولی و ریشه‌ای رسالت خود را با قاطعیت اعلام می‌کردند و این اعلام قاطعانه، مخاطبان را به اقناع کامل نزدیک می‌نمود و هر گونه تردید را در اذهان آنان از بین می‌برد. حضرت موسی علیه السلام در ابتدا بر صدق و راستگویی خویش تأکید می‌ورزد: حقیق علی أن لا أقول علی الله الا الحق قد جئتکم ببینه من ربکم فأرسل معی بنی اسرائیل [۲۴۹]. سزاوار است که درباره‌ی خداوند جز سخن حق نگویم. به راستی که من برای شما از سوی پروردگارتان معجزه‌ای آورده‌ام. پس بنی اسرائیل را همراه من بفرست. سپس در آغاز مناظره خود با فرعون، اشراف، درباریان، و یا توده مردم، رسالت و نبوت خویش را با صراحت و قاطعیت معرفی می‌کند. در [صفحه ۱۳۲] حالی که از مدت‌ها پیش فرعون بنا به رأی کاهنان، به شدت از ظهور چهره‌ای الهی که ویرانگر کاخ و تخت ستم خواهد بود، بیم داشت و بر این اساس، همه افراد خود را جهت از میان بردن چنین فردی بسیج کرده بود.

یادآوری نعمتهای الهی

هدف پیامبران از یادآوری نعمتهای الهی در خلال بحث و گفت و گوهای خود، علاوه بر هدایت مردم به توحید، ایجاد روحیه‌ی خودباوری، اعتماد به نفس، و زنده نمودن عزت نفس ایمانی در مخاطبان بود. معلوم است خود این حالت نیز می‌تواند راه را برای پذیرش کامل دعوت هموارتر سازد. حضرت موسی علیه السلام ضمن این که قوم را به خودش نسبت می‌دهد، در بسیاری از مناظرات و گفت و گوها، مردم را نسبت به نعمتهای الهی بی‌شماری که از آن برخوردار بودند، آگاه می‌نمود. در این بیانات، وی بیشتر به ذکر نعمتهای اجتماعی و معنوی، مانند فضیلت‌هایی که خداوند به بنی اسرائیل عطا فرموده بود، می‌پردازد تا نعمتهای ظاهری و دنیوی. و اذ قال موسی لقومه ذکروا نعمه الله علیکم اذ أنجاکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب و یذبحون أبناءکم و یتحیون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم. [۲۵۰]. و چون موسی به قومش گفت: نعمت‌های الهی بر خودتان را به یاد آورید که شما را از آل فرعون که غذایی سخت را به شما می‌چشانیدند و پسران شما را می‌کشتند و زنانتان را زنده نگاه می‌داشتند (برای بردگی)، نجات داد و در آن امتحان بزرگی از سوی [صفحه ۱۳۳] پروردگارتان بود. موسی علیه السلام خطاب به بنی اسرائیل می‌فرماید: ... یا قوم اذکروا نعمت الله علیکم اذ جعل فیکم أنبیاء و جعلکم ملوکا و آتاکم ما لم یؤت أحدًا من العالمین [۲۵۱]. ای قوم من نعمت خداوند را بر خودتان به یاد آورید آن هنگام که در میان شما پیامبرانی قرار داد و شما را پادشاه کرد و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ کس از جهانیان نداده است. یا بنی اسرائیل قد أنجیناکم من عدوکم و واعدناکم جانب الطور الایمن و نزلنا علیکم المن والسلوی [۲۵۲]. ای بنی اسرائیل به راستی شما را از دشمنانتان نجات دادیم و با شما در جانب طور ایمن وعده گذاردیم و برای شما منّ و سلوی فرو فرستادیم. از سوی دیگر حضرت موسی علیه السلام وظیفه دارد، «ایام الله»، وقایع، و سرگذشت امتهای پیشین را برای انداز، هشدار، و عبرت گرفتن آنان بازگو نماید و به این وسیله آنها را هدایت نماید. و لقد أرسلنا موسی بآیاتنا أن أخرج قومک من الظلمات الی النور و ذکرهم بأیام الله ان فی ذلک لآیات لكل صبار شکور [۲۵۳]. و به راستی که موسی را با معجزات خود فرستادیم که قومت را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی ببر و ایام الله را به آنها تذکر بده که همانا در این برای هر شکیبای شاکری، نشانه‌هایی است. برای ایام الله مصادیق متعددی ذکر کرده‌اند: از جمله وقایعی که بر امتهای معروف و بزرگ پیشین همچون قوم نوح، عاد، و ثمود گذشته و یا [صفحه ۱۳۴] آنچه از ابن عباس نقل شده است که گفت: ایام الله عبارتند از: نعمتها و بلاهای الهی؛ نعمت الهی، ابرهای غلیظی است که باعث برف و باران می‌شوند، همچنین شکافته شدن دریا برای عبور بنی اسرائیل و موارد دیگر. بلای الهی نیز عبارت است از هلاکت برخی از امتهای گذشته. [۲۵۴].

تردید افکنی در میان مخالفان

از آنجا که عقیده باطل عاری از اصالت و استحکام است، متزلزل ساختن بنیاد آن آسانتر از بنا نهادن بنیاد توحید است. پیامبر گرامی اسلام در مواضع متعدد، این شیوه را تجربه کرد و با القای شک و تردید، عقاید مخالفان را مورد هجوم قرار داده که آیات قرآن به خوبی از آن حکایت می‌نماید: قل من یرزقکم من السماوات والأرض قل الله وانا أو ایاکم لعلی هدی أو فی ضلال مبین. [۲۵۵]. بگو کیست که شما را از آسمانها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو: خدا؛ و ما یا شما بر طریق هدایت، یا در گمراهی آشکاریم. در این آیه خداوند با تحدی و تهاجم، به مناظره با کفار نمی‌پردازد، بلکه با تلاش برای ایجاد شک در اعماق وجود آنها، سعی می‌کند فطرت خفته و نهاد نهفته‌ی ایشان را بیدار و متوجه حقیقت کند، تا خود به بطلان اعتقادشان واقف شوند و به نور ایمان منور گردند. [۲۵۶]. در جای دیگر می‌فرماید: [صفحه ۱۳۵] أم تقولون ان ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الأسباط كانوا هودا أو نصاری قل أنتم أعلم أم الله و من أظلم ممن کتم شهادة عنده من الله و ما الله بغافل عما تعملون [۲۵۷]. یا شما (اهل کتاب) می‌گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی و مسیحی بوده‌اند؟ بگو شما داناترید یا خداوند؟ چه کسی ستمکارتر از کسی است که شهادتی را که از جانب خداوند بر او مقرر گردیده است، پنهان دارد؟ و خداوند از آنچه که انجام می‌دهید غافل نیست. در اتخاذ این شیوه، نوعی تنازل مقطعی از مواضع خدشه ناپذیر داعی، و به عبارت دیگر نوعی همراهی با مخاطب لازم است که فواید بسیاری، از جمله جلوگیری از تعصب و تندخویی مخاطب را در عرصه مبارزه فکری در بر دارد.

ایجاز بعد از اطناب

مردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی عیسی علیه‌السلام مجادله می‌کردند. خداوند متعال نیز این مسئله را بیان می‌کند. و لما ضرب ابن مریم مثلاً اذا قومک منه یصدون - و قالوا أألھتنا خیر أم هو ما ضریوه لک الا جدلاً بل هم قوم خصمون [۲۵۸]. و چون (آفرینش) پسر مریم مثل زده شد، آن گاه قوم تو از آن بنگ برداشتند - و گفتند: آیا خدایان ما بهترند یا او؟ و این مثل را برای تو نزدند مگر از راه جدل. آری آنان قومی ستیزه جو هستند. مردم قریش وقتی دیدند قرآن به داستان عیسی علیه‌السلام مثل می‌زند، آن را [صفحه ۱۳۶] مسخره کردند و با استفهامی انکاری گفتند: أألھتنا خیر أم هو. آنها مسیح را از دید مسیحیت که پسر خدا می‌پنداشتند، با الهه خود مقایسه کردند و در رد دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به توحید، گفتند: خدا بهتر است یا مسیح؟ علامه طباطبایی می‌گوید: این نوع جدل، سخیف‌ترین جدال است. چون ضمن آن می‌خواستند بگویند که اوصافی که در قرآن برای مسیح آمده است، اصلاً قابل اعتنا نیست. [۲۵۹]. همچنین آیه‌ی «ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون [۲۶۰] همانا (آفرینش) عیسی نزد خداوند به مانند (آفرینش) آدم است که او را از خاک آفرید سپس به او گفت موجود شو و بی درنگ موجود شد» که درباره‌ی نصاری نجران و احتجاج نمودن با آنان نازل شده است که خلقت وی را به خلقت حضرت آدم علیه‌السلام شبیه کرده است. در این آیه‌ی شریفه دو دلیل برای نفی الوهیت عیسی علیه‌السلام وجود دارد: ۱. خدا عیسی را بدون پدر خلق کرد. کسی هم که مخلوق باشد، ناگزیر بنده خدا خواهد بود، نه آنکه مقام الوهیت داشته باشد. ۲. آفریدن و خلق عیسی، بالاتر از آفریدن آدم نیست. پس اگر سنخ خلقتش مقتضی الوهیتش باشد، باید نصاری برای آدم هم مقام الوهیت قائل شوند. حال آنکه درباره‌ی آدم چنان عقیده‌ای ندارند. پس درباره‌ی عیسی هم نباید به الوهیت او قائل شوند؛ زیرا هر دو در این که بدون پدر آفریده شده‌اند، شبیه یکدیگرند. [۲۶۱]. [صفحه ۱۳۷]

عامل موفقیت انبیا

اشاره

در جمع بندی مطالبی که در مورد انبیای مکرم الهی گفته شد، می توان عامل موفقیت آنان را علاوه بر روشهای گفته شده، در روح دعوت آنان دانست. به طوری که شگردهای آنان در مناظراتشان حاوی بنیاد و پایه های مستحکمی بوده که به این شیوه قدرت نفوذ بخشیده است. قرآن کریم عامل موفقیت پیامبر اسلام را که مسلما در مورد انبیای دیگر نیز چنین است به این صورت بیان می کند: ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی أحسن [۲۶۲]. ای رسول مردمان را با حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت نما و با بهترین شیوه با آنها مناظره کن. در اینجا عامل موفقیت را سه امر شمرده است؛ یعنی سه وسیله برای پیشبرد اهداف پیامبران لازم است که عبارتند از:

استدلال و منطق

هر پیامبری که با مردم رو به رو می شود، باید با منطق و استدلال با آنها صحبت کند. درباره ی ابراهیم علیه السلام در قرآن آمده است که وقتی با ستاره پرستان رو به رو می شود، می گوید من نیز مانند شما ستاره را خدای خود قرار می دهم و پس از آنکه ستاره غروب کرد، می گوید: «لا أحب الآفلین» [۲۶۳]؛ من خدایی را که غروب می کند و از دیده ها پنهان می شود دوست ندارم؛ یعنی به این صورت استدلال می کند که خدای ما غروب و زوال ندارد و ناپدید نمی شود. [صفحه ۱۳۸] قرآن همچنین از زبان انبیا مردم را به تعقل، تفکر، و تدبر دعوت کرده است. به طوری که پیامبران در مقابل کسانی که می گفتند: «انا وجدنا آباءنا علی أمة و انا علی آثارهم مقتدون» [۲۶۴]؛ همانا ما پدرانمان را بر سنت و شیوه ای یافته ایم و ما دنباله روی آنها هستیم» می فرمودند: أولو جئکم بأهدی مما وجدتم علیہ آباءکم قالوا انا بما أُرسلتم به کافرون [۲۶۵]. حتی اگر برای شما آیینی را بهتر از آنچه که پدرانتان بر آن یافته اید، بیاورم؟ گفتند: ما به آنچه که شما به رسالت آورده اید، کافریم.

موعظه حسنه

این مطلب در قرآن به خطابه، ارشاد، و موعظه تعبیر شده است؛ یعنی سخنی که برهانی نیست و جنبه ی ارشادی دارد و مردم را از مفاسد، انحرافات اخلاقی، شرک، و گناه آگاه می کند و آنها را به مکتب توحید رهبری می نماید. در این زمینه آیات زیادی وجود دارد. مثلا در بیان داستان اقوام گذشته بیان می کند که اقوام گذشته چگونه در اثر فرو ریختن در گناه نابود شدند و چگونه اقوامی در اثر پیروی از پیامبران، موفق و سعادتمند شده اند.

جدل و مقابله به مثل

می دانیم که در برابر دعوت انبیا غیر از انسانهایی که موضعگیری فکری قبلی ندارند و آماده پذیرش حق هستند، گروههای دیگری نیز وجود داشته اند که با موضعگیری مخالف، دعوت پیامبران را رد می کردند؛ یعنی از اول یک موضعگیری مخالف داشته و در موضع خود سرسخت و [صفحه ۱۳۹] متعصب بودند و در برابر حکمت و موعظه ی حسنه، به هیچ وجه قانع و تسلیم نمی شدند و با این که حقانیت انبیا را درک می کردند، عناد می ورزیدند. انبیا با این گروه مثل خودشان، یعنی از طریق مجادله، برخورد می کردند. قرآن داستان حضرت موسی و بنی اسرائیل را تعریف می کند که هر وقت موسی علیه السلام به اشکالاتشان پاسخ می داد، بلافاصله اشکال دیگری عنوان می کردند. همچنین سایر انبیا نیز با گروه معاند و ستیزه جو جز با جدل و مجادله ممکن نبود که به روش دیگری برخورد نمایند. [۲۶۶]. [صفحه ۱۴۳]

سیره ی امام صادق علیه السلام

اشاره

به اعتراف مورخان، مستشرقان و تحلیل گران، سرآغاز شکوفایی علمی و فکری فرهنگ و تمدن ایران، ظهور اسلام و گرایش گسترده و همه جانبه‌ی این ملت به آیین و مکتب نجات بخش اسلام بوده است. بیشتر بزرگان علم و فرهنگ، و اندیشمندانی که در زمینه‌های گوناگون در این مرز و بوم تاریخ پر افتخاری را رقم زده‌اند، در فضای معنوی و عطرآگین اسلام تنفس کرده و پرورش یافته‌اند. آشنایی با زندگی، آثار و اندیشه‌ی ائمه علیهم‌السلام، و بهره‌گیری از نتایج تلاش پرثمر و تجربیات ارزشمند آنان، ضمن تقویت روحیه اعتماد به خویشتن، به خصوص در نسل جوان، چراغی فرا راه آیندگان خواهد بود. از این رو مباحثی در جهت شناخت اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر امام صادق علیه‌السلام مطرح می‌شود تا با بررسی آنها، ضمن ارائه تصویری از حیات علمی، سیاسی، و فرهنگی وی و نسبت به نحوه‌ی برخورد ایشان با مسائل مختلف آن عصر برای پیاده کردن آنها در این زمان آشنایی حاصل شود. [صفحه ۱۴۴]

زندگانی امام صادق

هم زمان با سالروز ولادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، در روز دوشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سال ۸۳ هجری، مصادف با آغاز قرن هشتم میلادی در خاندان رسالت و امامت در شهر مدینه نوزادی از سلاله پاک رسالت، قدم به عرصه‌ی حیات گذاشت که جهانی از صفا، نورانیت، و علم را برای دوستداران خود به ارمغان آورد و منشأ تحولات شگرفی در جهان علم، فضیلت، معنویت، و انسانیت گردید. او دوازده سال تحت تربیت جد بزرگوارش امام سجاد، زینت سالکان راه حقیقت و معرفت بود و پس از آن، تحت توجهات پدر عالیقدرش امام باقر علیه‌السلام قرار گرفت و در محیط مدینه، در میان خاندان وحی و قرآن رشد کرد و کسب فضیلت و معرفت را آغاز نمود. این دوران ارزنده‌ترین و عالی‌ترین فرصت و موقعیت به شمار می‌آمد که امام صادق در چنین مدرسه و مکتب رحمانی قدم گذاشته و علم، فضیلت، و معرفت الهی را کسب نماید. نام مادر امام صادق، فاطمه و کنیه‌اش «ام فروه»، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر، از شیفتگان مقام ولایت و عصمت و یکی از بانوان با فضیلت و باتقوا بود. [۲۶۷] امام صادق درباره‌ی او چنین می‌فرماید: کانت أُمی ممن أمنت و اتقت و أحسنت والله يحب المحسنين [۲۶۸]. مادرم از مؤمنین با تقوا و نیکوکار بود و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. در فضایل امام صادق علیه‌السلام آن چنان عبارات والایی از بزرگان عصر [صفحه ۱۴۵] ایشان و علمای بعد از ایشان وارد شده است که فصلی مستقل را می‌طلبد. مالک بن انس یکی از چهار پیشوای بزرگ فقه اهل سنت که خود مدتی افتخار شاگردی ایشان را داشته است درباره‌ی حضرت می‌گوید: ما رأیت عین و لا سمعت أذن و لا خطر علی قلب بشر أفضل من جعفر الصادق فضلاً و علماً و عبادةً و ورعاً. [۲۶۹]. از بعد فضیلت، علم، عبادت، و تقوا هیچ دیده‌ای ندیده، هیچ گوشی نشنیده، و به ذهن هیچ انسانی خطور نکرده که برتر از جعفر صادق وجود داشته باشد. کمال الدین محمد بن طلحه نیز می‌گوید: اما مناقب و فضایل حضرتش فوق شمارش و بی حد و حصر است. به طوری که عقل تیزبین و آگاه، از تنوع فضایل حضرتش حیران است. [۲۷۰]. ابن ابی العوجاء با وجود الحاد و جحود فراوان، در مناظرات خود با امام صادق از هیبت آن حضرت ساکت می‌شد و امام می‌فرمود: فما يمنعک من الکلام قال اجلالا لک و مهابة ما ينطق لسانی بین یدیک [۲۷۱]. چه چیز موجب این شده که سخن نمی‌گویی؟ وی می‌گفت: از هیبت تو مرا یارای سخن گفتن نیست. منصور دوانیقی می‌گوید: جعفر از جمله انسان‌هایی است که خداوند درباره‌ی آنها فرموده است: [صفحه ۱۴۶] «وارث کتاب آسمانی، بندگان هستند که ما برگزیده‌ایم». او از برگزیدگانی است که در نیکوکاری گوی سبقت را ربوده است. در هر خاندان محدثی است و همانا جعفر بن محمد محدث ما می‌باشد. [۲۷۲].

اوضاع سیاسی عصر امام صادق

امام صادق علیه السلام با حکومت ده خلیفه اموی و دو خلیفه عباسی معاصر بوده است. ولادت امام در روزگار حکومت عبدالملک مروان بود. پس از عبدالملک به ترتیب ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هاشم بن عبدالملک، ولید بن یزید بن عبدالملک، یزید بن ولید بن عبدالملک، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک و مروان بن محمد بن مروان، حکومت کردند و سرانجام خاندان بنی امیه، با شکست مروان از مهاجمان سپاه بنی عباس، در سال ۱۳۲ هجری از حکومت کنار زده شدند و دولت بنی عباس زمام امور را به دست گرفت. در این ایام حدود ۵۰ سال از عمر مبارک امام صادق می گذشت. [۲۷۳]. سفاح عباسی اولین خلیفه این خاندان بود که حکومت او در اواخر سال ۱۳۲ ه، با قتل مروان آغاز شد. ابوجعفر عبدالله بن محمد بن علی مشهور به منصور آخرین خلیفه معاصر امام صادق بود که در سال دهم حکومت وی، امام بعد از ۳۴ سال امامت به شهادت رسید. سفاکی، بی رحمی، و شدت سختگیری با مخالفان از بارزترین ویژگیهای هر دو حکومت بنی عباس و بنی امیه بود. [صفحه ۱۴۷] در میان مراقبتها و سختگیری های حکام، بیش از همه، اهل بیت علیهم السلام مورد توجه جدی و حتی اذیت و آزار بودند. چون آنها به سادگی در برابر حکومت و اعمال حکام و خلفا، سکوت نمی کردند و مخالفت خود را با هر دو خاندان، به شیوه های گوناگون نشان می دادند و البته در بعضی مواقع نیز به خاطر حفظ جان و مال شیعیان و جلوگیری از پراکندگی و تفرقه ی آنها، تقیه می کردند. بنی عباس برای به قدرت رسیدن، سعی کردند عواطف مردم را نسبت به مظلومیت اهل بیت برانگیزانند اما وقتی به حکومت رسیده و مستقر شدند، مواضع خود را تغییر دادند. وقتی که مردم از نیت اصلی بنی عباس آگاه شدند تلاش نمودند قیامهای مسلحانه ای را علیه آنها انجام دهند. قیام های زید، یحیی بن زید و ابومسلم از جمله آنهاست. امام صادق قیام مسلحانه را در آن شرایط به مصلحت اسلام و امت اسلامی نمی دانستند و به همین خاطر این قیامها مورد تأیید حضرت نبود. امام صادق رسالتش را در چنین عصری که همانا تبلیغ سنت صحیح نبوی، ابلاغ احکام الهی، پاسداری از حریم ایمان و اسلام، و مقابله با هر گونه تحریف و انحراف مکتب بود، هماهنگ با شرایط زمان و مکان و افکار عمومی جامعه انجام داد. [۲۷۴]. امام صادق علیه السلام در چنین شرایطی امت را دعوت می کند به این که وضع موجود را بررسی نمایند و با دقت و تأمل، عوامل به وجود آورنده وضع نابسامان را شناسایی نمایند تا پس از آن حجم مسئولیت و راه های اجرای آن معلوم شود. حضرت در این رابطه می فرماید: [صفحه ۱۴۸] وقتی خدا خیر ملتی را بخواهد، حاکمی مهربان و وزیرانی عادل به آنها می دهد. بنابراین اگر در میان ملتی حاکم و وزیرانی عادل و دلسوز وجود ندارد مردم باید با آگاهی و بینش به دنبال تغییر وضع باشند. امت بیش از هر چیز به آگاهی و بیداری نیاز دارد تا این که نه در برابر حاکم ظالم و ستمگر کرنش کند و نه این که زمامداران خودسر و شهوت ران، سرنوشت و مقدراتش را به بازی بگیرند. به این ترتیب امام صادق با تعلیمات خود مردم را دعوت می کند به این که نسبت به مسئولیت های سیاسی خود آگاه باشند. امام صادق علیه السلام مستقیماً در کار سیاسی دخالت نمی کرد اما طرحی سیاسی بنیاد نهاد که برای اصلاحات ساختاری و بنیادین، جامع بود.

شرایط فرهنگی و فکری جامعه در عصر امام صادق

بعد از تصرف سرزمینهای زیادی در اقصی نقاط دنیا توسط سپاهیان اسلام، شهرهای مختلف جهان از شرق آسیا تا غرب آفریقا و جنوب اروپا تحت سیطره حکومت یکپارچه مکتب اسلام در آمدند و ملیتهای گوناگون با زبان، آداب، رسوم و فرهنگ های متفاوت پا به جهان اسلام گذاشتند. بدیهی است این فرهنگ ها در یکدیگر آمیخته شده و از هم تأثیر می پذیرفتند و به این ترتیب فرهنگ های ایرانی، رومی و نیز آفریقایی و اروپایی وارد فرهنگ اسلامی شد. در آن عصر فلسفه ها و خطوط فکری گوناگونی با

هجوم به جامعه اسلامی، شک و شبهه‌هایی را گسترش داد. اندیشه تصوف دامنه دار شد و افکار گوناگون فقهی و نیز عمل به رأی و قیاس و استحسان شکل گرفت. [صفحه ۱۴۹] امام باقر و امام صادق علیهما السلام از شرایط و جو انتقال علوم استفاده نموده، به تشکیل جلسات مناظره در زمینه‌های گوناگون علوم جدید نیز پرداختند. بدین جهت چون پربارترین حلقه‌های درسی آن زمان در زمینه‌های مختلف مناظرات و مباحث علمی امام باقر و امام صادق بود، طالبان و صاحب نظران علوم برای تبادل نظر و استفاده بیشتر، در مناظرات ایشان شرکت نموده و به طرح سؤالات خود می‌پرداختند و این دو امام به پاسخ‌گویی و بیان نظرات خود مبادرت می‌نمودند. لذا امام صادق برای تبیین اصول مذهب شیعه و اشاعه‌ی فقه و تفکر شیعی در قالب همین جلسات بهترین بهره را بردند و پایه‌های مذهب شیعه که از زمان حیات رسول خدا پی ریزی شده بود، در زمان امام صادق محکم و استوار گشت و با آن، حرکت عظیم فکری - فرهنگی امام صادق به مذهب جعفری مشهور گشت.

نحوی بر خورد امام صادق با تأثیر سوء فرهنگهای غیر اسلامی

انتقال فرهنگ‌های غیر اسلامی موجب شد تا اعتقاداتی که در ادیانی چون یهودیت و مسیحیت وجود دارد بر افکار و عقاید برخی از مسلمانان تأثیر سوء بر جای بگذارد. اعتقاداتی چون به وجود آمدن میل به رهبانیت میان مسلمانان در نیمه اول قرن دوم که بانیان اکثر آن فرقه‌ها، عقیده داشتند آدمی باید زندگی را رها کند و تمام عمر را در گوشه‌ای بگذراند و کاری جز عبادت نکند. این فکر ناشی از تقلید از مسیحیان و صومعه‌های مسیحیان ارتدوکس بود که سالیان دراز سابقه داشتند و در دل کوهها به عبادت می‌پرداختند و از امور دنیوی اجتناب می‌ورزیدند. شیعیان نیز مانند دیگر فرقه‌های اسلامی، متمایل به رهبانیت شدند. [صفحه ۱۵۰] به ویژه آنکه رهبانیت با فطرت بعضی از افراد که ترجیح می‌دادند در زندگی دنبال کار نروند هم مناسب بود. امام صادق علیه السلام به شدت با رهبانیت شیعه و سایر فرق اسلامی مخالفت ورزید. وی می‌دانست که اگر فکر رهبانیت در مذهب شیعه قوت بگیرد، شیعه از بین می‌رود. به ویژه این که حکومت‌های وقت با شیعه مخالف بودند. نفع حکام در این بود که شیعیان دست از دنیا بشویند، اعتکاف کنند، رابطه خود را با دنیای خارج قطع کنند، کسی از خارج با آنها مرتبط نباشد، و نتوانند به وسیله تبلیغ، مذهب شیعه را توسعه بدهند. امام نیز با موعظه‌ی پیروان خود، پوشیدن لباسهای معمول جامعه - که گاهی لباسهای فاخر نیز بود - کار کردن در مزرعه و مبادرت به کشت و کار در ملک شخصی خود، یا مناظره با جماعت صوفی‌ها و... در رد تصوف و رهبانیت کوشیدند. غالی‌گری که در آن قائل به الوهیت ائمه اطهار علیهم السلام می‌شدند، فکری بود که می‌توان گفت تحت تأثیر تفکر مسیحیت، که در آن قائل به الوهیت عیسی بن مریم علیه السلام پیغمبر خدا هستند، به وجود آمد. امام صادق در نفی این جماعت شدیدترین تنفر و انزجار قلبی خود را نسبت به آنها ابراز داشته‌اند. عقاید یهود در باب بسته بودن دست خدا (و قالت الیهود یدالله مغلوله) [۲۷۵] در پیدایش فرقه‌ی مفوضه، بی تأثیر نبوده است. اینها معتقد بودند خداوند تنها در خلقت منشأ اثر است و بعد از آن امور به خود بندگان تفویض می‌شود. امام صادق در مقابله با حرکت جبریه و مفوضه و در رد آنها، معتقد به عدم افراط و تفریط در افعال بندگان و اراده‌ی آنها و خدا بود. [صفحه ۱۵۱] به این معنی که «لا- جبر و لا- تفویض و لکن امر بین الامرین» [۲۷۶]؛ یعنی افعال ما تحت قدرت و اختیار ما است و از جهتی دیگر این افعال ناشی از قدرت خداوند و فیض لا ینقطع اوست. به نحوی که ما را مجبور نمی‌کند، بلکه به ما قدرت و اختیار عطا می‌کند تا کارهایمان را انجام دهیم، ضمن این که خلق اعمال و افعال را به خودمان تفویض ننموده است تا از حیطة قدرت و سلطه او بیرون رود. [۲۷۷]. تفکرات فلسفی و میزان قرار دادن عقل، باعث شد گروهی بپندارند می‌توانند ملاک احکام شرعی را با عقل درک کنند و آن ملاکهای دریافت شده را به دیگر احکام مشابه سرایت دهند. لذا دست به «قیاس» در احکام شرعیه‌ای زدند که توقیفی بودند و از این راه پایه‌های انحراف در احکام فقهی نهاده شد. امام صادق علیه السلام در برخورد با این عقل‌گرایی به ابوحنیفه، که از رهبران این حرکت شمرده می‌شد، فرمود: اتق الله و لا- تقس الدین

برایک فان اول من قاس ابليس اذ امره الله بالسجود فقال أنا خير منه خلقتني من نار و خلقتة من طين [۲۷۸]. تقوای الهی را پیشه کن و دین خدا را با رأی خود مقایسه مکن. همانا اولین کسی که قیاس کرد، شیطان بود. زمانی که خداوند او را به سجده بر آدم امر کرد، او گفت: من بهتر از اویم، مرا از آتش خلق نمودی و او را از گل خلق کردی. امام صادق در رد مادی گرایان آن دوره که به اصطلاح به آنها زندیق [صفحه ۱۵۲] گفته می‌شد، به ابوشاکر دیصانی می‌فرماید: باید علاوه بر حواس، دلیل و عقل را هم به کار بندید؛ زیرا هر چند بخواهید در تاریکی از حواس خود در راه رفتن کمک بگیرید، برای این که منحرف و گمراه نشوید و یا سقوط نکنید، باید از نور چراغ استفاده کنید. [۲۷۹]. امام ضمن طرد حرکت‌های تهاجم فرهنگی - فکری که در این دوره شتابی کاملاً محسوس به خود گرفته بود، برای چاره اندیشی و نشان دادن منابع صحیح و غنی فکری که امت اسلامی بتواند از آن سیراب شود و از هر گونه انحراف فکری مصون بماند، دو ثقل گرانبها را که پیامبر برای هدایت امت خود به یادگار گذاشته بود، به مردم معرفی می‌نمود تا از منابع فاسد تغذیه نکنند. در معرفی ثقل اصغر می‌فرماید: انا اهل البيت عندنا معال العلم و آثار النبوة و علم الکتاب و فصل ما بین الناس [۲۸۰]. ما اهل بیت هستیم که محل تعقل، علم، آثار رسالت الهی، علم به کتاب خدا (و رموز آن که موجب هدایت است)، آنچه باعث شناخت مردم و جدا نمودن هدایت یافته از گمراه است، نزد ما می‌باشد. در کتاب بحارالانوار [۲۸۱] و کافی [۲۸۲] چندین حدیث با تعبیر مختلف به این مضمون موجود است: انی لأعلم ما فی السماء و أعلم ما فی الأرض و أعلم ما فی الجنة و أعلم ما فی النار و أعلم ما کان و أعلم ما یکون علمت ذلک من کتاب الله [صفحه ۱۵۳] ان الله تعالى يقول: فیه تبیان کل شیء [۲۸۳]. من آنچه در آسمان و زمین است را می‌دانم، به آنچه در بهشت و جهنم است علم دارم، تمام گذشته و حال را می‌دانم، و این را از کتاب خدا می‌دانم چون خداوند فرموده که قرآن بیان کننده هر چیزی هست. در اینجا امام ضمن معرفی کتاب خدا به عنوان غنی ترین منبع فکری - فرهنگی، کلید استفاده از این دریای بی کران علم و ثقل اکبر را مراجعه به ائمه علیهم السلام می‌داند؛ چرا که آنها تأویل آیات را بهتر از هر کس دیگری می‌دانند. همچنین فرمود: نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تأویله [۲۸۴]. ما راسخون (نفوذ کنندگان) در علم هستیم و تأویل کتاب خدا را می‌دانیم.

دانشگاهی به وسعت تاریخ

همه‌ی ائمه اطهار علیهم السلام از موقعیت زمانی یکسان و مناسب جهت ابلاغ و انجام رسالت الهی خویش برخوردار نبودند. امام سجاد علیه السلام در مورد شرایط زمان خویش و مخاطبان خود می‌فرماید: ما ندري كيف نصنع بالناس ان حدثناهم بما سمعنا من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ضحكوا و ان سكتنا لم يسعنا [۲۸۵]. نمی‌دانیم با این مردم چه کنیم؟ اگر برای آنها از رسول خدا حدیث بگوییم، می‌خندند (مسخره می‌کنند) و اگر سکوت کنیم، ما را رها [صفحه ۱۵۴] نمی‌کنند. در حالی که شرایط زمان امام سجاد چنین است، در زمان امام صادق، شرایط بسیار خوبی جهت نقل روایات، برگزاری جلسات تدریس، و تشکیل مناظره در مکانهای مختلف مخصوصاً مکانهای اجتماع مسلمانان مانند مساجد، موسم حج و... به وجود آمده بود. خفقان اموی بسیار کاسته شده و قدرت مرکزی آنان رو به اضمحلال بود. بنی عباس نیز با تشکیل حکومت عباسی مشغول سرکوب مخالفان نظامی خود بودند و کسی مانع تشکیل جلسات بحث و تدریس امام نمی‌شد. لذا شرایطی برای امام صادق علیه السلام فراهم آمد که تقریباً برای هیچ کدام از ائمه هدی فراهم نبود. لذا امام صادق تنها کسی است که به تشکیل حوزه درسی و جلسات مناظره بسیار گسترده، تربیت شاگردان و نشر تفکر شیعی مبادرت می‌ورزد. کسانی که در جلسات درس امام حضور می‌یافتند، دانش طلبان و راویانی بودند که از جاهای دور می‌آمدند و هر گاه مراقبت و کنترل حکومتها برطرف می‌شد، کوفه، بصره، واسط، و حجاز نیز نخبگان خود را به مدینه و به محضر درس امام صادق گسیل می‌داشت. [۲۸۶]. امام در میان شاگردان خود افرادی را که شایستگی مأموریت‌های تبلیغی داشتند. به اقصی نقاط بلاد اسلامی می‌فرستادند تا مردم را به سوی ولایت ائمه علیهم السلام دعوت کنند. ابن

شهر آشوب در کتاب خویش می‌گوید: مردی از کوفه برای دعوت مردم به ولایت امام صادق سوی خراسان رفت و پس از دعوت او گروهی ولایت امام صادق را پذیرفتند، گروهی منکر شدند، و گروهی در پاسخ به این دعوت نه لبیک گفتند [صفحه ۱۵۵] و نه آن را رد کردند، بعد ابن شهر آشوب ادامه می‌دهد که هر یک از این افراد برای این که امر دعوت کاملاً بر ایشان روشن شود، نمایندگانی را برای مذاکره نزد امام صادق فرستادند. [۲۸۷]. این یک نمونه بارز اعزام مبلغ است. گاهی مأموریت‌های تبلیغی شاگردان در خود مدینه یا مکه و هنگام مراسم حج بود. هنگامی که هیئت‌هایی از سایر بلاد اسلامی خدمت امام صادق می‌آمدند تا از محضر ایشان بهره‌مند شوند و یا به مناظره پردازند، امام برای هر یک از اصحاب خویش وظیفه‌ی خاصی را تعیین می‌فرمود تا وقتی امام جواب را به آنها محول کند، به پاسخ مسائل پردازند. [۲۸۸]. به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: امام «ابان بن تغلب» را برای مسائل فقهی، «زراره بن اعین» را برای مناظرات فقهی، «مؤمن الطاق» را برای بحث‌های کلامی و اعتقادی، و... امر می‌نمود. همچنین «هشام بن حکم» را برای مناظره در بحث‌های امامت و عقاید معین نمود. البته این به آن معنا نیست که «مؤمن الطاق» در مباحثی غیر از امامت مناظره نمی‌کرده و یا «ابان بن تغلب» روایت غیر فقهی ندارد و کاری جز فتوای دادن نداشته، بلکه غالب بحث‌های آنها و مناظراتشان در زمینه‌های مذکور بوده است. امام علیه‌السلام به تعدادی از اصحاب خویش نیز کمک مالی می‌نمود تا در شهرهای مختلف به تجارت و آمد و شد پردازند، تا با جامعه اسلامی، افکار، و آداب مردم آشنا شوند و در ضمن مردم را به پذیرش ولایت ائمه و امام صادق دعوت نمایند. به عبارت دیگر امام یک دوره تربیت مبلغ همراه با سازماندهی مبلغین و تقسیم کار [صفحه ۱۵۶] داشتند. مورخان و محدثان معتبر تعداد شاگردان امام صادق و راویان او را حدود چهار هزار نفر ذکر کرده‌اند. [۲۸۹] از نظر کمیت اکثر شاگردان امام را اهل کوفه تشکیل می‌دادند. از مجموع شاگردان حضرت حدود ۱۰۰۰ نفر اهل کوفه بودند و کمترین تعداد را شامی‌ها تشکیل می‌داده‌اند [۲۹۰]؛ زیرا اهل کوفه اغلب شیعه بودند و اهل بیت علیهم‌السلام را یاری می‌دادند و شام بر عکس کوفه، دشمن اهل بیت محسوب می‌شد. از سوی دیگر کوفه مرکز تجاری و صنعتی بود که در حیات اقتصادی جامعه اسلامی مؤثر بود و کالاها و صنایعی از قبیل منسوجات، حریر، خز و... از اطراف بلاد اسلامی در آنجا مبادله می‌شد و تعداد زیادی از افراد غیر مسلمان نصرانی و حدود چهار هزار نفر از ایرانیان در آن سکونت داشتند. لذا صاحبان افکار غیر اسلامی، از طریق ایجاد شک و شبهه به عقاید مسلمانان حمله می‌کردند تا ادیان خود را که مغلوب اسلام شده بود، یاری کنند. عظمت شخصیت امام صادق به حدی بود که نه تنها شیعه، بلکه بزرگان اهل سنت نیز در برابر آن حضرت سر تعظیم فرود آورده و به این ترتیب بسیاری از بزرگان اهل سنت از محضر امام کسب فیض نموده‌اند و در بیانات خود، این شاگردی را موجب افتخار می‌دانند. علمایی چون مالک بن انس، شعبه بن الحجاج، سفیان ثوری، عبدالله بن عمرو، روح بن قاسم، سفیان بن عینه، سلیمان بن بلال، اسماعیل بن جعفر، حاتم بن اسماعیل، عبدالعزیز بن مختار، وهب بن خالد، ابراهیم بن طحان، [صفحه ۱۵۷] ابوحنیفه و... از این جمله‌اند. [۲۹۱] ابوحنیفه و مالک بن انس دو فقیه اهل سنت و پیشوای دو مذهب از چهار مذهب اهل سنت هستند. مالک درباره امام صادق گفته است: هیچ چشمی برتر از جعفر بن محمد ندیده است. ابوحنیفه گفته است: لو لا السنتان لهلك نعمان [۲۹۲]. اگر آن دو سالی که از خدمت امام صادق استفاده کردم نبود هلاک می‌شدم. شعبه بن حجاج در محضر درس امام حاضر می‌شد. شافعی درباره‌ی شعبه می‌گوید: «اگر شعبه نبود، هرگز حدیث در عراق رواج نمی‌یافت». احمد بن حنبل درباره شعبه گفته است: «شعبه خود به تنهایی یک امت است». اینها همه بر عظمت کار فرهنگی و حوزه درسی امام گواهی می‌دهد. اسد حیدر نقل می‌کند که حسن بن علی الوشاء می‌گوید: در این مسجد (یعنی مسجد کوفه) نهصد شیخ را دیدم که هر کدام می‌گفتند این حدیث را از جعفر بن محمد شنیدم. حرکت انتقال علوم از اقصای نقاط جهان به سرزمین‌های اسلامی و ترجمه آثار علمی یونانیان، ایرانیان و قبطیان از اروپا، ایران و مصر، باعث توسعه فکر و اشتیاق مسلمانان و دانشمندان آنها به کسب علوم شد. با این حال و پاره‌ای از این علوم با بعضی از اندیشه‌های اسلامی در تضاد بود. همه این شرایط دست به دست هم داد تا امام صادق علیه‌السلام را در تشکیل [صفحه ۱۵۸] چنین

حوزه درسی یاری دهد که از نظر کمیت بسیار گسترده و از نظر کیفیت دارای شاخه‌های متعدد علوم بود و شامل حدیث، تفسیر، و دیگر علوم نقلی تا فلسفه، جغرافیا، طب، و... می‌شد.

شاگردان و حاملان فقه امام صادق

اشاره

پس از آنکه امام باقر علیه‌السلام شرایط را برای تعلیم و تربیت شاگردان مناسب دیدند، به تربیت عده‌ای همت گماشتند و زمینه را برای تدریس امام صادق علیه‌السلام هموارتر کردند. امام صادق در زمانی می‌زیست که در اثر اختلافات بنی مروان و بنی عباس، بهترین شرایط برای بیان معارف دینی و تربیت شاگردان فراهم بود که اگر از آن فرصت استفاده نمی‌شد، بعدها دیگر به سختی ممکن بود چنان موقعیتی برای بیان معارف اسلامی و احیای آن به وجود آید. امام باقر و امام صادق در حالی بیان معارف اسلامی را شروع کردند که بسیاری از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد معارف دینی و احکام و تفسیر آیات یا از بین رفته و یا با احادیث جعلی آمیخته شده بود. امام صادق به منظور نشر و احیای فرهنگ اسلامی، حرکت اساسی و گسترده‌ای را آغاز کرد و طی ۳۴ سال امامت خود، موفق به ترویج معارف اسلامی اعم از فقه، کلام (اعتقادات)، تفسیر، اخلاق، و معارف دیگر شدند. تعداد اصحاب و شاگردان امام صادق که از حوزه‌ی علمی ایشان بهره می‌گرفتند بسیار است و در کتب تاریخی نام بسیاری از آنان ذکر شده است. شیخ مفید در ارشاد می‌گوید: «همه محدثان اتفاق نظر دارند که راویان موثق و کسانی که از محضر امام صادق علیه‌السلام استفاده کرده‌اند، چهار هزار [صفحه ۱۵۹] نفر بودند. گرچه این شاگردان از نظر عقاید با یکدیگر اختلاف داشتند».[۲۹۳]. امام صادق در فن مناظره نیز شاگردانی را تربیت کرد تا بتوانند در این زمینه اسلام و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را گسترش دهند. با توجه به این که هدف حضرت، تربیت شاگردانی بود که بتوانند با دیگر اندیشان بحث و گفت و گو کنند، لذا گاهی اصحاب از وی سؤالاتی می‌پرسیدند و حضرت نیز به آنها پاسخ می‌داد. از جمله این مباحث سؤال هشام بن حکم درباره‌ی اشتیاق کلمه «الله» است. حضرت برای شاگردان خود دعا می‌کرد. به عنوان مثال در پایان این بحث هم امام برای هشام چنین دعا کرد که «نفعک الله به و ثبتک». هشام می‌گوید: والله من از روزی که این کلام را از آن امام استماع نمودم، هیچ احدی را در علم توحید خالق بر من زیادتیی به قهر و تفوق نبود. [۲۹۴]. گاهی حضرت از شاگردان می‌خواست جریان مناظرات خود را بازگو کنند. هدف امام تربیت شاگردانی در این امر بود. به عنوان نمونه در روایتی از یونس بن یعقوب آمده است که حضرت از هشام می‌خواهد جریان مناظره‌اش با عمرو بن عبید را بیان کند که چگونه از او سؤال کردی و چه پاسخی به او دادی؟ هشام نیز این مناظره را بیان می‌کند. حضرت از او می‌پرسد که چه کسی این کلام را به تو تعلیم داد؟ وی پاسخ می‌دهد که خداوند این سخنان را بر زبانم جاری کرد. حضرت در پایان به وی می‌فرماید: والله همه‌ی آنچه که گفتی در صحف ابراهیم خلیل و موسی کلیم علیهم‌السلام مکتوب است. [۲۹۵]. [صفحه ۱۶۰] گاهی حضرت افرادی را که به قصد مناظره می‌آمدند، به شاگردان خود ارجاع می‌داد تا آنها با او مناظره کنند. مانند مناظره مرد شامی. [۲۹۶]. برخی از شاگردان امام صادق علیه‌السلام که در فن مناظره تبحر داشتند عبارتند از:

ابوسعید ابان بن تغلب

او از شاگردان امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام بود و در سال ۱۴۰ یا ۱۴۱ هـ ق، در زمان حیات امام صادق از دنیا رفت. ابان بن تغلب در مدت طولانی که از محضر پیشوایان معصوم نامبرده بهره برد، احادیث و علوم آنان را فرا گرفت. ابان بن تغلب یکی از شخصیت‌های بزرگ اسلامی است که به تعقل و تفکر فراوان مشهور بود. مسلم، ترمذی، ابو داوود، نسایی و ابن ماجه

از وی احادیثی را روایت کرده‌اند. تألیفات او بسیار است. از جمله: غریب القرآن، الفضائل، معانی القرآن، قرائات و الاصول در مورد روایت و حدیث که ابن ندیم در الفهرست از آن یاد کرده است. او مرد با فضیلت و جلیل القدری بود. در مسجد مدینه می‌نشست و به سؤالات مردم پاسخ می‌داد. امام صادق به او فرمود: اجلس فی مسجد المدینه و أفت الناس، فانی أحب أن یری فی شیعتی مثلک [۲۹۷]. در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده و احکام الهی را بیان [صفحه ۱۶۱] کن؛ زیرا من دوست دارم در میان شیعیان من امثال تو دیده شوند. از امتیازات ابان بن تغلب آن است که دانشمندان شیعه و سنی بر وثاقت او متفق القولند و به تشیع او اعتراف کرده‌اند. یاقوت حموی درباره‌ی او گفته است که ابان بن تغلب لغوی، فقیه، امامی مذهب، ثقه و جلیل القدر بود. [۲۹۸].

هشام بن حکم

هشام بن حکم [۲۹۹]، مکنی به ابومحمد، از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بود. وی در شمار متکلمان شیعه و از کسانی است که در فن کلام تبحر ویژه‌ای داشت. به طوری که کسی نمی‌توانست با او برابری کند. بحث‌های او در فنون کلامی و مباحث ایدئولوژیکی، هر کس را به نیرومندی او در احتجاج و استدلال و قدرتش در سرکوبی مخالفان واقف می‌سازد. امام صادق، هشام را در عین حالی که بسیار جوان و کم سن و سال بود، بر بسیاری از اصحاب کهنسال و پیش کسوت خویش مقدم می‌داشت و درباره‌اش می‌فرمود: هشام با دل، زبان و دستش ما را نصرت و یاری می‌کند. [۳۰۰]. وی برای تجارت از شهری به شهر دیگر می‌رفت و مردم را نیز راهنمایی می‌کرد و از مکتب اهل بیت دفاع می‌کرد. وی با ملحدان مناظره [صفحه ۱۶۲] می‌کرد و با قدرت استدلال و خضوع در برابر حق آنها را به توحید هدایت می‌کرد. زرکلی می‌گوید: هشام بن حکم فقیه، متکلم، مناظره کننده و از بزرگان شیعه بود. [۳۰۱]. کتابهای الامامه، الدلالات علی حدوث الاشياء، الرد علی الزنادقه، الرد علی هشام الجوالیقی، الرد علی اصحاب الطبايع و... از اوست. [۳۰۲]. در کوفه به دلیل انتشار علم کلام و نیز شکل گیری مذاهب مختلف، حلقه‌های علمی فراوانی تشکیل می‌شد و مناظراتی بین پیروان مذاهب مختلف انجام می‌گرفت و هر گروه برای پیروزی بر گروه دیگر از علم کلام بهره می‌گرفتند هشام بن حکم از برجسته ترین شخصیت‌های آن عصر بود. هارون الرشید درباره هشام بن حکم گفته است: لسان هشام أوقع فی نفوس الناس من ألف سیف زبان هشام کارسازتر از هزار شمشیر در جان‌های مردم است. [۳۰۳].

زراره بن اعین شیبانی

زراره بن اعین از بزرگان اصحاب امام باقر و امام صادق علیهماالسلام بود [۳۰۴] که در علم فقه، حدیث، و کلام، بصیرت و آگاهی کامل داشت و از برجسته ترین رجال شیعه‌ی امامیه بود. امام به چنین شاگردی افتخار کرده و او را مرجع مراجعات و فتوای مردم قرار داده است. او مردی سخنور و خوش بیان [صفحه ۱۶۳] بود و در علم کلام و مسائل اعتقادی و استدلالی، به قدری ماهر و ورزیده بود که متکلمان شیعه شاگردان مکتب او محسوب می‌شدند. وی علاوه بر این که یک محدث بزرگ، متکلم عالقدر، و فقیه برجسته بود، شاعر و ادیب با ذوقی نیز به شمار می‌رفت. روزی امام صادق علیه‌السلام خطاب به فیض بن مختار جعفری کوفی فرمود: اگر می‌خواهی به احادیث و علوم ما بررسی باید به این مرد (اشاره به زراره) مراجعه کنی. آن گاه فرمود: خدا بیامزد زراره را. اگر زراره و افرادی مانند او نبودند احادیث پدرم از میان می‌رفت. [۳۰۵]. وی کتابی درباره علم جبر و اختیار تألیف نموده بود. او پس از عمری تلاش و کوشش در راه گسترش اسلام و مکتب تشیع، در سال ۱۵۰ هجری به رحمت ایزدی پیوست. [۳۰۶].

مؤمن الطاق

محمد بن نعمان، [۳۰۷] از اصحاب امام جعفر صادق و یکی از متکلمان حاذق شیعه بود. وی در فصاحت و بلاغت، علم فقه، کلام، حدیث و مناظره دربارهی امامت تبحر زیادی داشت و نیز بسیار حاضر جواب بود. گویند وی در محله‌ای به نام «طاق المحال» مغازه‌ی صرافی داشت و سکه‌های تغلیبی را به راحتی تشخیص می‌داد و به این خاطر «مؤمن الطاق» نامیده شد اما دشمنانش او را شیطان الطاق می‌نامیدند. روزی ابو حنیفه با گروهی در مجلسی نشسته بودند که مؤمن الطاق وارد شد. ابو حنیفه گفت: [صفحه ۱۶۴] شیطان به سوی شما می‌آید. وی نیز بی درنگ این آیه را تلاوت کرد که: الم تر انا أرسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازا [۳۰۸]. آیا ندیدی که شیاطین را بر سر کافران فرستادیم تا آنها را سخت آزار دهند؟ [۳۰۹]. کتابهای الامامه، المعرفة، الرد علی المعتزله فی امامه المفضول و کتاب فی امر طلحه والزبیر و عایشه، از اوست. وی با ابوحنیفه و رؤسای معتزله و خوارج مناظرات بسیار داشته است. [۳۱۰]. روایت شده که ابوحنیفه به او گفت: آیا شما شیعیان به رجعت اعتقاد دارید؟ مؤمن الطاق گفت: آری. ابوحنیفه گفت: پس هزار دینار به من قرض بده تا در رجعت که به دنیا برگشتم آن را به تو پس می‌دهم. وی در پاسخ گفت: برای من ضامنی بیاور که وقتی به دنیا بر می‌گردد به صورت انسان برگردد. [۳۱۱]. او در مناظراتش از استدلال‌های روشن و متقن استفاده می‌کرد و به قدرت در بحث و جدل و نیز مهارت در استنباط مشهور است. مؤمن الطاق و دیگر اصحاب ائمه، تلاش فراوانی در جهت مقابله با دشمنان انجام دادند. دشمنانی که هدفشان نابودی اسلام و مسلمانان بود و به این منظور عقاید باطل خود را رواج می‌دادند. [۳۱۲]. [صفحه ۱۶۵]

عبدالرحمن بن حجاج بجلی

وی از شاگردان امام صادق بود و از امام کاظم نیز حدیث نقل کرده است. وی در علم کلام تبحر زیادی داشت و با مخالفان نیز بسیار مناظره می‌کرد. امام صادق علیه‌السلام به وی می‌فرماید: ای عبدالرحمن، با اهل مدینه در مسائل اعتقادی به بحث و مناظره پرداز که من دوست دارم در میان شیعیان شخصی همچون تو دیده شود. [۳۱۳].

حمران بن اعین شیبانی

روایت شده است که یکی از شاگردان امام صادق علیه‌السلام نزد آن حضرت مناظره می‌نمود و حمران ساکت بود. حضرت فرمود: ای حمران، چرا ساکتی؟ گفت ای آقای من، قسم خورده‌ام، در مجلسی که شما در آنجا باشید، سخن نگویم. حضرت فرمود: من به تو اجازه‌ی سخن گفتن می‌دهم. سپس حمران شروع به مناظره کرد. [۳۱۴]. یونس بن یعقوب گفته است که حمران علم کلام را به خوبی می‌دانست. [۳۱۵].

مخاطبان امام صادق

اشاره

امام صادق در طول حیات پر برکت خود، مخاطبان مختلفی داشتند که با ایشان به بحث و مناظره می‌پرداختند. لذا کیفیت برخورد امام صادق نیز با هر کدام از آنها متفاوت بود. در این قسمت ضمن معرفی مخاطبان حضرت، به بررسی نحوه برخورد امام صادق در مناظره با آنها [صفحه ۱۶۶] می‌پردازیم.

اصحاب

امام صادق علیه السلام بحث بین شاگرد و استاد و یا بین شاگردان را برقرار می نمود تا در علوم مختلف متبحر شوند. شاگردان و اصحاب امام صادق از این جهت با حضرت بحث می کردند که علوم را بهتر درک کنند. به عنوان نمونه، جابر بن حیان درباره‌ی مسائل مختلف با امام به بحث و گفت و گو می پردازد و در ضمن آن سؤالات خود را از حضرت می پرسد. برخی از این سؤالات عبارتند از: سؤال درباره‌ی وحدت وجود، فلسفه‌ی احکام، همگانی شدن احکام، فلسفه‌ی نسخ، فلسفه‌ی تغییر قبله، فلسفه‌ی انتخاب کعبه برای قبله، فلسفه‌ی انتحار، مرگ، زندگی، آفرینش، فلسفه‌ی کم شدن حافظه در پیری، فلسفه‌ی بیماری و آغاز آفرینش و پایان جهان. [۳۱۶]. امام صادق علیه السلام اصحاب و راویان خود را از جدایی بین قول و عمل و عقیده و سلوک بر حذر می داشت و آنها را نصیحت می کرد که مردم را با رفتارشان آموزش دهید نه با مواعظ و ارشادات. [۳۱۷] هدف امام از فعالیت های فکری و علمی، درمان جهل امت از لحاظ عقیده به مکتب و نظام، ایستادگی در برابر امواج کفرآمیز و شبهه های گمراه کننده ی آن، و نیز حل مشکلاتی بود که از انحراف ناشی شده بود. آزادی بحث در مسائل مذهبی، از زمانی شروع شد که امام صادق فرهنگ شیعی را به وجود آورد. در آن فرهنگ، مباحث مذهبی وارد [صفحه ۱۶۷] مباحث علمی شد و در مراحل بعدی با آن یکی گردید و در قرون بعد به جایی رسید که دانشمندان مذهب شیعه، آن مذهب را با قوانین علمی به ثبوت می رساندند. در نتیجه ی فکر بیگانگان، از راه ترجمه کتابهای یونانی، فارسی، هندی و پدید آمدن گروه های خطرناک از قبیل «غلات»، «زناده»، «جاعلان حدیث»، «اهل رأی و قیاس»، و «متصوفه»، زمینه های مساعدی برای رشد انحراف فکری فراهم شد که امام صادق در برابر آنها ایستادگی کرده و در سطح علمی، با آنها به گفت و گو و بحث و مناظره پرداخت و خطوط فکری آنها را برای امت اسلامی افشا نمود. [۳۱۸]. فعالیت های امام در ایستادگی قاطعانه در برابر شبهه های غرض آلود در زمینه عقاید و نظریات دینی که از لحاظ اغراض سیاسی به منظور از بین بردن روح حقیقی اسلام منتشر می شد، متمرکز بود. محضر درس امام جعفر صادق یک جلسه بحث آزاد بود که در آن هر شاگرد می توانست به استاد ایراد بگیرد و اگر بتواند، نظریه اش را رد کند. امام صادق نظریه اش را به شاگردان تحمیل نمی کرد و آنها را در پذیرش نظریه استاد آزاد می گذاشت. آنچه سبب می شد که شاگردان امام نظریه او را بپذیرند، تأثیر درس استاد بود. امام صادق علیه السلام علاوه بر این که به همه سؤالات پاسخ می دادند، در بحث های طولانی نیز با صبر و متانت، به مباحث گوش می داد و با اتخاذ شیوه های مختلف، طرف مقابل را مجاب می کردند. به طور مثال [صفحه ۱۶۸] مناظره های طولانی بین امام صادق و یک زندیق صورت گرفت که یونس بن ظبیان آن را روایت کرده است. این مناظره مشتمل بر ۸۵ سؤال است که آن زندیق مطرح نموده و حضرت نیز با ادب، احترام، و صبر به تمامی آنها پاسخ گفته است. البته ضمن آن مباحث، امام صادق نیز سؤالهایی از زندیق می پرسد. [۳۱۹].

غلات

غلات گروه های کوچکی بودند که در عصر ائمه علیهم السلام ظاهر شدند و مردم را به عقاید و اندیشه های خود دعوت می کردند. از آنجا که ائمه آنها را لعنت می کردند و ایشان را به همه مردم معرفی می نمودند، هیچ شبهه ای بر مردم مسلمان شیعی و سنی در شناخت آنان باقی نمی ماند و غالباً پس از چند صباحی نابود می شدند. شأن حضرت صادق و پدر بزرگوارش امام باقر علیهما السلام به اندازه ای عظیم بود که جمعی از شیعیان و پیروان ناآگاه، در حق ایشان غلو کردند و مقام ایشان را تا مرتبه ی الوهیت بالا بردند. از جمله ی این اشخاص، ابوالخطاب محمد بن ابی زینب مقلاص بن الخطاب الاجدع اسدی است که بارها به خاطر عقاید افراطی و غلو آمیز در حق آن حضرت، از سوی ایشان مورد لعن و نفرین قرار گرفته است. [۳۲۰]. در یکی از این روایات، حضرت صادق علیه السلام صریحاً عقیده ی ابوالخطاب را درباره ی این که حضرت علم غیب دارد، نفی نموده و فرموده است: [صفحه ۱۶۹] فوالله الذی لا اله الا هو ما أعلم الغیب فلا آجرنی الله فی أمواتی ولا بارک لی فی حیائی ان کنت قلت له... [۳۲۱]. سوگند به خدایی که

آفریننده‌ای جز او نیست که من غیب نمی‌دانم و خداوند از مردگان من پاداش نیک به من ندهد و از خویشانم مرا خیر و برکت نبخشاید اگر من چنین چیزی به او گفته باشم... در روایت دیگر، ابوبصیر به حضرت صادق عرض می‌کند که آن‌ها (یعنی خطایه) می‌گویند شما تعداد قطره‌های باران، عدد ستارگان، برگ‌های درختان، خاک‌ها، و وزن دریاها را می‌دانید. حضرت سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «سبحان الله، سبحان الله، نه به خدا که این همه را جز خدا کسی نمی‌داند» شهرستانی (م: ۵۴۸ه) دانشمند مشهور علم کلام که در عقاید، مقلد اشعری و در فقه، مقلد شافعی بوده است، پس از معرفی فرقه‌های غلات و بیان مبارزه ائمه علیهم‌السلام با آنان می‌گوید: و تبرأ من هؤلاء کلهم جعفر بن محمد الصادق و طردهم و لعنهم [۳۲۲]. جعفر بن محمد صادق از تمامی فرقه‌های نامبرده بیزاری جست، و آنان را از خود راند و لعنت نمود. [۳۲۳]. امام صادق علیه‌السلام به غلات اجازه نمی‌داد در مورد او و اهل بیت چیزی را بگویند که در آنها وجود ندارد. در مقابل آنها با جدیت می‌ایستاد، آنها را [صفحه ۱۷۰] لعن و تکفیر می‌نمود و از آنها تبری می‌جست. [۳۲۴].

صوفیان

امام صادق در برخورد با صوفیان، اولاً به راهنمایی آنها می‌پردازد و با استناد به آیات قرآن، محروم کردن مردم از نعمتهای الهی را جایز نمی‌داند. [۳۲۵]. روزی سفیان ثوری در مسجدالحرام امام را در حالی که لباس گران قیمتی پوشیده بود، دید. سفیان با خود گفت الآن نزد او می‌روم و به خاطر پوشیدن لباس گران قیمت، او را سرزنش می‌کنم. وی به امام نزدیک شد و عرض کرد: یا بن رسول الله، به خدا قسم پیغمبر و علی چنین لباس فاخری نپوشیدند، بلکه هیچ کدام از پدران چنین لباس گرانبهایی بر تن نکردند. امام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان تنگدستی و فقر مردم می‌زیست و به تناسب تنگدستی مردم، لباس می‌پوشید. دنیا پس از آن زمان نعمتش زیاد شد و سزاوارترین افراد به استفاده از این نعمتها نیکوکاران هستند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق [۳۲۶]. بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش پدید آورده و رزق پاکیزه‌ی او را حرام کرده است؟ حضرت در ادامه فرمودند: پس ما نسبت به آنچه خداوند عطا فرموده است، سزاوارتریم. البته این لباسی را که می‌بینی، برای ظاهر پوشیده‌ام که مردم ببینند و هماهنگ با جامعه لباس پوشیده باشم. سپس دست سفیان [صفحه ۱۷۱] را گرفت و آن لباس را کنار زد و جامه‌ی خشنی را که بر تن کرده بود، به او نشان داد و به او فرمود: این لباس را برای تهذیب خود پوشیده‌ام. سپس جامه‌ی خشن سفیان را کنار زد و لباس نرم و لطیفی را که زیر آن بر تن کرده بود به او نشان داد و فرمود: تو این جامه‌ی خشن را برای تظاهر به زهد پوشیده‌ای و این لباس لطیف را برای تن آسایی، بر تن کرده‌ای. [۳۲۷].

معتزله

از جمله مخاطبان امام صادق علیه‌السلام، معتزله بودند که گاهی به قصد مناظره و احتجاج، و گاهی به قصد سؤال کردن از مسائلی چون تفسیر قرآن و... نزد حضرت می‌آمدند. در تمام این برخوردها، امام سؤالات مخاطب خود را به نحوی شایسته پاسخ می‌دهد. به طوری که در پایان جلسه مخاطب امام که معمولاً از رؤسا و دانشمندان معتزله محسوب می‌شدند، در برابر عظمت علمی، تواضع و اخلاق کریمانه امام، سر تعظیم فرود می‌آورند. روزی عمرو بن عبید که از دانشمندان و سران معتزله محسوب می‌شد، نزد امام علیه‌السلام آمد و گفت می‌خواهم گناهان کبیره را از کتاب خدا بشناسم. امام نیز ۲۲ گناه کبیره را با استناد به آیات قرآن برای وی بر شمردند. هنگامی که عمرو بن عبید از خانه خارج می‌شد، در حالی که می‌گریست می‌گفت: هلك من سلب تراثکم و نازعکم فی الفضل والعلم [۳۲۸]. هر کس میراث شما را غصب کرد و در فضل و علم با شما به منازعه پرداخت، هلاک شد. به نظر می‌رسد برخورد متواضعانه امام با آن دسته از علمای اهل [صفحه ۱۷۲] سنت بوده که مناصب حکومتی را نمی‌پذیرفتند و به طور رسمی با

حکومت همکاری نداشتند؛ زیرا برخورد امام با علمای متصدی مناصب حکومتی، فرق می کرده است. ابن ابی لیلی از فقهای مدینه بود. سعد بن ابی الخصیب می گوید: با ابن ابی لیلی در مسجد الرسول به امام صادق برخوردیم. امام از من احوالپرسی کرد و پرسید: این مرد کیست؟ گفتم: ابن ابی لیلی، قاضی مسلمانان. امام برخورد تندی با او کرد. به طوری که رنگ رخسار ابن ابی لیلی زرد شد. امام فرمودند: با شخص دیگری هم صحبت شو و الله یک کلمه هم با تو سخن نخواهم گفت. [۳۲۹]. این برخورد امام با عالمی بود که مقام قضاوت را از طرف حکومت پذیرفته بود. مقام قضاوت از طرف حکومت، به معنی تأیید طرفینی حاکم و قاضی بود. قاضی، حکومت را تأیید می کرد، علم خود را در اختیار حکومت قرار می داد و فتاوی مورد نیاز حکومت را صادر می کرد. حکومت هم قاضی را حمایت و تأیید می نمود و حکم او را به رسمیت می شناخت. این گونه برخورد نشان می دهد که امام علیه السلام در مخاطب شناسی، بسیار دقیق و در برخورد با افراد مختلف، بسیار حساس بوده است.

ابوحنیفه (رئیس مذهب حنفیه)

ابوحنیفه نعمان بن ثابت متوفای سال ۱۵۰ هجری، از جمله کسانی است که درباره مسایل مختلف، پرسشهای فراوانی از امام صادق پرسیده است. وی همواره می گفت: [صفحه ۱۷۳] ما رأیت أعلم من جعفر بن محمد کسی را عالم تر از جعفر بن محمد ندیدم. [۳۳۰]. مرحوم مجلسی به نقل از کنز الفوائد روایت می کند: روزی امام صادق با ابوحنیفه غذا می خورد. در پایان غذا، یک بحث علمی بین آن دو رد و بدل شد. روز دیگر ابوحنیفه در مراسم حج، نزد امام صادق آمد و امام با او معانقه نمود و از احوال او و خانواده اش پرسید. فردی سؤال کرد: یابن رسول الله، آیا این مرد را می شناسی؟ امام فرمود: من از او و خانواده اش احوالپرسی می کنم و تو می پرسی آیا او را می شناسم؟ این ابوحنیفه فقیه ترین مردم شهر خودش است. [۳۳۱]. البته بارها امام به کارهای اشتباه ابوحنیفه نیز اعتراض داشته و بارها به او می فرمودند که قیاس مکن. روزی فتوایی از ابوحنیفه صادر شد که وقتی امام صادق آن را شنید، فرمود: فی مثل هذا القضاء و شبهه تحبس السماء ماءها و تمنع الأرض برکتها [۳۳۲]. چنین فتواها و قضاوتهایی است که آسمان و زمین برکت خود را حبس می کنند. کنایه از این که خداوند از نزول برکات آسمانی و زیادی برکات زمینی بر اثر غضبش جلوگیری می کند.

مالک بن انس (رئیس مذهب مالکی)

ابو عبدالله مالک بن انس متوفای سال ۱۷۹ هجری، یکی دیگر از مخاطبان امام صادق بود. او امام یکی از چهار مذهب رسمی اهل سنت و [صفحه ۱۷۴] از اصحاب رأی و قیاس و استحسان بود. [۳۳۳] وی می گوید: کنت أدخل علی الصادق جعفر بن محمد علیه السلام فيقدم لی مخدة و يعرف لی قدرا و يقول یا مالک انی أحبک فکنت أصر بذلک و أحمد الله علیه قال و کان علیه السلام رجلا لا یخلو من احدی ثلاث خصال اما صائما و اما قائما و اما ذاکرا و کان من عظماء العباد و اکابر الزهاد الذین یخشون الله عزوجل و کان کثیر الحدیث، طیب المجالس و کثیر الفوائد [۳۳۴]. وقتی بر جعفر بن محمد صادق وارد می شدم مرا اکرام می کرد و بالش خود را به من می داد و می گفت: ای مالک، من تو را دوست دارم و به خاطر آن خوشحالم و خدای را حمد می کنم بر این دوستی. مالک بن انس می گوید: هر بار که جعفر بن محمد را دیدم، یا در حال نماز بود و یا روزه دار بود، یا قرآن تلاوت می کرد. وی از بزرگترین عبادت کنندگان و زاهدان بود، آن کسانی که در برابر خداوند عزوجل خشوع دارند. وی بسیار حدیث می گفت و مجالست با او نیکو بود و فواید بسیاری داشت. امام صادق چنان اثری بر مالک نهاده بود که مالک درباره ی امام گفته است: با فضیلت تر و برتر از جعفر بن محمد از بعد علمی، عبادت، و تقوا، هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است. [۳۳۵].

خلفا و حکام

از دیگر مخاطبان امام صادق علیه السلام، خلفا و حکام بودند. حکام و خلفا، معمولاً زمانی مورد خطاب امام قرار می گرفتند که آنها امام را احضار [صفحه ۱۷۵] می کردند و گرنه هیچ کدام از مورخان نقل نکرده اند که امام صادق به نزد یکی از حکام و یا خلفا رفته باشد مگر برای شفاعت از فرد مظلومی و یا حفظ مال و یا جان بی گناهی. البته این جزء سیره ی امام بود که از دربار و حکام دوری می گزید و هرگز حرکتی که موجب تأیید آنها شود، از امام مشاهده نشد. خطابهای امام با این دسته از مخاطبان، عموماً تند و بی باکانه است، مگر در جایی که برای خود و یا نظام شیعه احساس خطر جدی می کردند. احضارهای منصور معمولاً جهت بهانه گیری و گاهی قتل ایشان بود. لذا سخنان و حرکتهای امام همراه با احتیاط و تقیه بود. اولین بار هشام بن عبدالملک، امام صادق را به همراه پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام به شام فرا خواند و این احضار به خاطر سخنانی بود که امام صادق در سفر حج ایراد کرده بود. ابوالعباس سفاح، اولین خلیفه ی عباسی که از ناحیه ی امام برای حکومت نوپای خود احساس خطر می کرد، آن حضرت را از مدینه به عراق طلبید. اما با دیدن معجزاتی از حضرت، از آزار رساندن به ایشان منصرف شد. [۳۳۶]. منصور نیز که از کثرت شیعیان و میزان نفوذ امام در میان مردم آگاه بود بیش از پنج مرتبه امام را از مدینه به عراق احضار کرد و هر بار که اراده قتل او را کرد، با معجزه ای رو به رو می شد که توان قتل امام را از دست می داد. [۳۳۷]. منصور در سفرهای حج خود نیز معمولاً با امام دیدارهایی داشته است. روزی منصور به امام گفت: مردم گمان می کنند تو حجت خدا، [صفحه ۱۷۶] دارای علم الهی، و ملائک عدل الهی و چراغ روشنگری هستی که طالبان نور و هدایت به دنبال آن می باشند و چیزهایی را می گویند که در تو نیست. امام علیه السلام می فرماید: من شاخه ای از شاخه های درخت زیتون و قندیلی از قندیلهای خاندان نبوت هستم، در خانه کرامت تربیت شده ام، و چراغی از چراغهای مشكاة هستم که نور النور در آن است و... منصور خطاب به حاضران در مجلس گفت: این مرد مرا به دریای موجی فرستاد که ساحل آن معلوم نیست و عمق آن نیز مشخص نمی باشد. علما در آن حیران و شناگران در آن غرق می شوند و فضا برای شنا کننده در آن تنگ است، این استخوانی است که در گلوگیر کرده، نه می شود آن را بیرون آورد و نه فرو برد، و اگر رابطه ی فامیلی من با او نبود، به نحو بدی با او برخورد می کردم. امام صادق علیه السلام در پاسخ به وی او را نصیحت می کند به این که از واسطه های دروغگو، نمام، و فاسق که خبرهای کذب برای منصور می آورند بپرهیزد. همچنین حرمت خویشاوندی خود را با علویین مراعات کند. از این طریق به نرمی با منصور سخن می گوید تا او را از غضب و شدت عمل نسبت به شیعیان و سادات علوی باز دارد. [۳۳۸].

غیر مسلمانان (اهل کتاب)

امام صادق علیه السلام در مناظرات و برخورد با اهل کتاب سعی می کردند از مطالب مورد قبول طرفین که هم در قرآن و هم در کتب آسمانی آنها وجود داشت، به عنوان ادله ی مدعای آنها استفاده کنند و ضمن سفارش اصحاب [صفحه ۱۷۷] خود به مهربانی با اهل کتاب که با مسلمانان معاند نبودند، آنها را به تشریف به دین اسلام تشویق می کردند. زکریا بن ابراهیم می گوید: من نصرانی بودم و اسلام آوردم. خدمت امام صادق رسیدم و به امام عرض کردم، پدر، مادر، و خاندانم مسیحی هستند. مادرم نابینا است و من با آنها زندگی می کنم و در ظروف آنها غذا می خورم. امام فرمود: آیا گوشت خوک هم می خورند؟ عرض کردم: خیر. امام فرمودند: اشکالی ندارد. با مادرت نیکی کن و هرگاه از دنیا رفت، کار تکفین و تدفین او را خودت به عهده بگیر و به دیگری واگذار مکن. وی می گوید: پس از این ماجرا به کوفه رفتم و با مادرم به مهربانی رفتار می کردم و با دست خود به او غذا می دادم و لباس و سر او را تمیز می کردم و به او خدمت می نمودم. مادرم گفت: پسر من تا وقتی به دین نصرانی بودی، این گونه نبودی و آنچه

از تو می بینم از زمانی است که مسافرت نموده ای. بگو بینم آیا مسلمان شده ای؟ گفتم: مردی از فرزندان پیامبر اسلام مرا به این کارها امر نمود. گفت: آیا این مرد پیامبر است؟ گفتم: نه، او پسر پیامبر است. گفت: پسر، این شخص پیامبر است؛ زیرا اینها سفارشات پیامبران است. گفتم: نه مادرم، بعد از پیامبر اسلام، پیامبر دیگری وجود ندارد و لیکن او پسر پیامبر اسلام است. گفت: پسر من دین تو بهترین دین ها است. آن را به من هم بیاموز. من نیز اسلام را بر او عرضه نمودم و او مسلمان شد و پس از خواندن نماز ظهر، عصر، مغرب، و عشاء، در نیمه شب حالش منقلب شد و از من خواست شهادتین را مجدداً بخوانم و او تکرار کند. پس از این کار، او از دنیا رفت و [صفحه ۱۷۸] من خود بر او نماز خواندم. [۳۳۹].

زناده و دهریون

اشاره

منحرف نمودن مسلمانان از مسیر حقیقی دین، سبب بروز عقاید و آرای متکلمان شد و مخصوصاً نیروی زر و زور معاویه که موجب جنگ جمل، صفین و نهروان گردید و واقعه حکمین را به وجود آورد، عقاید مختلفی را در میان مسلمانان ایجاد کرد که موجب بروز حوادث دامنه داری شد. از این رو یک قدرت علمی لازم بود که این افکار و اوهام پریشان را با استدلال و براهین مستند به قرآن و سنت و عقل از میان بردارد و راه راست و روشن را به مردم نشان دهد. نام زندیق نخست در زبان عرب به پیروان مانی اطلاق می شد که جهان را از دو اصل ازلی نور و ظلمت می پنداشتند و به همین سبب آنها را به عنوان دو گانه پرست می شناختند. سپس این نام به مادیون اطلاق شد، که منکر خدا، پیامبران، و کتابهای آسمانی هستند، به ابدیت جهان معتقدند و منکر دنیای دیگر و عوالم مابعد الطبیعه می باشند. سپس این نام بر کسی اطلاق شد که منکر یکی از اصول دین اسلام باشد و یا رأی و نظری داشته باشد که آن رأی در نتیجه انکار یکی از اصول عقاید باشد. و بعد این نام به هر کس که مخالف مذهب اهل سنت بود، اطلاق گردید و در آخر به هر شاعر یاوه گویی که بی ملاحظه دم از معشوق می زد و یا هر نویسنده ای از این قبیل و نیز طرفداران آنها گفته می شد. [۳۴۰]. [صفحه ۱۷۹] گروهی از افرادی که مخاطب امام بودند و در جلسات مناظره شرکت می کردند، دهری بودند که درباره مسائل مختلف از جمله حدوث و قدم عالم، بحث می کردند. به نقل از مجمع البحرین، دهری یعنی ملحد و آنها گروهی هستند که معتقدند خدا و بهشت و جهنمی در کار نیست و بر این باورند که ما را جز روزگار از بین نمی برد. آنها این اعتقاد خود را بر اساس استحسان خودشان شکل داده بودند نه تحقیق و تعمق. [۳۴۱]. بنابراین گروههای غیر مذهبی نیز که ملحدان و مشرکان آن زمان و بعضی نیز مادی گرا بودند، با امام صادق علیه السلام به مناظره می نشستند و از مخاطبان آن حضرت محسوب می شدند. این گروه با خود امام و گاهی با شاگردان امام در مسائلی چون اثبات صانع، وحدانیت خالق، اصالت ماده، ملاک بودن حس در ادارک موجودات عالم و رد عالم ماوراء الطبیعه به بحث و گفت و گو می پرداختند. امام با همه ی گروهها به بحث و مناظره می نشست. هر چند افرادی، آنها را از خود طرد کرده باشند؛ از جمله ابن ابی العوجاء که زندیقی منکر بود و علما از هم نشینی و بحث به او به جهت خبث لسان و فساد درونی اش، کراهت داشتند. وی با وجود این که انجام مناسک عبادی مسلمانان از جمله مناسک حج را مسخره می نماید، حضرت از او می خواهد که هر سؤالی که دارد، پرسد. امام نیز در پاسخ به او، عقاید خود را صریحاً اعلام می دارد و می گوید که او گمراه است. [۳۴۲]. امام و شاگردان او در این مناظرات همواره حافظ ارکان شریعت و [صفحه ۱۸۰] اعتقادات اسلامی بودند. رفتار امام با این طبقه از جامعه، برخوردی حکیمانه و همراه با حلم و صبر بود. امام به ادعاها و ادله آنها با متانت و صبوری گوش می داد و معمولاً از ادله خود خصم، با ظرافت خاصی استفاده می کرد و آنچه را که مبنای اعتقادات خود آنها بود و مورد قبولشان واقع می شد، برای رد مدعای آنها و اثبات اعتقادات اسلامی استفاده می کرد. مهم ترین ابزار امام در برخورد با این

گروهها، همان اخلاق معنوی، کریمانه و روحیه بردباری وی بود که سرانجام مخاطب را به تسلیم و اداری می کرد و آنها زبان به ستایش امام می گشودند. ابو شاکر دیصانی از بزرگترین متکلمان زنداقه و ملحدان به شمار می رود. وی که سابقه بحث های متعددی را با امام علیه السلام دارد، هنگامی که می خواهد نظر و دلیل امام را در حدوث عالم بداند به امام می گوید: انک أحد النجوم الزواهر و کان آباؤک بدورا بواهر و أمهاتک عقیلات عباهر و عنصرک من أکرم العناصر و اذا ذکر العلماء فبک تننی الخناصر فخبرنی أیها البحر الخضم الزاخر ما الدلیل علی حدوث العالم [۳۴۳]. تو یکی از ستارگان درخشان هستی و پدران ماهاهای درخشنده ی آسمان معرفت و مادرانت دانایان و اهل جمال و کمال هستند و نهاد تو از بهترین نهادها و سرشتهاست و هرگاه ذکر می شود، انگشتان به سوی تو اشاره می کنند. ای دریای پر آب و گرانیامیه، دلیل حدوث عالم چیست؟ امام علیه السلام در مناظره با ابوشاکر دیصانی برای اثبات حدوث عالم از یک [صفحه ۱۸۱] تخم مرغ استفاده می کند و چگونگی تغییر آن و تبدیل شدن تخم مرغ به جوجه را نشانه ی حدوث عالم می داند. ابوشاکر از امام تشکر می کند و می گوید: تو چون می دانستی که عادت ما بر این است که تا چشمانمان نبیند و امری را با یکی از حواس خود حس نکنیم، آن را نمی پذیریم، شما هم از همین راه ما را قانع کردید. [۳۴۴]. در زمان امام جعفر صادق چند نفر به زنداقه شهرت داشتند که معروف ترین آنها ابن ابی العوجاء، ابن طالوت، ابن اعمی، و ابن مقفع بودند که در ایام حج به مسجدالحرام می آمدند و با مردم تماس داشتند و نیز با امام صادق درباره ی مسائل مختلف مناظره و احتجاج می کردند. [۳۴۵] لذا در این قسمت به معرفی بعضی از این شخصیت ها و نیز افکار آنها می پردازیم:

ابن مقفع

چنان که گفته شد، زنداقه یک معنی عام و وسیع داشت که عبارت از الحاد، بی دینی و استهزا نسبت به شعایر دینی، یا اهمیت ندادن به این شعایر و بی اعتنایی به آنها بود. معنی خاص و محدودی هم داشت که پیروی از دین مانی بود. از همان آغاز استعمال و رواج این کلمه در میان مسلمانان، هر دو معنی آن شایع و رایج بود و از این رو درباره ی کسانی که به زنداقه مشهور شده اند، پرده ای از ابهام و شبهه ایجاد شده است که آیا کسی که به زنداقه متهم بوده است، ملحد و بی دین و بی اعتنا به شعایر مذهبی بوده است، یا متدین به دین مانوی؟ [صفحه ۱۸۲] درباره ی ابن مقفع هم چنین ابهام وجود دارد. بعضی او را زندیق خوانده اند و بعضی مانند ابوریحان بیرونی او را پیرو دین مانوی دانسته اند. [۳۴۶] سید مرتضی در امالی خود می گوید: در زمان جاهلیت و صدر اسلام قومی دهری و گروهی مشرک بودند: اولی صانع را منکر و به دهر معتقد و دومی نیز معبودی غیر از خالق یگانه را می پرستیدند. پس از آنکه عزت و شوکت اسلام عالمگیر شد، گروهی دیگر ظهور کردند که در باطن زندیق و بی دین بودند، ولی در ظاهر به خاطر حفظ جان و مالشان، اظهار اسلام کرده و در حوزه ی مسلمانان وارد شدند. صدمه اینها به اسلام و مسلمانان بیشتر از دهریون و مشرکانی بود که با اسلام ظاهری و به نام دین صوری از در تدلیس وارد شده و ضعفای مسلمانان را از جاده ی حق منحرف می ساختند. سید مرتضی، عبدالله بن المقفع را جزء این گروه به شمار می آورد. [۳۴۷]. ابومحمد عبدالله بن مقفع ملحد و زندیق، معتقد بود روح ابومسلم خراسانی در وی حلول کرده است. وی مذهبی به نام «میضه» را اختراع کرد، آن را نشر داد و جمعی از جهال هم به او گرویدند. شیخ حسن مظفر می نویسد: ابن مقفع دین مجوس داشت و به ظاهر مسلمان شد لیکن گفتار و کردارش نشان می داد که به اسلام نگرویده است. او مردی فارسی زبان بوده و در ادبیات و فن نویسندگی مهارت داشت. کتاب کلیله و دمنه را نیز به عربی ترجمه کرده است. او نیز به فرمان منصور عباسی در سال ۱۴۳ ق. به دست والی بصره، به سبب [صفحه ۱۸۳] داشتن کفر و الحاد، مانند ابن ابی العوجاء به قتل رسید. [۳۴۸]. علامه عسکری در کتاب یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، ضمن معرفی کامل ابن مقفع می نویسد: ابن مقفع با وجود این که از زرتشت به اسلام روی آورد، در قبول یکی از ادیان شک و تردید داشت. [۳۴۹].

ابن ابی لیلی

محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری کوفی (۱۴۸ - ۷۴ ق / ۷۶۵ - ۶۹۳ م) فقیه، محدث، مفتی و قاضی کوفه، پدرش عبدالرحمن از بزرگان تابعین بوده است. شیخ طوسی او را از شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام می‌داند و طبرسی حدیثی آورده که گرایش شدید وی را به امام صادق نشان می‌دهد. اما روشن است که او شیعی مذهب نبوده؛ زیرا گفته‌اند که او به رأی خود فتوا می‌داده است. [۳۵۰]. ابن ابی لیلی، سمت قضاوت بنی امیه و سپس قضاوت بنی عباس را بر عهده داشت. وی قبل از ابوحنیفه، قائل به قیاس و اجتهاد به رأی بود و در حالی که قاضی منصور بود، در سال ۱۴۸ ه در گذشت.

ابن ابی العوجاء

عبدالکریم، زندیق معروف و آشنا به علم کلام در سده‌ی دوم هجری، پس از شکست در مباحثه‌ای، گروهی از مریدانش به اسلام گرویدند و گروهی به پیروی او ادامه دادند. [۳۵۱]. در بحارالانوار آمده است که وی از شاگردان حسن بصری بود که از توحید منحرف شد. با این ترمذ به مکه رفت و علما از مجالست با او به [صفحه ۱۸۴] خاطر خبث لسان و فساد ضمیرش اکراه داشتند. [۳۵۲]. وی از دوستی و تحسین افرادی چون ابن مقفع هم برخوردار بود و همانند دیگر زندیقان زمان منصور و مهدی، ظاهری آراسته و پاکیزه داشت. از مجموع احتجاجات منسوب به او می‌توان دریافت که مردی جسور و بی باک بود و از محیط نسبتاً آزاد زمان خویش بهره گرفته، به تبلیغ عقاید الحادی خود می‌پرداخت. از آن گذشته در عقاید خود سخت استوار بود و با این که در مباحثاتی مغلوب می‌شد، از اندیشه‌های خویش دست بر نمی‌داشت و تا دم مرگ بر نظراتش باقی بود. ابن ابی العوجاء نیز مانند بسیاری دیگر از زنداغه، در تخریب مبانی اعتقادی مسلمانان کوشا بود. به جعل اخبار و احادیث و پراکندن آنها در میان مردم اهتمام داشت. وی هنگام مرگ خود اعلام کرد که ۴۰۰۰ حدیث جعل کرده تا حرام را حلال و حلال را حرام نماید. مؤلفان کتب تاریخ و کلام او را در شمار زنداغه آورده‌اند و قتل او نیز به همین اتهام بوده است. از احتجاجاتی که بارها با امام جعفر صادق علیه السلام داشته است، گرایشهای دهری وی آشکار می‌شود. از احتجاجات مزبور چنین به نظر می‌رسد که او به وجود آفریدگار اعتقاد نداشته، یا درباره‌ی خداوند به بحث و جدل می‌پرداخته و در جایی دیگر خدا را غایب شمرده است. در گفت و گویی میان وی و امام صادق علیه السلام، امام او را متهم می‌کند که نه به خدا اعتقاد دارد و نه به پیامبر. و عبدالکریم نیز این گفته را رد نمی‌کند. وی در مواردی سعی می‌کند وجود صانع را نفی نماید. در جایی می‌پرسد اگر خدایی هست، چرا خود را آشکار نمی‌کند و توسط واسطه‌ها (پیامبران) مردمان را به پرستش خویش دعوت می‌نماید یا در جای دیگر [صفحه ۱۸۵] سؤال می‌کند که چگونه خداوند در دو یا چند جا می‌تواند باشد. ابن ابی العوجاء به قدم جهان معتقد بود و این تفکرش از سؤالی که امام از وی می‌پرسد مشخص می‌شود. او می‌پرسد: «ما الدلیل علی حدث الاجسام؛ دلیل حدوث اجسام چیست؟» در گفت و گویی دیگر معلوم می‌شود که معتقد به ازلیت اشیا بوده است و یا خود را غیر مخلوق می‌داند. در گفت و گویی در حضور مفضل، سخن را به نفی صنع و صانع می‌کشاند و می‌گوید که همه چیز به اقتضای طبیعت خود موجود شده است؛ نه مدبری در کار است و نه صانعی، عالم پیوسته چنین بوده و خواهد بود. او می‌پنداشت که پس از مرگ بازگشتی نیست. در یک مناظره امام صادق علیه السلام انکار روز واپسین و بهشت و دوزخ را به او نسبت می‌دهد و او نیز این قول را رد نمی‌کند. ابن ابی العوجاء از طعنه به قرآن خودداری نمی‌کرد و رسالت پیامبر اکرم و به طور کلی نبوت را منکر بود. طبرسی می‌گوید ابن ابی العوجاء، ابو شاکر دیصانی، عبدالملک بصری و ابن مقفع به پیشنهاد ابن ابی العوجاء بر آن شدند که هر کدام یک ربع از قرآن را نقض کنند؛ زیرا با این کار نبوت حضرت محمد صلی الله علیه

و آله و سلم و سپس اسلام باطل می‌شد، ولی البته نتوانستند. [۳۵۳] وی احکام دین را بی اعتبار می‌دانست و حتی به تمسخر آنها می‌پرداخت. چنان که گاهی حجاج را استهزا می‌کرد و مناسک حج را خوار و وضع چنین آدابی را ناروا می‌شمرد. [۳۵۴]. دهخدا درباره‌ی ابن ابی العوجاء می‌نویسد که او به عبدالکریم خال معن بن زائد معروف است. او باطنا از پیروان کیش مانی بود و در سال ۱۵۵ والی کوفه او را بی اجازت خلیفه به قتل رسانید و بعضی مورخان گویند [صفحه ۱۸۶] وی به همین جهت معزول گردید. هنگامی که او را برای کشتن می‌بردند، گفت چهار هزار حدیث مخالف با اوامر و نواهی شریعت اسلامی جعل کرده و آن را به امام جعفر صادق علیه‌السلام نسبت داده‌اند و صاحب الفهرست در ضمن رؤسای مانوی که تظاهر به اسلام کرده و در معنی مانوی بودند، نام او را نعمان بن ابی العوجاء می‌آورد. [۳۵۵]. ابن ابی العوجاء نیز که مشهورترین متکلم ملحد زمان امام صادق محسوب می‌شود، امام علیه‌السلام را در بحث علمی به دانه‌های سرخ آتش تشبیه می‌کند که مخاطب را در آن مخمصه راه فراری نیست که گرفتار حملات علمی امام می‌شود و به ناچار باید خود را تسلیم کند. وی زمانی که در مسجدالحرام در میان جمعی از یاران خود به بحث با امام می‌پردازد و وقتی در برابر براهین و دلایل امام حرفی برای گفتن ندارد، به اطرافیان خود می‌گوید: سألتکم أن تلتمسوا لی خمره فآلقیتونی علی جمرة [۳۵۶]. من از شما خواستم یک بحث و کار آسوده برایم فراهم کنید و شما مرا بر روی آتش گذاشته انداختید. [صفحه ۱۸۹]

مناظرات امام صادق علیه‌السلام

اشاره

یکی از برترین وسائل تبلیغی هر گروهی در زمان امام صادق علیه‌السلام، تشکیل محافل علمی و مناظره میان جمعی از هواداران یک فکر خاص و دانشمندان یک مکتب بود تا سرانجام فردی که از پاسخ دادن به سؤال طرف مقابل عاجز می‌شود، در برابر گروهی از مردم به عجز استدلال خود اعتراف نموده و تسلیم طرف مقابل شود. این مناظرات ترکیبی از بحث‌های تفسیری، روایی، کلامی، و فلسفی بود که به شیوه برهان و جدل منطقی برگزار می‌شد. امام صادق ضمن انجام مناظرات فراوان با منحرفان فکری و اعتقادی، اعم از مادیین و زنادقه، خوارج یا علمای معتزله و دیگر علمای اهل سنت، از شرایط زمان و مکان برگزاری این محافل برای تبلیغ رسالت الهی خویش سود می‌جستند. بسیاری از مناظرات خویش را در موسم حج و در مسجدالحرام، چند روز قبل از شروع مراسم رسمی حج تشکیل می‌دادند که این خود یکی از ظرافتهای این رسالت مهم الهی است که مبلغ باید از زمان و مکان، بهترین استفاده را بنماید. موسم حج، زمان جمع شدن دانشمندان فرق مختلف اسلامی و حتی غیر اسلامی در مکه بود و با یک مناظره که به شکست خصم منجر [صفحه ۱۹۰] می‌شد، هزاران بیننده تحت تأثیر قرار می‌گرفت. از سوی دیگر در زمان برگزاری مراسم حج، امام و یاران ایشان از امنیت خاص زمان برگزاری مراسم و منطقه حرم برخوردار بودند که این امر به گستردگی کار ایشان کمک می‌کرد. امام صادق علیه‌السلام در این راستا شاگردان و مبلغانی را تربیت کرده بود که گاهی مناظره را به آنها واگذار می‌نمود و خود به نظاره می‌پرداخت و یا آنکه آنها بدون حضور امام به مناظره با مخالفان می‌پرداختند. از جمله این گونه مناظرات، مناظره امام صادق با دانشمند شامی بود که در این مناظره امام صادق آن دانشمند شامی را با چند تن از شاگردان خویش به بحث دعوت نمود و در هر مرحله از مذاکره مرد شامی با یکی از شاگردان امام که در این جلسه علمی حضور داشتند، بحث می‌کرد. شاگردان امام در این بحث حمران بن اعین، قیس الماصر، هشام بن سالم، محمد بن نعمان الاحول، و هشام بن حکم بودند. در پایان این مناظره، دانشمند شامی که در ابتدا فقط کتاب و سنت رسول خدا را حجت می‌دانست، به حقانیت ائمه اطهار علیهم‌السلام، ضرورت وجود امام، و امامت حضرت صادق ایمان آورد. [۳۵۷].

مناظرات و پاسخ گویی به شبهات

در قرن اول و دوم هجری به سبب فتوحات مختلف مسلمانان، شبهات و افکار منحرف سرزمین‌هایی که مسلمانان فتح کرده بودند در میان مسلمانان گسترش یافت. زناده ظهور کردند، تصوف و جبر و تفویض و [صفحه ۱۹۱] قیاس نیز فعالیت خود را آغاز نمودند، و اصحاب تشبیه و تعلیل و... نیز فعالیت می‌کردند. امام صادق علیه‌السلام و شاگردانش نقش کارسازی در این گونه مواجهات فکری داشتند. به طوری که جنبش فکری در عصر امام صادق پدیده‌ای از گفت و گو و مناظرات را در رد شبهات منحرفان و اصحاب نظریات غلط به وجود آورد. امام صادق مناظرات دقیقی با اهل اعتزال که در آن عصر به عنوان یک خط فکری جداگانه در مقابل دیگر مکاتب شکل گرفته بود داشتند. ایشان با منکران خط امامت بعد از نبی نیز گفت و گوهایی داشتند. از جمله از یونس بن یعقوب روایت شده که گفت: با ابوعبدالله بودم که مردی از اهل شام وارد شد و گفت من مردی صاحب کلام و فقه هستم و برای مناظره با یاران و اصحاب آمده‌ام. حضرت از او پرسید: سخن تو از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، یا از جانب خودت؟ وی گفت: بخشی از آن از کلام رسول خدا و بخش دیگر از خودم می‌باشد. حضرت فرمودند: پس تو در این صورت شریک رسول خدا هستی؟ وی گفت: خیر. فرمود: پس وحی را از جانب خداوند شنیده‌ای؟ گفت: خیر. فرمود: پس اطاعت تو همان طور که اطاعت رسول الله واجب است، واجب می‌باشد؟ گفت: خیر. یونس بن یعقوب می‌گوید: در این هنگام، حضرت رو به من کرد و فرمود: ای یونس، او قبل از این که سخن بگوید، دشمن خودش می‌باشد. سپس فرمود: ای یونس، اگر علم کلام را به خوبی می‌دانی، با او سخن بگو. [۳۵۸]. [صفحه ۱۹۲] همه این مناظرات در کنار مناظرات عمیق و دقیق شاگردان آن حضرت که از دریای علم امام بهره گرفته بودند، اثر مهمی در تزلزل فکری مخالفین و اشاعه تفکر شیعی داشت. «هشام بن حکم» و «مؤمن الطاق» دو تن از برجسته‌ترین متکلمان شیعی بودند که هیچ کس در مناظره با این دو توان ادامه بحث را نداشت.

مناظرات امام صادق در منابع روایی

در متون اسلامی و کتب روایی، مناظرات از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند که عمدتاً تحت عنوان احتجاجات جمع آوری شده‌اند. احتجاجات امام صادق در آثاری از جمله: معانی الاخبار، مناقب ابن شهر آشوب، کافی کلینی، الارشاد شیخ مفید، امالی شیخ طوسی، امالی شیخ صدوق، امالی سید مرتضی، توحید شیخ صدوق، خصال شیخ صدوق، الاختصاص شیخ مفید، الاحتجاج طبرسی و... را می‌توان نام برد و مرحوم مجلسی نیز بخشی از جلد دهم بحارالانوار را به احتجاجات و مناظرات امام صادق اختصاص داده است. آنچه مرحوم مجلسی از منابع مختلف جمع آوری کرده و در جلد دهم بحارالانوار آورده است، حدود ۲۳ مناظره می‌باشد.

انواع مناظرات

اشاره

مناظرات امام صادق علیه‌السلام را می‌توان از جهات مختلفی دسته بندی کرد.

از نظر تعداد

الف. مناظرات فردی: در این گونه مناظرات، در طرف مقابل امام صادق علیه‌السلام، یک فرد به احتجاج می‌نشست. ب. مناظرات گروهی: در این گونه مناظرات، در طرف مقابل امام [صفحه ۱۹۳] صادق علیه‌السلام چندین نفر برای مناظره حاضر بودند. بسیاری از مناظرات امام صادق در بین توده‌های مردم، خصوصاً در اجتماعات مذهبی چون مناسک حج و... برگزار می‌گردید.

از نظر بحث و استدلال

الف. مناظراتی که از آغاز تا پایان با استدلالات و بحثهای متفاوت دو طرفه به پایان می‌رسید. ب. مناظراتی که حضرت بیشتر در مقام پاسخ‌گویی به سؤالات مخالفین بوده و استدلالات کمتر در قالب دو طرفه جریان می‌یافت.

از نظر نتیجه

الف. مناظراتی که پس از استدلال و گفت و شنود، به ایمان آوردن فرد مقابل می‌انجامید. به عنوان نمونه می‌توان به مناظره امام صادق با طبیب هندی که جز به ظاهر محسوس، عقیده‌ای نداشت و منکر وجود خداوند بود، اشاره نمود که در پایان مناظره، طبیب هندی به الوهیت و وحدانیت خداوند جل جلاله اقرار نمود. طبیب هندی می‌گفت که شما دلایلی بر وجود صانع ندارید و آنچه می‌گویید در مکتب تربیتی خود یافته‌اید و کودکان از بزرگان فرا گرفته‌اند. وی می‌گفت همه چیز با حواس پنجگانه درک می‌شود و هیچ یک از حواس من خالق را درک نمی‌کند تا من به خدایی معتقد شوم و بر قلبم چیزی نمی‌رسد تا خدایی را بشناسم؟ آیا غیر از این حواس چیزی دارید که مرا به خدا راهنمایی کند؟ خدایی را که وصف می‌کنید، به کدام حس درک می‌شود؟ امام علیه‌السلام با سؤالاتی که از طبیب می‌پرسد، او را به مرحله شک و تردید [صفحه ۱۹۴] می‌رساند تا جایی که خود طبیب از امام می‌خواهد توضیح بیشتری بدهد تا شک و تردید از دلش پاک شود. امام به گفت و گو ادامه می‌دهد تا جایی که هیچ شبهه‌ای در مسئله شناخت خداوند در دل طبیب باقی نمی‌ماند و با کمال صراحت اعلام می‌کند که: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَبْدُهُ لِأَنَّكَ أَعْلَمُ أَهْلَ زَمَانِكَ [۳۵۹]. گواهی می‌دهم خدایی جز الله وجود ندارد و رسول خدا بنده‌ی اوست چرا که تو داناترین فرد زمان خود هستی. ب. مناظراتی که پس از استدلال به ایمان آوردن فرد یا افراد مناظره کننده منجر نمی‌شد. به عنوان نمونه روایت شده روزی فردی با استناد به آیه‌ی: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يَجْزِي إِلَّا مِثْلُهَا وَهُم لَا يَظْلَمُونَ. [۳۶۰]. کسی که کار نیکی انجام دهد، ده برابر آن پاداش دارد و هر که کار بدی انجام دهد، جز همانند آن کیفر نیابد، و به ایشان ستم نمی‌شود. دو نان و دو انار سرقت می‌کند، با این تفکر که چهار سیئه برای او نوشته می‌شود و آن نانها و انارها را به فقیری صدقه می‌دهد که در قبال هر کدام ده حسنه، یعنی چهل حسنه برای خود در نظر می‌گیرد و چهار گناه را از آن کم می‌کند؛ یعنی به ظن خود با این کار سی و شش حسنه انجام داده است. حضرت در پاسخ به وی می‌فرماید: مادرت به مرگت گریان باد، تو جاهل به کتاب خداوند و هاب هستی. آیا نشنیدی که خداوند در فعل و [صفحه ۱۹۵] عمل می‌فرماید: انما يتقبل الله من المتقين [۳۶۱]. همانا خداوند تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد. پس قبول عمل موقوف به تقوا و کسب رضایت خداوند است. تو چون دو نان سرقت نمودی، دو سیئه حاصل کردی و چون دو انار سرقت نمودی، دو سیئه دیگر برای خود کسب نمودی و وقتی بدون اجازه و اذن صاحب اموال، دو نان و دو انار را صدقه دادی، چهار سیئه بر سیئات قبلی خود اضافه کردی. در پایان گفت و گو آن شخص شروع به لجاجت کرد و با این پاسخ درست مجاب نشد و حضرت نیز او را به حال خود وا گذاشت. [۳۶۲]. ابن ابی العوجاء هم در مناظراتش با این که مبهوت و مجذوب قدرت علمی امام می‌شد، تا پایان عمر بر اعتقادات انحرافی خود پا بر جا بود.

موضوعات مطرح شده در مناظرات با امام صادق

موضوعاتی که برای بحث در هر مناظره‌ای مطرح می‌شود، از یک طرف نشان دهنده‌ی اهمیت و ارزش آن و از سوی دیگر حاکی از فضا و تفکرات حاکم بر محیط فرهنگی جامعه آن زمان است. این مسئله هنگامی آشکارتر می‌شود که مناظره بین متفکران و اندیشمندان برجسته و پرچمداران برگزیده یک تفکر صورت پذیرد. این دو مسئله در مناظرات امام صادق علیه‌السلام مشهود است.

با توجه به بررسی‌های انجام شده در مناظرات امام صادق مسائلی که در بحث‌ها مطرح می‌شد مشتمل بر دو [صفحه ۱۹۶] نوع گفتار می‌باشد: ۱. مطالبی که حضرت امام جعفر صادق در مقام استدلال و اقناع طرف مقابل خود انتخاب کرده و مطرح می‌نمودند. به این صورت که حضرت با چند مقدمه مناسب، نتیجه مورد نظر را از بحث می‌گرفتند. ۲. مطالب و موضوعاتی که در پاسخ به سؤالات فرد یا افراد مقابل بیان می‌کردند که در این صورت خود حضرت در طرح چنین مباحثی پیشگام نبودند، بلکه صرفاً در مقام پاسخ به سؤالات، مطالبی را بیان می‌فرمودند.

شیوه‌های ورود به بحث

اشاره

سخن گفتن به شیوه‌ی احسن، همواره بر محور مقتضیات حال و مقام می‌باشد. شرایط و اقتضائات مختلف، سخنان متفاوتی را می‌طلبد و معارف و آگاهی‌های متنوع، اذهان خاص خود را از بین مردمان می‌جوید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: انا معاشر الانبیاء أمرنا أن نكلم الناس علی قدر عقولهم [۳۶۳]. ما پیامبران مأمور شده‌ایم با مردم بر اساس سطح فکری و عقلی آنها سخن بگوییم. مناظره و گفت و گو با دیگر اندیشان نیز از حکم فوق مستثنی نیست؛ چرا که این فن نکته سنجی‌های خاصی را می‌طلبد، علاوه بر این از جلوه‌های کمال عقل یا عقل کامل، ایجاد هماهنگی و تطبیق دادن مباحث بر اساس عقل مناظره کنندگان می‌باشد. آن‌هایی که با عقاید و نظرات خاص خود به سراغ دیدگاه‌ها و معارف مکتب طرف مقابل آمده‌اند، هر مطلبی را نمی‌پذیرند؛ مگر مطالبی که با عقل و منطق و اندیشه آنها سازش [صفحه ۱۹۷] داشته باشد. بنابراین ورود به بحث با این کیفیت، در پی ریزی اولیه میدان گفت و گو بسیار مهم است. با بررسی مناظرات و شیوه‌ی بحث‌ها و گفتارهای امام صادق، نحوه‌ی ورود ایشان به بحث در گفت و گوهایشان استنباط می‌شود. شیوه‌ی بحث‌ها و گفتارهای حضرت با دیگر اندیشان به روشنی گواه این مطلب است که ایشان پیوسته از ارائه جملات به منظور اسکات فرد مقابل، امتناع می‌ورزیدند. حضرت در استدلال‌ات از مقدمات یقینی استفاده می‌کرد. القای روح آزاد اندیشی به منظور سرسپاری به حرف حق و تعمیق هرچه بیشتر مطالب و مباحث در قلب افراد، از روش‌های وی می‌باشد.

پرسش از دلیل مدعا و اقرار گرفتن از متن کامل ادعا

در بسیاری از مناظرات امام صادق علیه‌السلام دیده می‌شود که حضرت به یک مرتبه شنیدن ادعای طرف مقابل اکتفا نکرده و قبل از شروع بحث، خود مجدداً آن را بازگو نموده‌اند و با گرفتن اقرار ادعا، از وی تقاضای دلیل می‌نمودند که در این صورت زمینه‌ی تغییر رأی طرف مقابل از بین می‌رود.

اهتمام به دلیل و برهان

امام صادق علیه‌السلام اهتمام خاصی به آوردن دلیل و برهان داشتند و این امر در بسیاری از مناظراتشان کاملاً مشهود است.

سؤالات مطرح شده با امام صادق

اشاره

افراد و گروه‌های مختلف فکری، در زمینه‌های گوناگونی از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌کردند. به عنوان مثال درباره‌ی توحید،

نبوت، معاد، عدل و امامت و مسائل مختلف مربوط به هر کدام، از جمله: اثبات صانع، [صفحه ۱۹۸] وحدانیت خالق، رؤیت خدا، و نیز احکام و تفسیر آیات قرآن از ایشان سؤال می‌شد که در این قسمت به ذکر نمونه سؤالات و پاسخ‌های امام صادق می‌پردازیم. [۳۶۴].

توحید و صفات خداوند

۱. دلیل قاطع بر وجود قادر صانع کدام است؟ افعال محکم و متقنی که در عالم وجود دارد بر وجود صانع قادر دلالت می‌کند، همان طور که آسمان و زمین و بقیه موجودات را ایجاد کرده است. امام صادق برای توضیح بیشتر این مطلب مثالی می‌زند و می‌فرماید: اگر به ساختمان محکمی نظر بیفکنی، مطمئن هستی که آن را کسی ساخته است هر چند تو او را ندیده باشی. بنابراین صانع به واسطه‌ی وجود مصنوعات اثبات می‌گردد. صانع غیر مصنوعات است؛ چرا که اگر مشابه آنها بود قطعاً در ظاهر و صفات شبیه آنها می‌شد. [۳۶۵]. ۲. آیا خداوند را هنگام عبادت می‌توان با چشم دید؟ مگر می‌شود عبادت چیزی را که نمی‌بینم، به جای آورم. بی شک خداوند متعال با چشم ظاهر دیده نمی‌شود بلکه دل‌ها با حقیقت نور ایمان، حضرت حق را درک می‌کنند. خداوند با حواس هیچ جن و انسی قابل مشاهده نیست. [۳۶۶]. ۳. آیا خداوند قادر نیست که خود را بر مخلوقات ظاهر گرداند تا او را با چشم خود ببیند و در این صورت او را از روی صدق و یقین عبادت و [صفحه ۱۹۹] بندگی نمایند؟ این امر محال است و محال را نیز جوابی نیست. [۳۶۷]. ۴. در صورتی که خداوند به ایجاد مخلوقات احتیاجی ندارد، چرا خلق را ایجاد نمود؟ در حالی که کار عبث برای خداوند جایز نیست؟ آفرینش مخلوقات از جانب خداوند به خاطر اظهار حکمت و علم بود و حضرت حق این امر را از روی قدرت تدبیر انجام داد. [۳۶۸]. ۵. آیا سجده بر غیر خداوند جایز است؟ هر کس به امر خداوند متعال به چیزی سجده کند، برای خداوند تبارک و تعالی سجده کرده است و سجده بر آدم علیه‌السلام نیز به حکم خدای قادر بود. [۳۶۹]. ۶. با توجه به این که خداوند نسبت به نهان و آشکار آگاه است، پس چرا ملائکه همراه بندگان بوده و افعال آنها را ثبت می‌کنند؟ خداوند از بندگان خود طلب عبادت و بندگی نمود و فرشتگان را شاهد آنها قرار داد؛ زیرا وقتی که ملائکه ملازم آنها باشند، در عبادت حق تعالی سعی بیشتری می‌کنند و از ارتکاب معاصی اجتناب می‌ورزند. خداوند متعال از روی احسان، لطف و مرحمت، دو فرشته را موکل بندگان خود قرار داد تا آنها را به اذن ارحم الراحمین از شیاطین، آفات و بلایایی که بنده آنها را نمی‌بیند، حفظ نمایند. [۳۷۰]. ۷. خداوند مخلوقات را برای رحمت آفرید یا عذاب؟ خداوند بندگان را برای رحمت و پاداش آفرید. قبل از آفرینش این [صفحه ۲۰۰] عالم گروهی از انسان‌ها بودند که به خاطر انکار، الحاد و ارتکاب اعمال نادرست از رحمت الهی محروم و مستحق عذاب الهی شدند. [۳۷۱]. ۸. آیا در خلقت خداوند و نیز در تدبیر وی، عیب و نقصانی وجود دارد یا نه؟ هیچ عیب و نقصانی وجود ندارد. [۳۷۲].

نبوت

۱. انبیا و رسل بدون رؤیت خداوند چگونه اثبات می‌شود؟ وقتی ثابت شد که ما دارای خالق و صانع عادل و حکیم هستیم، ثابت می‌گردد که خداوند سفرا؛ یعنی رسولان و انبیایی را در میان خلائق فرستاده تا آنها را بر راه حق و راستی راهنمایی نمایند و از آنچه که مایه‌ی نابودی و بدبختی انسان‌هاست، نهی کنند. این گروه در همه‌ی صفات و افعال خود به مانند دیگر انسان‌ها هستند اما به حکم الهی و از جانب او، دلایل و براهینی می‌آورند که بر صدق گفتارشان دلالت کند. هیچ گاه زمین از حجت رب العالمین خالی نخواهد بود و آن حجت‌ها نیز از نسل رسولان می‌باشند؛ چرا که آنها نسلی طاهر، پاک، خازن علم خدا، امین غیب و... هستند و خداوند هرگز حجتی نفرستاده، جز اینکه از نسل انبیا باشد تا قائم مقام نبی در میان امت گردد. [۳۷۳]. ۲. آیا خداوند برای

طایفه‌ی مجوس نبی و یا رسولی مبعوث کرده است؟ ما من أمة الا- خلا- فیها نذیر هیچ امتی (در دنیا) نیست مگر آن که نذیری داشتند. [صفحه ۲۰۱] نذیر عبارت از نبی و رسول است. زرتشت نبی به نزد طایفه‌ی مجوس رفت و دعوی نبوت نمود. گروهی از آن قوم به وی ایمان آوردند و جمعی دیگر او را انکار کردند و آن نبی را از شهر به بیابانی که پر از درندگان بود، اخراج کردند. آن نبی نیز در آن مکان طعمه‌ی درندگان گردید. [۳۷۴]. ۳. رسول افضل است یا فرشته‌ای که به نزد آن رسول آمده است؟ رسول صلی الله علیه و آله و سلم افضل است. [۳۷۵].

معاد

۱. چرا خداوند به این جهان اکتفا نکرد و همین دنیا را سرای ثواب و عقاب قرار نداد؟ این جهان محل رنج و سختی و نیز کسب ثواب و رحمت الهی است. جهانی است مملو از امتحانات، آفات و بلاها تا این که انسان‌ها با اختیار خود طاعت خدای را به جای آورند. لذا این جهان صلاحیت بقا و زندگی جاودانه را ندارد. [۳۷۶]. ۲. چرا عده‌ای قائل به تناسخ شده‌اند؟ چه حجت و دلیلی بر مذهب خود دارند؟ قائلین به تناسخ راه ضلالت و گمراهی را در پیش گرفته‌اند. آنها گمان می‌کنند که مدبر این جهان به صورت بندگان است و خداوند، حضرت آدم را به صورت خودش خلق کرد. آنها معتقدند قیامت قابل رؤیت نیست و آن عبارت از خروج روح از قالب و ورود در قالب دیگری است. اگر روح در قالب اول مورد رضایت و پسند خداوند باشد، این بار در قالب بهتر و [صفحه ۲۰۲] کامل‌تری حلول می‌کند و اگر روح نسبت به حقایق شرع آگاه نبوده، این بار در قالب چارپایان و موجودات پست حلول می‌کند. قائلین به تناسخ بر این باورند که نماز و روزه و دیگر عبادات خداوند بر مردم واجب نیست و جز معرفت نسبت به کسی که شناخت او واجب باشد، چیز دیگری بر آنها واجب نمی‌باشد. آنها همه‌ی شهوات دنیا و نیز مردار و حشرات و خون را مباح و حلال می‌دانند. آنها معتقدند ملائکه از فرزندان آدم هستند و هر کدام که در دنیا به مرتبه‌ی بالایی برسد و در امتحان الهی موفق شود در این صورت آن فرد، فرشته‌ی خدا می‌شود. آنها خوردن حیوانات را جایز نمی‌دانند؛ چرا که معتقدند تمامی چارپایان از فرزندان آدم هستند و اگر آنها را بخورند چه بسا خویشان خود را خورده‌اند. [۳۷۷]. ۳. چگونه اجساد بعد از این که پوسیده و پراکنده می‌گردند، برانگیخته می‌شوند؟ همان خداوندی که برای اولین بار بدون طرح و نقشه قبلی، مخلوقات را از هیچ آفرید، قادر است این خلقت را اعاده کند. روح بعد مردن باقی می‌ماند اما جسم به خاک تبدیل می‌شود. آن اعضایی را که درندگان خورده‌اند، در شکم آنها باقی می‌ماند. وقتی آن حیوان بمیرد و به خاک تبدیل شود، خاک آن عضو نیز به امر خداوند محفوظ می‌ماند؛ چرا که خداوند عالم و واقف بر حقیقت، عدد و وزن اشیا است. وقتی که در قیامت زمین با باران نشر، خیس می‌شود، به امر خداوند [صفحه ۲۰۳] زمین بالا- می‌آید و آنچه را که در درون خود مدفون کرده است، خارج می‌کند و خاک هر قالب در کنار آن قالب جمع می‌شود و آن خاک به امر خداوند به محل استقرار روح منتقل می‌شود و به اذن خداوند، صورت هر مخلوقی به شکل اولش درست می‌شود و روح در آن قرار می‌گیرد. [۳۷۸]. ۴. آیا مخلوقات در محشر برهنه و عریان حاضر می‌شوند؟ خلاق به امر خدا با کفن‌های خود برای حسابرسی حاضر می‌شوند. [۳۷۹]. ۵. در آن زمان دیگر اثری از کفن‌ها نخواهد بود و همگی پوسیده و از بین رفته‌اند؟ خالق قادری که آنها را زنده کرده است، کفن‌ها را نیز تجدید خواهد کرد. [۳۸۰]. ۶. کسی که بدون کفن دفن شده باشد چگونه در محضر خدا حاضر می‌شود؟ خداوند عورت او را با هر چه که بخواهد می‌پوشاند. [۳۸۱]. ۷. آیا در آتش جهنم، جز مار و عقرب، عذاب و عقاب دیگری نیست که خداوند با آن بندگان را عذاب نماید؟ خداوند متعال گروهی را با مار و عقرب‌ها عذاب می‌کند؛ زیرا برخی از قائلین به تناسخ گمان می‌کنند که این موجودات از مخلوقات خداوند نبوده بلکه شریک خداوند در آفرینش می‌باشند و خداوند نیز قادر به دفع آنها نیست. [۳۸۲]. ۸. آیا هرگاه بهشتیان در بهشت میوه‌ی درختی را بخورند، خداوند [صفحه ۲۰۴] بلافاصله به جای آن میوه‌ای که چیده شده، میوه‌ی دیگری را قرار می‌دهد؟ بله چنین است. مانند نور خورشید که هرگاه

غروب کند در هنگام طلوع دوباره، چیزی از نور آن کم نمی‌شود و همچنان دنیا را با نور خود روشن می‌گردانند. [۳۸۳]. ۹. هرگاه اهل بهشت، خویشان خود را در آنجا نبینند، متوجه می‌شوند که آنها در جهنم در عذابند. حال چگونه از نعمتهای بهشت متنعم شده و لذت می‌برند. در حالی که خویشان آنها در جهنم به واسطه بلاهای مختلف معذب و متألم هستند؟ اهل بهشت، نزدیکان و خویشان خود را فراموش می‌کنند و یا اینکه منتظر قدم آنها به بهشت می‌شوند و امیدوارند که آنها در میان اصحاب اعراف و بین جهنم و بهشت باشند. [۳۸۴].

عدل

۱. چرا خداوند با آن که قادر بود، همه مخلوقات را مطیع و موحد نگردانید؟ اگر خداوند همه‌ی خلق را مطیع می‌نمود هرگز ثواب و پاداش برای خلائق معنا نداشت؛ زیرا هر کس که اطاعت نکند، مستحق ثواب و بهشت هم نمی‌گردد و هر کس مرتکب معصیت نشود، وارد جهنم هم نمی‌شود. وقتی خداوند مخلوقات را آفرید، آنها را به اطاعت، امر و از معصیت، نهی نمود و با ارسال رسولان و انزال کتاب‌هایی چون تورات و انجیل و قرآن و... حجت را بر آنها تمام کرد تا هر کس که خداوند را اطاعت کند، [صفحه ۲۰۵] مستحق ثواب و هر کس که معصیت کند، سزاوار عقاب و عذاب گردد. [۳۸۵]. ۲. چرا بعضی ثروتمند و بعضی فقیرند؟ خداوند اغنیاء را با عطای مال امتحان می‌نماید تا ببیند چگونه شکر نعمت‌های الهی را به جای می‌آورند و چگونه احسان می‌کنند و نیز فقرا را با کمبود مال آزمایش می‌کند تا ببیند آنها چگونه در این باره صبر می‌کنند. خداوند نسبت به تحمل هر گروهی آگاه است. او برخی از اهل دنیا را کمک کننده به گروه دیگر قرار داد و جمعی را سبب رزق گروهی دیگر ساخت. لذا این امر هیچ عیب و نقصی در تدبیر او نسبت به انسان به شمار نمی‌آید. [۳۸۶]. ۳. چرا طفل صغیر مستحق امراض گردیده است. در صورتی که نه گناهی دارد و نه جرمی مرتکب شده تا سزاوار امراض و بیماریها گردد؟ علت بیماری‌هایی که در انسان به وجود می‌آید، مختلف است. گاهی بیماری به خاطر امتحان و آزمایش است، گاهی عقوبت گناهان و گاهی علت مرگ فرد است. این طور نیست که هر کس مراقب بدن خود باشد و خوراکی‌های مضر را نخورد، هرگز بیمار نمی‌شود. همیشه علت بیماری‌ها از غذاهای بد و نوشیدنی‌های ناگوار نیست و یا علت مادر زادی ندارند؛ چرا که اگر این‌ها علت مرگ و میر و بیماری‌ها بود، هرگز مرگ به سراغ پزشکان و حکیمانی که از این مسایل آگاه بودند، نمی‌آمد. [۳۸۷]. ۴. چرا خداوند موجودات و درندگان موزی و مضرری چون مار، [صفحه ۲۰۶] عقرب، پشه، کرم، حشرات و... را که مایه‌ی فساد هستند، آفرید در حالی که خداوند کار عبث نمی‌کند؟ این موجوداتی را که شما مضر می‌پندارید برای معالجه‌ی بسیاری از بیماری‌ها سودمند هستند. حضرت با بیان بعضی منافع زهر عقرب و مار، که زندیق هم آنها را تصدیق نمود، این تفکر را که خلقت این دسته از حیوانات عبث بوده است، رد کردند. حضرت در ادامه فرمودند: خداوند پرندگان را با حشرات ارتزاق می‌کند. همچنین خداوند نمرود را به واسطه پشه، که ضعیف‌ترین موجود است، عذاب کرد. [۳۸۸]. ۵. آیا کافر بعد از کفرش توانایی قبول ایمان را دارد یا نه؟ خداوند انسان‌ها را با صفت تکلیف و اسلام خلق کرد و آنها را به انجام خیر، امر و از شر، نهی فرمود. کفر عبارت از فعل است. هر گاه کسی مرتکب این فعل شود، کافر نامیده می‌شود و این در حالی است که خداوند متعال هیچ بنده‌ای را با این صفت خلق نکرده است. بر خداوند لازم است که هر گاه بنده‌ای به سن بلوغ رسید، حجت را بر او تمام کند. بنابراین خداوند از طریق ارسال انبیا و رسولان، حق را بر بنده عرضه نموده است و اگر بنده‌ای از اطاعت خداوند امتناع ورزد به واسطه انکار حق، کافر مطلق می‌گردد. [۳۸۹]. ۶. چرا خداوند هر صد سال یکبار، یکی از مردگان را زنده نمی‌کند تا از او سؤال‌اتی درباره‌ی اوضاع و احوال کسانی که در گذشته‌اند، پیرسیم که در آن جهان چگونه‌اند و چگونه با آنها رفتار می‌شود؛ چرا که از این طریق [صفحه ۲۰۷] شک و تردید از دل خلائق برطرف می‌شود و به یقین می‌رسند؟ جز خداوند متعال و رسولان او، هیچ کس صادق‌تر در گفتار و اعمال نیست. بسیاری از مردگان به دنیا مراجعت نمودند

از جمله اصحاب کهف که خداوند بعد از ۳۰۹ سال آنها را زنده کرد تا حجت را بر مردمان تمام نماید و بدانند که برانگیخته شدن، حق است. همچنین گروهی که با موسی علیه السلام به میقات حضرت حق رفته بودند به موسی گفتند تا خدای را برای ما آشکار نمایی، ایمان نمی آوریم و به نبوت تو اقرار نمی کنیم. خداوند نیز با صاعقه ای آنها را میراند و آن گروه را با دعای حضرت موسی زنده گردانید. [۳۹۰] امام صادق در ادامه به داستان زنده شدن حضرت عزیر، پیامبر قوم بنی اسرائیل نیز اشاره کرده است. ۷. چرا خداوند ابلیس را بر بندگان خود مسلط نمود تا آنها را به نافرمانی از او دعوت نماید و به این واسطه او را دشمن خود گردانید؟ دفع دشمن آن گاه لازم و ضروری است که از آن، نفع و ضرری متصور باشد. دشمنی ابلیس هیچ ضرری به خداوند نمی رساند و به قدرت خداوند نقصانی وارد نمی کند همچنان که اطاعتش نیز هیچ نفعی برای او ندارد و به ولایت خداوند نمی افزاید. ابلیس که همواره با ملائکه مشغول عبادت و بندگی حق بود به واسطه ی حسد و تکبر، از امر حق و سجده ی بر آدم علیه السلام امتناع ورزید. خداوند بعد از اظهار عناد و انکار ابلیس، او را لعن کرد و از صف ملائکه اخراج نمود. وقتی ابلیس فهمید که به خاطر استنکار و استکبار سجده ی آدم، مردود ابدی شده است، دشمن آدم و اولاد او گردید و این دشمنی جز از طریق [صفحه ۲۰۸] وسوسه و دعوت به غیر حق امکان ندارد. [۳۹۱]. ۸. اعمالی که بندگان انجام می دهند به خاطر ابزاری است که خداوند در وجود آنها قرار داده است، پس چرا آنها به خاطر انجام بدی، عقاب می شوند؟ ابزاری که بنده با آن بدی می کند، همان است که با آن عمل نیک انجام می دهد و این در حالی است که خداوند متعال او را از انجام بدی، نهی نموده است. [۳۹۲]. ۹. آیا انسان در انجام آنچه که خداوند امر و نهی کرده، مجبور است؟ خداوند بندگان خود را از انجام عملی نهی نمی کند مگر این که نسبت به توانایی بنده اش بر ترک آن عمل آگاه است، همان طور که به انجام هیچ کار نیک و خیری امر نکرده است مگر این که به قدرت و استطاعت بنده بر انجام آن فعل داناست. بی شک مکلف کردن بندگان به انجام دادن و یا ترک عملی که در قدرت و توان آنها نباشد، ظلم است و خداوند هیچ ظلم و ستمی را نسبت به بندگان روا نمی دارد. [۳۹۳]. ۱۰. عذاب منکر خدا به خاطر آن است که ذات حق را انکار می کند. اما چرا خداوند انسان موحدی را که به یگانگی خداوند عارف است، عذاب می نماید؟ خداوند منکر ذات و الوهیت خود را به عذاب ابدی گرفتار می کند، اما عارف موحد به واسطه ی ارتکاب معصیت و ترک واجب، مستحق عذاب الهی است و خداوند نیز به اندازه همان معصیت او را عذاب می کند و بعد [صفحه ۲۰۹] از آن او را از آتش بیرون می آورد و وارد بهشت می کند؛ چرا که: «و لا یظلم ربک أحدا» [۳۹۴]؛ و پروردگارت به هیچ کس ستم روا نمی دارد». [۳۹۵].

احکام

۱. چرا خداوند شراب را حرام کرد؟ به خاطر این که شراب ام الخبائث و کلید همه ی بدی هاست؛ چرا که خمر، عقل را زایل می کند و وقتی که شخص، مست لایعقل شود، هر معصیت و فعل حرامی را انجام می دهد. زمام شخص مست به دست شیطان است و اگر شیطان او را به سجده ی بر بت ها امر کند، این کار را انجام می دهد. [۳۹۶]. ۲. چرا خداوند خون مسفوح را حرام گردانید؟ خون مسفوح به خاطر این که مایه قساوت قلب، سلب رحم از دل، تغییر دهنده ی رنگ انسان و وسیله ی تعفن بدن است، حرام گردید. خوردن این خون حرام است و موجب جذام می شود. [۳۹۷]. ۳. چرا خداوند خوردن مردار را حرام نموده است؟ خوردن مردار حرام است به خاطر این که خون مردار در هنگام مردن منجمد شده و به بدن بر می گردد. در این صورت گوشت آن حیوان بسیار ناگوار است؛ زیرا گوشت و خون با یکدیگر مخلوط شده است. خداوند خوردن مردار را حرام کرده است تا فرقی میان مردار و حیوانی که با ذکر نام خدا ذبح می شود باشد؛ چرا که حیوان به وسیله ذبح شدن، پاک می گردد. [۳۹۸]. [صفحه ۲۱۰] ۴. آیا خوردن ماهی که بدون ذبح شدن می میرد، حرام است؟ ماهی، مردار نیست. ماهی خون ندارد و به این خاطر ذبح نمی شود. اگر ماهی زنده را از آب خارج نموده و بگذارند به خودی خود بمیرد، این عمل موجب پاک شدنش می گردد. [۳۹۹]. ۵. آیا خوردن غدد جایز است؟

خوردن غدد، جذام می آورد و حرام است. [۴۰۰].

عالم نجوم

۱. آیا تدبیر این عالم (مشهود و غیر مشهود) از ناحیه ستارگان هفتگانه است؟ هر کس چنین ادعایی دارد باید برای اثبات دعوی خود دلایل روشن و واضحی را بیاورد. هر کدام از ستارگان از جانب خداوند متعال مأمور هستند و به هر کاری که امر شوند، مشغول می گردند. اگر خلقت ستارگان قدیم و ازلی بودند، نباید از حالی به حال دیگر تغییر می کردند. [۴۰۱]. ۲. کرسی بزرگتر است یا عرش؟ همه ی آنچه را که خداوند آفریده است در درون کرسی است و کرسی در بر گیرنده ی همه ی آنهاست بجز عرش؛ چرا که عرش بزرگتر از کرسی است. بنابراین کرسی نمی تواند آن را احاطه کند. [۴۰۲]. ۳. خلقت شب، قدیم است یا خلقت روز؟ روز، قبل از شب، آفتاب، قبل از مهتاب و زمین، قبل از آسمان آفریده شده اند. [۴۰۳]. [صفحه ۲۱۱]

تفسیر آیات

۱. از حفص بن غیاث روایت شده که روزی به مسجدالحرام وارد شدم، در آن اثنا دیدم که ابن ابی العوجاء از امام صادق علیه السلام در مورد قول خداوند تعالی که فرمود: «کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها لیزوقوا العذاب» [۴۰۴] سؤال می کرد که ای حضرت آن پوست دیگر چه گناهی دارد که خداوند آن را عذاب می نماید؟ حضرت در پاسخ به او می گوید: وای بر تو! این پوست همان پوست اول است که چون پوست اول سوزانده شد، خداوند لایه ی دوم پوست را بر او می پوشاند. در ادامه خود ابن ابی العوجاء از حضرت می خواهد که با مثال از محسوسات برای او توضیح بیشتر بدهد. حضرت برای این که به او توضیح بیشتری بدهد، می فرماید: اگر کسی خشتی را بردارد و آنرا بشکند و بعد آن خشت شکسته را به همانجا که برداشته بیندازد، این همان خشت اول است که برداشته و نیز این غیر خشت اول است؛ زیرا خشت اول غیر مکسور و صحیح بود. [۴۰۵]. ۲. از امام صادق علیه السلام درباره ی آیه «قال بل فعله کبیرهم هذا فسلوهم ان کانوا ینطقون» [۴۰۶] و عصمت حضرت ابراهیم سؤال نمودند. حضرت ضمن پاسخ به سؤال زندیق، عصمت انبیا علیهم السلام را چنین ثابت می کند که کبیر آنها این کار را نکرده و خلیل الرحمن علیه السلام هم دروغ نگفت، بلکه حضرت به قوم گفت که از بت ها سؤال کنید. اگر آنها قدرت نطق و بیان دارند، این کار را [صفحه ۲۱۲] بت بزرگ انجام داده و اگر قادر به سخن گفتن نباشند، کار بزرگ آنها هم نبوده است و چون بت ها ناطق نگشتند، پس حضرت ابراهیم هم دروغ نگفت. [۴۰۷]. ۳. از حضرت درباره ی تفسیر آیه «أیتها العیر انکم لسارقون» [۴۰۸] و سرقت برادران یوسف سؤال شد. حضرت امام صادق در پاسخ فرمودند: سرقت برادران یوسف آن بود که حضرت را از پدرش دزدیدند. چون وقتی که وکلای حضرت گفتند: «أیتها العیر انکم لسارقون»، برادران در جواب گفتند که: «ماذا تفقدون قالوا نفقد صواع الملک» [۴۰۹] و نگفتند که شما صواع (جام) پادشاه را دزدیده اید. ۴. میزان در «فأما من ثقلت موازین» [۴۱۰]، یعنی چه؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: ثقل میزان، عبارت از رجحان عمل است. [۴۱۱]. ۵. درباره ی آیه «لا تدركه الأبصار و هو یدرک الأبصار» [۴۱۲] از امام سؤال نمودند که آیا بندگان خداوند را در هنگام عبادت و بندگی با چشم خود می بینند؟ آیا خداوند با چشم سر دیده می شود؟ آیا خداوند قادر نیست که خود را بر مخلوقات ظاهر کند تا بندگان او را از روی صدق و یقین عبادت کنند؟ حضرت در پاسخ به این سؤالات فرمودند: خداوند فرموده است که: «قد جائکم بصائر من ربکم» و این به معنای بصائر عیون نیست. همچنین در آیه ی «فمن أبصر فلنفسه»، تفسیر کلام خداوند عبارت از احاطه ی وهم و [صفحه ۲۱۳] علم به ذات قادر عالم است؛ یعنی هر کس به ذات حضرت حق بصیرت پیدا کند، می تواند او را ببیند. «و من عمی فعلیها» [۴۱۳]، نیز به معنی نابینایی چشم ها نیست، بلکه عبارت از عدم احاطه وهم و علم است؛ زیرا بصیرت عبارت از وقوف و دانایی است و خداوند عالم، بزرگتر از آن است

که با چشم اهل جهان مرئی گردد. حضرت در پاسخ به سؤال زندیق که پرسید، در صورتی که بندگان او را نمی بینند، چگونه عبادتش می کنند؟ فرمود: دل‌های مخلوقات به نور ایمان، او را می بینند و به عقول و فطانت او را اثبات می نمایند؛ چرا که اثبات ظاهر و عیان هستی خداوند سبحان از روی عقل و عرفان است و او با حسن ترکیب و نظم جهان دیده می شود. ۶. «الرحمن علی العرش استوی» [۴۱۴] یعنی چه؟ حضرت می فرماید: عرش به معنی محل و مکان ملک تعالی نیست تا این که حامل حضرت حق باشد؛ چرا که ما می گوئیم خداوند غنی کامل است. [۴۱۵]. حضرت در پاسخ به این سؤال تفسیر آیه «وسع کرسیه السماوات والأرض» [۴۱۶] را نیز بیان می کند، که کرسی و عرش حامل قادر سبحان و حاوی او نمی باشد؛ چرا که خداوند محتاج مکان و مخلوقات خود نیست، بلکه این مخلوقات هستند که مفتقر به او می باشند. [صفحه ۲۱۷]

شیوه مناظرات امام صادق علیه السلام

اشاره

امام جعفر صادق علیه السلام آموزگار بزرگ بشریت بود که با فضایل و سجایای بی مانند مظهر اعلای شرف و کمال انسانی به شمار می رفت. بر این وجود عظیم و شگرف بشری، در آشفته ترین اعصار تاریخ اسلامی و در هنگامه بحران‌ها، انقلاب‌های سیاسی، اختلاف‌ها، و آشفته‌گی‌های فکری و مذهبی وظیفه‌ای الهی محول بود و او در بحبوحه‌ی حوادث گوناگون و علیرغم مشکلات بی شمار، امر مقدسی را که بر عهده داشت، چنان پیش برد که در آن، عقل و اندیشه در حیرت و شگفتی ماند. وی بر تاریخ حیات اجتماعی و علمی و معنوی اسلام، تأثیری جاودانه گذاشت و نفوذ تعلیمات وی در سراسر این شئون آشکار است. افزای فکری، علمی و اقتصادی وی، بر پایه احکام اسلام قرار دارد و مکتب او همان مکتبی است که شالوده‌اش به دست نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پی ریزی شد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آن به آموزگاری پرداخت، لیکن وسعت آموزشهای جعفر بن محمد علیه السلام و کوشش وی در پیراستن حقیقت اسلام از آنچه به ناروا بر این آیین آسمانی بسته بودند، موجب شد که مکتب اصیل افکار و عقاید اسلامی، به نام بلند او موسوم گردد و طریقه حقه‌ای که شیعه امامیه، یعنی معتقدان و پیروان آن مکتب اصیل در پیش [صفحه ۲۱۸] دارند، «طریقه جعفری» نامیده شود. در عصری که از یک سو دروازه‌های قلمرو اسلامی بر روی دانشهای گوناگون گشوده شده و از سوی دیگر جنجال مکتب داران عقاید و مذهب سازان مختلف بلند بود، مکتب تشیع با ارشادات و راهنمونی‌های «امام جعفر صادق» موجودیت و اعتباری بی مانند یافت. رتبه‌ی علمی، مقام زهد و پارسایی، بزرگی، وقار و مکارم اخلاق این پیشوای راستین در میان هم عصرانش زبانزد خاص و عام بود و چنان که گفته شد، پیوستگی به مکتب فضیلت وی تا آنجا مایه‌ی مباحثات و افتخار به شمار می رفت که جمعی از بنیان مذاهب و صاحبان مکاتب دیگر نیز اعتبار خویش را به حساب شاگردی و نقل حدیث از او می نهادند. امام صادق، جعفر بن محمد علیه السلام در هنگام بحث و استدلال، به مدعی مجال اقامه برهان و اثبات حجت می داد و در این میان هر چند سخنان باطل و ناستوده می شنید، خشمگین نمی شد و کلام مدعی را قطع نمی کرد، بلکه پس از پایان گفتار وی، لب به سخن می گشود و در رد گفتار او به استدلال می پرداخت و وی را به حجت خویش ملزم می کرد. با بررسی و تحلیل مناظرات امام صادق با دیگر اندیشان، شیوه‌های مختلف آن حضرت در مناظراتشان استنباط شده که در این قسمت هر شیوه با ذکر نمونه‌ای از بحث‌ها، ارائه خواهد شد.

دعوت به توحید و اثبات وجود خدا

همه انبیا و اولیای الهی به بیان توحید اهتمام داشتند. ساده‌ترین طریق درس توحید همان است که خداوند متعال در قرآن بیان فرموده

و آن، پی بردن به مؤثر از راه آثار، از مصنوع به صانع، و از مخلوق به خالق است. [صفحه ۲۱۹] آنجا که می‌فرماید: سنبهیم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق أو لم یکف بربک أنه علی کل شیء شهید [۴۱۷]. به زودی آیات خود را در بیرون و درونشان به ایشان می‌نمایانیم تا آن که بر آنان آشکار شود که آن حق است، آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز گواه است. امام صادق علیه‌السلام نیز به دلیل توسعه دولت اسلامی به ویژه در علوم طبیعی، توحید را از همین راه به مردم تعلیم نمود بنابراین سبک دعوت به توحید در مکتب امام جعفر صادق همان روش تعلیم قرآن است که اکثریت آن را درک می‌نمایند. امام صادق در تعلیمات توحیدی خود فرمودند: اگر مردم اهمیت و ارزش خداشناسی را می‌شناختند، چشم از آثار او بر نمی‌داشتند. اگر مردم فضیلت توحید را در می‌یافتند، از این زندگی دنیا چشم می‌پوشیدند و دنیا با تمام متاع خود در نظر آنها کوچک می‌نمود، آنقدر که برای آن قدمی بر نمی‌داشتند و تمام نعمت‌های دنیا را با یک لحظه معرفت خدا مقابله نمی‌کردند، و هر گاه به آثار الهی و آیات حق در این دنیا می‌نگریستند لذتی می‌بردند که در هیچ مرتبه‌ای وجود نداشت مگر در روضات بهشت؛ آن هم با اولیای خدا. امام صادق علیه‌السلام در ادامه چنین می‌فرمایند: ان معرفة الله عزوجل أنس من کل وحشة و صاحب من کل وحدة و نور من کل ظلمة و قوة من کل ضعف و شفاء من کل سقم. معرفت خدا و شناختن او، جل و علا، انیس هر وحشتی، دوست و [صفحه ۲۲۰] همنشین هر تنهایی، و نور هر ظلمت و تاریکی، قوت و نیروی هر ضعف و ناتوانی، و شفای هر گونه مرض است. امام صادق علیه‌السلام در تعلیماتش به مفضل بن عمر در حضور زنادقه، از راه شناخت، آگاهی، تفکر، و تدبیر در نباتات، جمادات، حیوانات، و انسان و علم به تکامل وی و آثار نفسانی او، با توجه به این که این همه آثار را نمی‌توان بدون مؤثر و این نظم را بدون مدبر و حکیم خالق دانا شناخت، توحید را تعلیم می‌نماید. امام در پاسخ به ابن ابی العوجاء که گفت خداوند غائب است، فرمود: کیف یکون یا ویلک غائبا من هو مع خلقه شاهد والیهם أقرب من حبل الوريد، یسمع کلامهم و یعلم أسرارهم لا یخلو منه مکان و لا یشغل به مکان و لا- یکون الی مکان أقرب من مکان تشهد له بذلك آثاره و تدل علیه أفعاله والذی بعثه بالآیات المحکمة و البراهین الواضحة محمد رسول الله الذی جاءنا بهذه العبادۃ فان تشککت فی شیء من أمره فاسأل عنه أوضحه لک. چگونه ممکن است خداوند خالق رازق عالم، غائب باشد؟ کیست که با مخلوق همراه است و شاهد حال آنهاست و به آنها از رگ گردنشان نزدیکتر است، اوست که اصوات والحن خلق را می‌شنود و پاسخ می‌دهد و اسرار آنها را می‌داند، اوست که هیچ مکانی خالی از وجود او نیست و هیچ مکانی شاغل وجود او نیست و به جایی نزدیکتر از جایی نیست، تمام آثار و آیات الهی شاهد وجود او و نماینده قدرت اوست. به حق آن کس که محمد را برگزید و مبعوث کرد، آیات محکمی به او داد و با براهین روشنی به رسالت فرستاد و ما را به این عبادت و ستایش رهبری کرد، هیچ جای تردید و شکی نیست. اگر تو باز هم در شکی پیرس تا توضیح بیشتری بدهم. [صفحه ۲۲۱] بنیاد مکتب جعفری بر پایه توحید، ایمان به مبدأ و معاد و مبانی علمی بود. لذا استدلال‌ها و براهین عقلی بسیاری را به کار برد و برای احتجاج در مورد مبانی توحید از طب و نجوم و... که پایه‌های خداشناسی است، سخن به میان کشید. درباره بسیاری از آیات قرآن کریم نیز تفسیرهایی را بیان نمودند. با توجه به این که از سرچشمه وحی و الهام سیراب می‌شد و ارشاد و هدایت افراد بشر را به عهده داشت، آیات قرآن کریم را نیز تفسیر می‌نمود.

پاسخ کوتاه و مستدل

گاهی حضرت با پاسخی کوتاه و مستدل، به سؤالات مختلفی که در طول مناظرات پرسیده می‌شد، سؤال کننده را قانع و مجاب می‌نمود. در این قسمت به نمونه‌هایی از این پرسش و پاسخها اشاره می‌شود. ۱. آیا فاصله‌ی میان کفر و ایمان واضح و روشن است یا نه؟ خیر، منزلت آشکار و درخشانی میان کفر و ایمان نیست. [۴۱۸]. ۲. ایمان چیست و کفر کدام است؟ ایمان عبارت است از تصدیق عظمت خداوند سبحان در آنچه که از دیدگان پنهان است به مانند تصدیق هر آنچه که مشاهده می‌شود و آشکار است و

کفر عبارت از انکار ذات خداوند می باشد. [۴۱۹]. ۳. شرک چیست؟ شرک عبارت از انضمام چیزی به ذات واحد است در صورتی که «لیس کمثله شیء، چیزی مثل و مانند او نیست». [۴۲۰]. [صفحه ۲۲۲] ۴. آیا عالم، جاهل می شود؟ بله، عالم بما یعلم و جاهل بما یجهل گردد؛ یعنی هر چه می داند عالم به آن است و آنچه نمی داند جاهل به آن است. [۴۲۱]. ۵. سعادت کدام است و شقاوت چیست؟ سعادت سبب خیر است و اگر انسان سعید به آن متمسک شود، او را به ساحل نجات می رساند و شقاوت شر است و اگر شقی به آن تمسک جوید او را به هلاکت می کشاند و خدای تعالی عالم به همه ی اینهاست. [۴۲۲]. ۶. آیا روح هم مانند نور است؛ یعنی بعد از مردن دوباره به جسم بر می گردد؟ حضرت این قیاس را رد می کند و با مثالهایی که می آورد شبهه ی سؤال کننده را پاسخ می دهد و می فرماید: اگر سنگ و آهن را به هم بزنید، آتش در میان این دو جنس ساطع می گردد. پس آتش در اجسام، ثابت و نور ذاهب است. روح نیز به حکم قادر متعال جسمی رقیق است که ملبس به لباس و قالب متراکم شده است. وقتی روح به امر خداوند از بدن خارج می شود هرگز به جسم شخص میت مراجعت نمی کند. [۴۲۳]. ۷. حقیقت روح چیست؟ آیا از خون است یا غیر آن؟ ماده ی روح از خون است؛ زیرا صفای رنگ، رطوبت و طراوت جسم و نیز حسن صورت و کثرت خنده از خون است و وقتی خون به فرمان خداوند منجمد گردد، روح از بدن بیرون می رود. [۴۲۴]. ۸. آیا روح نیز صفت سبکی و سنگینی وزن را دارد؟ [صفحه ۲۲۳] روح مانند باد است در مشک، اگر مشک مملو از باد شود، به وزن آن افزوده نمی شود و اگر باد از آن بیرون آید، کم وزنی در آن به وجود نمی آید. روح هم سنگینی و وزن ندارد. [۴۲۵]. ۹. آیا روح بعد از خروج از بدن متلاشی می گردد، یا به همان حال باقی می ماند؟ روح باقی است تا وقتی که اسرافیل در صور اول بدمد، در این هنگام همه چیز از بین می رود و وقتی اسرافیل در صور دوم می دمد، به فرمان خداوند خاکهای پراکنده در یک جا جمع شده و در نفخ صور سوم همه چیز به حالت اول خود بر می گردند. [۴۲۶]. ۱۰. روح بعد از جدایی از بدن به کجا می رود؟ روح به امر خداوند متعال تا هنگام بعث و نشر مخلوقات در بطن زمین و در کنار بدن جای می گیرد. [۴۲۷]. ۱۱. روح مصلوب کجا می رود؟ روح مصلوب تا هنگامی که آن مصلوب را در زمین مدفون گردانند در دست فرشته ای است که قبض روح نموده است، و وقتی که دفن شد، روحش نیز در نزدیک او قرار می گیرد. [۴۲۸]. ۱۲. آیا مخلوقات در روز قیامت به صف می ایستند و اعمالشان را عرضه می نمایند؟ بله، در آن روز مخلوقات در ۱۲۰ هزار صف در عرض زمین می ایستند. [۴۲۹]. [صفحه ۲۲۴] ۱۳. آیا اعمال را وزن می کنند؟ اعمال جسم نیستند. اعمال صفت افعال است و چیز دیگری نیست و صفت شیء هم وزن نمی شود. کسی چیزی را وزن می کند که به عدد اشیا و سبکی و سنگینی آنها آگاه نباشد، اما بر خداوند متعال هیچ چیز مخفی و پوشیده نیست. [۴۳۰]. ۱۴. میزان یعنی چه؟ میزان عبارت از عدل است. [۴۳۱]. ۱۵. آیا برای خداوند عزوجل شریکی در فرمانروایی و یا تضادی در تدبیر هست یا نه؟ خیر. ۱۶. خداوند فرموده «أدعونی أستجب لکم» [۴۳۲] پس چرا شخص مضطر بینوا هر چند که تضرع و دعا می کند، اجابت نمی شود؟ حضرت در جوابش می فرماید: وای بر تو، بدان که هیچ کس به درگاه خداوند دعا نکرد مگر این که خداوند دعای او را اجابت فرموده است. اما دعای ظالم تا هنگام توبه مردود است، ولی شخص محق سزاوار اجابت دعاست و اگر بنده ای با تضرع و دعا درخواستی را داشته باشد که خیری در آن نباشد، خداوند متعال آن را اجابت نمی نماید. [۴۳۳].

استدلال عقلی و منطقی

حضرت کاملاً به سؤالات و ادعاهای افراد گوش می داد و بعد با استدلالی قاطع به او پاسخ می داد. گاهی سؤالات طولانی بودند. [صفحه ۲۲۵] برخورداری از موضع مناسب برای ایستادگی در برابر تهاجم فرهنگهای بیگانه و مقابله با آنها، استدلالهای عقلی قوی و استوار می طلبد. قبل از هر چیز، لازم است یافته های مخاطب ارزیابی گردد و نسبت به یافته های یقینی و آگاهی های مشکوک وی، آگاهی به دست آید و بحث و گفت و گو در قلمرو مشکوکات ادامه یابد. اگر مناظره کننده بتواند مشکوکات را آسیب پذیر سازد

و میزان آنها را کاهش دهد، به آماده کردن زمینه پیروزی دست یافته است. امام صادق علیه السلام در موارد بسیاری از مناظرات، از استدلال‌های عقلی استوار، برای آسیب پذیر کردن مشکوکات طرف مقابل استفاده می کردند. ایشان در ارائه استدلال‌ات خود برای قانع کردن طرف مقابل، تدرّج داشتند. به این صورت که پس از مقدمه چینی، شخص را از مرحله‌ی انکار به مرحله شک آورده و حاصل آن چنین است که امام در موارد زیادی به مخاطب می فرماید: چرا شما بر آنچه ندیده‌اید، حکم صادر می کنید؟ طریق استدلال در مقابل یک فرد طبیعی، دلالت ذاتی مصنوعات و افعال الهی بر وجود آفریدگار می باشد؛ چرا که هر فعلی دلالت ذاتی بر فاعل و هر بنایی دلالت ذاتی بر بنا دارد. در مقابل همین منطق بود که ماتریالیست‌های سرسخت معاصر ائمه علیهم السلام، اظهار عجز می کردند و سر تسلیم فرود می آوردند. «ابن ابی العوجاء» درباره امام صادق می گوید: او را ملکی دیدم که هر گاه بخواهد متجسم و متسجد می شود... به اندازه‌ای آثار قدرت خدا را که من در خود می یافتم بیان کرد که نزدیک بود خدا را به من نشان دهد و با هر که سخن گفتم، مرعوب نگردیدم؛ چنان که در محضر وی مرعوب شدم. در مناظره‌ای که امام صادق از ابن ابی العوجاء می پرسد اگر مصنوع [صفحه ۲۲۶] بودی چگونه بودی؟ وی نمی تواند پاسخی بدهد. بنابراین چون نیازمندی ممکن الوجود و مصنوع، به علت و صانع - به حکم وجدان - یا به قول حکما و متکلمان - به حکم اصل تعلیل ممکن یا حادث - مسلم بوده است، حتی ماتریالیست‌ها هم به این اصل اعتراف داشتند که اگر مصنوع بودن موجودی ثابت شد، وجود صانع غیر قابل تردید است. لذا امام با این بیان می توانست ابن ابی العوجاء را وادار به اعتراف به مصنوع بودن خود نماید که در مرحله اولیه سؤال و جواب، ابن ابی العوجاء، این معنا را انکار کرد. امام با پرسش دوم راه انکار را بر او بست. وی چون از طرفی قدرت انکار نداشت، و از طرف دیگر هم نمی خواست صریحا اعتراف کند، ناچار سکوت را اختیار کرده و از میدان مناظره شکست خورده بیرون رفت. در این قسمت به نمونه‌هایی از استدلال‌های منطقی و استوار حضرت در پاسخ به سؤالات مختلف افراد اشاره می شود. ۱. بحث و ایجاد بدن‌هایی که متفرقند، چگونه است؟ حضرت می فرماید: واجب الوجود مخلوقات را بدون ماده‌ی اولیه ایجاد کرد و بنیان آنها را برای اول بار از غیر شیء گذاشت، بدون این که نمونه‌ای داشته باشد. همان خدا، قدرت ایجاد، بحث و اعاده‌ی مخلوقات به صورت اول را دارد. ۲. دلیل قاطع بر وجود قادر صانع عالم کدام است؟ حضرت با مثال آوردن از عالم طبیعت و فعال کردن ذهن سائل از [صفحه ۲۲۷] طریق استفهام برای این که خود به جواب برسد، پاسخ وی را می دهد. به این صورت که وقتی زندیق از امام درباره‌ی وجود قادر صانع عالم سؤال می کند، امام با پرسیدن سؤال در مورد علت سایر مصنوعات، او را به تعقل وادار می نماید. مثلا می پرسد اگر به ساختمانی محکم نظر بیفکنی، سؤالی به ذهن خطور می کند که علتی آن را مصنوع کرده است که غیر اشیاء می باشد، و اگر خوب تعقل نمایی، صانع عالم هم اینگونه است؛ جز این که جسم و صورت نیست. [۴۳۴]. ۳. زندیق در ادامه می پرسد مخلوق کدام است؟ حضرت در پاسخ به او می فرماید: ما می گوئیم هر امر موهومی که به حواس ما درآید، مخلوق است و چون مخلوق است ناچار باید صانعی داشته باشد و چون موجودات مصنوع هستند، پس صانع، غیر آنهاست و مثل آنها هم نخواهد بود؛ چرا که اگر مانند خود مصنوعات باشد، در ظاهر و ترکیب و تألیف مانند مصنوعات و مخلوقات خواهد بود. [۴۳۵]. ۴. علت حدوث عالم چیست؟ در مناظره‌ای که ابوشاکر دیصانی [۴۳۶] از امام صادق علیه السلام درباره‌ی علت حدوث عالم سؤال می کند، حضرت با استفاده از تخم طاووس، پاسخ وی را می دهد. در این بحث ممکن است مبنای استدلال در کلام امام این باشد که عقل باور نمی کند طاووس خود به خود و بدون صانع و مدبر به وجود بیاید. چون معقول نیست چنین موجودی که آثار دانش و قدرت از او هویدا است، به طبیعت بی شعور و ناتوان مستند باشد. همچنین ممکن [صفحه ۲۲۸] است مبنای استدلال، حدوث طاووس باشد. امام از حدوث جزئی از اجزاء جهان مادی به عنوان نمونه، به حدوث سرتاسر جهان مادی استدلال نموده است که صورت طاووس که یکی از صور جهان مادی است، حادث و مسبوق به عدم است و صور دیگر جهان ماده هم مانند صورت طاووس بدون شبهه، حادث می باشند. حدوث صورت را دهریون نیز قبول دارند و از حدوث صورت، حدوث ماده هم ثابت می شود؛ زیرا ماده ملزوم صورت است؛ چرا که ماده

ناگزیر باید صورتی داشته باشد و ماده‌ی بدون صورت، لباس هستی نمی‌پوشد. بدیهی است که ملزوم حادث، حادث است و هر حادثی با توجه به امکان و نیز فقر ذاتی نیازمند به علت می‌باشد. پس سرتاسر عالم محتاج به علت واجب و قدیم است که خداپرستان از آن علت تعبیر به خدا می‌نمایند. [۴۳۷].

ایجاد صورتهای مختلف برای مدعای فرد مقابل (سبر و تقسیم)

عبدالقاهر جرجانی در کتاب التعریفات، ص ۶۸ سبر و تقسیم را چنین تعریف کرده است: سبر و تقسیم هر دو یکی است و عبارت از محدود کردن خصوصیات و اوصاف، در اصل و بی اعتبار نمودن بعضی از آنها به منظور متعین ساختن باقیمانده برای اینکه علت باشد. امام صادق علیه‌السلام اگر با مسئله یا مطلبی که از جنبه‌ها و ابعاد مختلف، احکام متعددی پیدا می‌کرد مواجه می‌شد، پس از شنیدن ادعای خصم، در اولین سخنان خود ادعای فرد مقابل را به صورت‌ها و احتمالات مختلف تقسیم می‌نمود و با تجزیه و تحلیل دقیق، آن را باطل می‌کرد. از این شیوه به [صفحه ۲۲۹] عنوان روش استدلالی «سبر و تقسیم» سخن به میان می‌آید. در ادامه به عنوان نمونه به چند مناظره اشاره خواهد شد. ۱. چرا تعدد صانع جهان جائز نمی‌باشد؟ حضرت می‌فرماید: این سخن که می‌گویی خالق و صانع جهان چرا دو تا نباشد، یا هر دو قدیم و قویند، یا هر دو ضعیفند، و یا یکی ضعیف و دیگری قوی می‌باشد. اگر هر دو قوی باشند، چرا هر کدام با دیگری مبارزه نمی‌کند تا در الوهیت و ربوبیت یگانه شود، و اگر یکی قوی و دیگری ضعیف است، ثابت می‌شود که خدای منان همان صانع قوی و قادر است که یکی است. اگر دو خدا وجود داشته باشد، یا هر دو با هم متفقند و یا متفرقند، که در هر صورت موجبات فساد نظام عالم و مخلوقات و موجودات آن را فراهم می‌کند، ولی چون همه خلایق انتظام دارند و اختلاف لیل و نهار و شمس و قمر همه موافق مقدرات می‌باشد، همه‌ی اینها دلالت بر بصیر بودن مدیر واحد دارد. [۴۳۸].

برهان تمانع در پاسخ به این سؤال که چرا جایز نیست آفریننده جهان بیش از یکی باشد، دانشمندان علم کلام برهانی را به نام «برهان تمانع» بیان می‌کنند. بر اساس این برهان وجوب وجود، مستلزم توانایی کامل به ایجاد تمام ممکنات است، و البته توانایی بر ایجاد چیزی بدون توانایی بر رفع و دفع موانع و اضدادش ممکن نیست. چنانچه واجب الوجودی این توانایی را نداشته باشد، ناقص خواهد بود و ناقص، شایسته مقام خدایی نیست. [صفحه ۲۳۰] بنابراین اگر در جهان هستی دو واجب الوجود باشد، باید هر دو توانای علی الاطلاق باشند و از فرض توانایی مطلق هر دو، عجز و ناتوانی هر دو نیز لازم می‌آید؛ زیرا توانایی مطلق هر یک مستلزم، بلکه عین توانایی بر دفع دیگری است. ۲. زندیق با استدلالی باطل، بیان می‌کند که اگر خدا در آسمان باشد، چگونه می‌تواند در هم زمین باشد و اگر در زمین باشد، چگونه می‌تواند در آسمان هم باشد؟ امام با منطق و برهانی قاطع می‌گوید آنچه که توصیف کردی، صفت مخلوق است نه صفت خالق؛ زیرا این مخلوق است که وقتی از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شود، محل اول خالی از اوست و از جریاناتی که در مکان اول اتفاق می‌افتد، مطلع نیست. ولی خداوند متعال هیچ مکانی از او خالی نیست. [۴۳۹]. ۳.

حدوث عالم به چه صورتی است؟ حضرت در پاسخ می‌فرماید: همه مخلوقات خداوند را اگر به مثل آن، خواه بزرگ و یا کوچک باشد ضمیمه نمایم، آن شیء بزرگتر از اولش می‌شود. پس در این حالت زوال و انتقال وجود دارد و این تغییر یعنی حدوث. ولی اگر قدیم باشد، زوال بر آن محال است؛ زیرا هر چه زوال و تغییرپذیر باشد، جائز است که موجود گردد؛ پس هر چه از عدم موجود شود، حادث است و هر چه از ازل باشد، قدیم است و هرگز صفت حدوث و قدم در یکی شیء جمع نمی‌شود. [۴۴۰]. ۴. ابو شاکر دیصانی به حضور امام صادق علیه‌السلام شرفیاب می‌شود و [صفحه ۲۳۱] می‌گوید اجازه می‌فرمایید از مطلبی سؤال کنم؟ امام می‌فرماید: هر چه می‌خواهی سؤال کن. «دیصانی» می‌گوید: چه دلیلی می‌توانید برای آفریننده و صانع اقامه کنید؟ امام می‌فرماید: وجود خودم دلیل وجود صانع است؛ زیرا بر حسب تصور از دو حال خارج نیست. الف. خود، صانع خود باشم. بنابراین دو صورت محتمل است: ۱. در حالی که بوده‌ام، خود را آفریده باشم. ۲. در حالی که نبوده‌ام، خود را آفریده باشم. صورت اول باطل است؛

چرا که بدیهی است آفریدن چیزی که هست (موجود)، تحصیل حاصل و محال است. صورت دوم نیز باطل است؛ زیرا بدیهی است چیزی که نیست (معدوم)، نمی‌تواند چیزی را بیافریند. ب. غیر، مرا آفریده باشد. بنابر این فرض، آن غیر اگر مانند خودم باشد، همین اشکال بر او نیز وارد است. پس به ناچار باید صانع من موجودی باشد که مانند من نباشد؛ یعنی واجب الوجود و قدیم باشد و او رب العالمین است. [۴۴۱].

مورد خطاب قرار دادن افراد با صفات نیکو و رعایت ادب

۱. حضرت امام صادق علیه‌السلام ضمن گفت و گوهایش با گروههای مختلف با استفاده از واژه‌های مؤدبانه و احترام آمیز آنها را مورد خطاب قرار می‌داد. مثلاً هنگامی که زندیقی از مصر برای مناظره با حضرت به مدینه [صفحه ۲۳۲] و بعد از آن به مکه آمده بود، حضرت او را چنین خطاب می‌کند: «یا اخی اهل مصر؛ ای برادر اهل مصر» و نتیجه مناظره وی با امام این بود که زندیق ایمان آورد و امام نیز یکی از اصحاب خود به نام هشام بن حکم را مأمور تعلیم آداب و شرایع اسلام به او نمود. [۴۴۲]. ۲. ابان بن تغلب روایت می‌کند که من در خدمت حضرت ابو عبدالله حاضر بودم که ناگاه مردی از اهل یمن به خدمت آن امام رسید و سلام کرد. آن حضرت جواب سلام او را داده و گفت: مرحبا یا سعد. ۳. در روایتی که ابان بن تغلب آورده است حضرت امام صادق علیه‌السلام از مردی که پیش او آمده بود سؤالاتی را می‌پرسد و در ضمن سخنان او را با القاب محترمانه‌ای مورد خطاب قرار می‌دهد. مثلاً «یا اخی العرب»؛ که در پاسخ، شخص نیز متقابلاً ادب را رعایت می‌کند. [۴۴۳]. علاوه بر این مناظرات امام صادق از شرایط کلی اخلاقی نیز برخوردار بود که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود: ۱. سعه صدر ۲. برخورد هدایتی و دلسوزانه ۳. شنیدن کامل ادعا ۴. عدم خودستایی هنگام غلبه ۵. رعایت ادب و احترام

باطل کردن مدعای فرد با استفاده از کلام وی

برای باطل کردن مدعای خصم، از دو طریق می‌توان عمل نمود: [صفحه ۲۳۳] ۱. صفتی در سخن طرف مقابل واقع شود به کنایه از چیزی که حکم خاصی از آن اثبات گردیده و شخص آن حکم را برای غیر آن شیء اثبات نماید. ۲. حمل لفظی که در سخن دیگری آمده بر خلاف مراد و منظور او؛ در صورتی که با ذکر متعلق آن حمل را بپذیرد. از هشام بن حکم روایت شده که گفت: ابوشاکر دیصانی گفت: در قرآن آیه‌ای است که دیدگاه ما را تقویت می‌کند. گفتم: کدام آیه؟ گفت: آیه‌ای که می‌گوید: «و او کسی است که در آسمان اله است و در زمین اله است». من پاسخش را ندانستم تا به حج رفتم و امام صادق علیه‌السلام را از آن آگاه ساختم و امام فرمود: این سخن زندیقی خبیث است! هرگاه به سوی او بازگشتی، به او بگو نام تو در کوفه چیست؟ او می‌گوید: فلان. بگو نام تو در بصره چیست؟ او می‌گوید: فلان و تو بگو پروردگار ما نیز به اینگونه هم در آسمان اله نامیده می‌شود و هم در زمین و هم در دریا. او در همه مکانها اله نامیده می‌شود. هشام گوید: باز گشتم، نزد ابوشاکر رفتم و آگاهش ساختم. او گفت: این پاسخ از حجاز به اینجا رسیده است. [۴۴۴]. در این مناظره امام با بهره‌گیری از کلام خصم، راه هر گونه مناقشه‌ای را بسته و او را به عجز می‌کشاند.

قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر

امام صادق علیه‌السلام در برابر شبهاتی که زنداقه ایجاد می‌کردند، به جای بحث و [صفحه ۲۳۴] استدلال‌های پیچیده، با طرح سؤالاتی ساده و بیدار کننده، مخاطب را به عجز می‌کشاند و این همان چیزی است که در شیوه مناظرات حضرت ابراهیم علیه‌السلام در برخورد با نمرود مشاهده شد. ۱. گاهی خود حضرت ابتدا از افراد سؤال می‌کرد. هر کس ادعایی داشت، با سؤالاتی که از او

می‌پرسید، آنها را متقاعد می‌کرد، به جهل خودشان آگاهشان می‌نمود، و آنها را آماده شنیدن حقیقت می‌ساخت؛ یعنی از مرحله‌ی انکار به مرحله‌ی شک رسیده و در این زمان آنها آماده شنیدن حقایق و در نتیجه پذیرفتن آن می‌شدند. گاهی حضرت در مورد مسئولیت‌هایی که بر عهده افراد بود، سؤال می‌کردند تا خود افراد متوجه شوند که طبق کتاب، سنت و سیره‌ی ائمه عمل نمی‌کنند. مثلاً در برخورد با ابن ابی لیلی که از زنداقه‌ی متکلم بود و سمت قضاوت را در حکومت بنی عباس بر عهده داشت، این گونه عمل کرد. [۴۴۵]. ۲. گاهی خود حضرت از افراد که به قصد مناظره به حضورش می‌رسیدند، سؤالاتی را می‌پرسید تا آنها که منکر هستند، بعد از آگاهی یافتن، به مرحله‌ی شک و بعد از آن به مرحله‌ی آمادگی شنیدن حرف حق برسند. مانند مناظره‌ی مرد شامی که به قصد مناظره به خدمت حضرت رسیده بود. [۴۴۶]. ۳. گاهی نیز حضرت از شخصی که به نزد او می‌آمد و سؤالاتی داشت، پرسش‌هایی را می‌پرسید تا با توجه به پاسخ فرد و ادعایش، وی را مجاب نماید و عقاید حقه را اثبات کند. در همین باره از هشام بن حکم روایت شده که ابن ابی العوجاء به [صفحه ۲۳۵] خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید و امام از او پرسید آیا تو مصنوعی؟ او نیز در پاسخ گفت: من مصنوع نیستم. حضرت از او می‌پرسد؟ اگر مصنوع نیستی، پس چه هستی و اگر مصنوع بودی چگونه بودی؟ [۴۴۷]. ۴. امام گاهی با سؤالاتی که از افراد می‌پرسیدند، آنها را متوجه عقاید توحیدی می‌کردند. به طور نمونه وقتی زندیقی که از مصر به قصد مناظره با حضرت روانه مدینه شده بود و بعد از با خبر شدن از این که حضرت در مکه است به آنچه رفته و در هنگام طواف با امام برخورد کرد و به او سلام کرد، حضرت از او پرسید نام تو چیست؟ گفت: عبدالملک. آن حضرت فرمود: کنیهات چیست؟ پاسخ داد: ابو عبدالله. امام فرمودند: کدام ملک است که تو بنده‌ی آن هستی؟ آیا از پادشاهان آسمان است یا زمین و نیز پسر بنده‌ی خدای آسمان است یا بنده‌ی خدای زمین؟ زندیق چون حرفی برای گفتن نداشت، ساکت شد. در این زمان چون حضرت او را ساکت دید، به او گفت که بعد از طواف به نزدش برود تا به سؤالاتش پاسخ گوید. بعد از این که وی دوباره به خدمت امام رسید، حضرت باز از او سؤالاتی می‌پرسد و او را به جهل خودش آگاه می‌کند. حضرت در ضمن بحث و گفت و گو با وی، ظن و گمان را نفی می‌کند و می‌فرماید ظن عجز ظاهر و آشکار است، مادامی که امری معین نباشد. [۴۴۸].

تذکر دادن به امور ملموس در زندگی

از هشام بن سالم روایت شده که گفت: به امام صادق گفته شد: پروردگارت را به چه شناختی؟ حضرت فرمود: به فسخ تصمیم‌ها و نقض [صفحه ۲۳۶] اراده‌ها؛ تصمیم گرفتم آن را بر هم زد، اراده کردم آن را گسست. [۴۴۹]. امام صادق علیه‌السلام در این پرسش و پاسخ با تذکر دادن به امور ملموس در زندگی انسان، بر ربوبیت «الله» و حضور تدبیر الهی در حیات بشر استدلال کرده است.

برخورد کوبنده

۱. امام صادق با ابن ابی لیلی که گفته شده بود قاضی مسلمانان است، برخورد تنیدی داشت، به طوری که وقتی حضرت از او می‌پرسد که به چه چیز در بین مردم حکم می‌کنی؟ وی در پاسخ می‌گوید: با آنچه از رسول خدا و ابوبکر و عمر به من رسیده است. حضرت می‌فرماید: آیا رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مورد حضرت علی علیه‌السلام نفرموده که: أفضاکم علی؟ وی می‌گوید: بله، این حدیث بین مردم مشهور است. حضرت می‌فرماید: اگر تو را به خدمت رسول خدا ببرند و از تو بپرسند که چرا به غیر حکم علی مرتضی حکم می‌کنی، چه خواهی کرد؟ راوی می‌گوید: رنگ ابن ابی لیلی بعد از استماع این کلام حضرت زرد شد. وی از حضرت می‌خواهد که در آن مورد سخنی با او نگوید و من هم در آن مورد سخنی نمی‌گویم. [۴۵۰]. ۲. از حسن بن محبوب روایت شده که از سماعه شنیدم، ابوحنیفه به خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید و پرسید مسافت میان شرق و غرب چه مقدار است؟ حضرت پاسخ دادند: مسافت میان مشرق و مغرب، سیر یک روزه [صفحه ۲۳۷] آفتاب است، بلکه کمتر از آن. وی

گفت: این امری بس عظیم و عجیب است. حضرت فرمودند: ای عاجز، این آفتاب از مشرق طلوع می کند و در مغرب غروب می نماید. [۴۵۱]. ۳. احمد بن عمرو بن المقدم الرازی می گوید: مگسی بر منصور نشست، منصور آن را پراند. مگس مجدداً بر منصور نشست و او دوباره آن را پراند تا این که منصور به تنگ آمد. ناگهان امام صادق وارد مجلس شد، منصور از امام سؤال کرد خداوند مگس را برای چه خلق کرده است؟ امام پاسخ داد: تا ستمگران را ذلیل کند. [۴۵۲]. اعتقاد به غایب بودن خداوند ۴. ابن ابی العوجاء که به غایب بودن خداوند اعتقاد داشت، حضرت در پاسخ با او برخورد تندی کرد که وای بر تو! چگونه خداوند متعال غایب است در صورتی که با خلق خود حاضر و شاهد است و به بندگان خود از رگ گردن هم نزدیک تر است.

رد قیاس و رأی (با استناد به آیه قرآن و احادیث)

پس از آنکه اسلام گسترش یافت، گروههای مختلف و به تبع آن افکار و پیچیدگی هایی در اذهان به وجود آمد که از نصوص رسیده راه حلی برای آن وجود نداشت. لذا به ناچار به غیر از کتاب و سنت به دلایل و وسایل دیگری از قبیل استحسان و قیاس و انواع ادله ای اجتهادی رجوع می کردند. این امر باعث شد که ذوق و اخلاقیات شخصی نیز وارد قانونگذاری شود. از این رو در عصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام فعالیت هایی آغاز شد و [صفحه ۲۳۸] مکاتبی که به «رأی» و گاهی «قیاس و استحسان» تکیه داشتند، توسعه و گسترش یافت. این جریانها با خط مرجعیت اهل بیت علیهم السلام، اختلاف داشت و در این راستا اهل بیت عهده دار پاسخ گویی به ادعاهای آنان شدند و با پاسخ گویی به این خطوط فکری، خصوصیات و ویژگی های مذهبشان را که دارای مرکزیت و قدرت است، تأیید کردند. ابوحنیفه و پیروان مکتب او چندین قاعده را برای استخراج احکام، به نامهای قیاس، استحسان و مصالح مرسله، تعیین نمودند که حقیقت آنها عمل کردن به رأی انسان است. آنان این قاعده ها را مانند کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدرک احکام قرار می دادند و آن کسی که احکام را استخراج می کرد «مجتهد» و کار او را «اجتهاد» می نامیدند. شایسته است یادآور شویم که در مکتب خلفا اجتهاد با عمل کردن به رأی خود در مقابل احکامی که در کتاب خدا و سنت پیامبر آمده، از زمان صحابه و سه خلیفه اول بنیان گذاری شد. [۴۵۳]. در این قسمت به عنوان نمونه به چند مناظره که در آن، حضرت قیاس و استحسان را رد کرده اند، اشاره می شود. ۱. ابن جمیع می گوید: به نزد جعفر بن محمد علیه السلام رفتم. ابن ابی لیلی و ابوحنیفه نیز با من بودند. او به ابن ابی لیلی گفت: این مرد کیست؟ جواب داد: او مردی است که در دین بینا و با نفوذ است. امام فرمود: شاید به رأی خود قیاس می کند؟ سپس رو به ابوحنیفه کرد و فرمود: ای نعمان، پدرم از جدم روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نخستین کسی که امر دین را به رأی خود قیاس کرد، ابلیس بود و خداوند متعال هر کس را که به رأی [صفحه ۲۳۹] خود در دین قیاس نماید، در روز قیامت با ابلیس قرین می سازد؛ زیرا او شیطان را از طریق قیاس پیروی کرده است». سپس امام جعفر صادق آن گونه که در روایت ابن شبرمه آمده است از ابوحنیفه می پرسد می توانی بدنت را قیاس کنی؟ ابوحنیفه گفت: نه. حضرت فرمودند: پس می دانی که خداوند شوری در دو چشم، تلخی در گوش ها، خنکی در بینی و عذوبت در لبها را برای چه آفریده است؟ ابوحنیفه گفت: نه، نمی دانم. امام صادق فرمودند: خداوند متعال به فضل خود بر فرزندان آدم چشمها را به صورت پیه آفریده و نمک و شوری را در آن دو قرار داد تا پیه، دیده را نبندد، و تلخی را در گوشها قرار داده تا حشرات و حیوانات در گوش نروند که از مغز آن بخورند، و آب را در بینی قرار داده تا نفس را بالا و پایین ببرد و رایحه ی نیکو را بیابد، و عذوبت و گوارایی را در لبها گذاشته تا انسان، لذت طعام و نوشیدنی خود را درک کند. سپس از ابوحنیفه در مورد کلمه ای که اولش شرک و آخرش ایمان است پرسید و او در پاسخ گفت: نمی دانم. حضرت فرمود: «لا اله الا الله». سپس فرمود: کدام یک نزد خداوند تعالی عظیم تر است قتل یا زنا؟ ابوحنیفه پاسخ داد: قتل نفس. امام فرمود: خداوند متعال در مورد قتل دو شاهد قرار داد و در زنا جز به چهار شاهد راضی نمی شود. سپس فرمودند: شاهد در زنا، به دو نفر شهادت می دهد و در قتل نفس بر یک نفر؛ چرا که

قتل یک عمل است و زنا دو عمل. این نبرد که اهل بیت وارد آن شدند، از شدت تأثیر اهل رأی کاست. آنها بر ضد اهل رأی ایستادگی کردند و در این راه به شعار معروفشان [صفحه ۲۴۰] تمسک می‌جستند که «همانا دین خدا با عقول سنجیده نمی‌شود». ۲. در روایت دیگری آمده است که وقتی ابوحنیفه به خدمت امام صادق رسید، امام از او پرسید: ای ابوحنیفه، به من خبر رسیده که تو قیاس می‌کنی و اساس کار تو در احکام شرع رسول الله، به قیاس است؟ وی می‌گوید: بله. حضرت نیز او را از این کار نهی می‌کند و می‌فرماید اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود. این روایت از عیسی بن عبدالله القرشی روایت شده است. [۴۵۴].

محسوس نمودن امور معقول

سید مرتضی می‌نویسد که جعد بن درهم مقداری گل و لای را در شیشه‌ای ریخت و سپس کرم و پشه تولید شد. او به اطرافیانش گفت: من خودم این موجودات را آفریده‌ام زیرا من سبب خلقت آنها شده‌ام. این خبر به امام صادق علیه‌السلام رسید. امام فرمود: اگر تو خالق آنها هستی، بگو بدانم چند کرم و چند پشه خلق نموده‌ای؟ و از آنها چه تعداد نر و چه تعداد ماه است؟ و وزن هر یک چقدر است؟ [۴۵۵]. این زندیق هم از پاسخ دادن به امام عاجز ماند و ادعایش به این ترتیب باطل شد.

هدایت تدریجی از راه جدل، خطابه و برهان

اشاره

هشام بن حکم گوید: در مصر زندیقی بود که درباره امام صادق علیه‌السلام چیزهایی شنیده بود. به مدینه آمد تا با آن حضرت مناظره کند. در مدینه [صفحه ۲۴۱] حضرت را ندید، به او گفتند به مکه رفته است. او هم به مکه رفت تا امام را ببیند. هشام گوید: ما به همراه امام در حال طواف بودیم که آن زندیق به ما برخورد کرد. در همان حال طواف شانه به شانه حضرت زد. امام به او فرمود: نامت چیست؟ گفت: نامم عبدالملک است. فرمود: کنیه‌ات چیست؟ گفت: ابو عبدالله. امام فرمود: این ملکی که تو بنده او هستی از ملوک زمین است یا از ملوک آسمان؟ و پسرت بنده خدای آسمان است یا خدای زمین؟ سپس امام صادق به او فرمود: چون از طواف فارغ شدم نزد من بیا. هشام گوید: پس از طواف، آن زندیق به حضور امام صادق رسید و جلوی آن حضرت نشست و ما هم گرد آن حضرت بودیم. [۴۵۶]. فیض کاشانی در کتاب «وافی» می‌گوید که استاد ما «صدر المحققین» فرموده است: «امام صادق علیه‌السلام به منظور هدایت تدریجی در این مناظره راه‌های سه گانه استدلال (جدل، خطابه و برهان) را پیموده و مطابق دستور خداوند در قرآن «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن» [۴۵۷] رفتار نموده است.

جدال احسن

امام صادق علیه‌السلام اول از راه مجادله به وجه احسن فرمود: نامت چیست؟ کنیه‌ات چیست؟ وجه مجادله در این گفت و گو این است که اسم باید با مسمی مطابقت داشته باشد. [صفحه ۲۴۲]

خطابه

سپس از راه خطابه با این جمله استدلال می‌کند که آیا می‌دانی زمین و آسمان زیر و زبری دارند؟ تا آنجا که می‌فرماید: آیا خردمند به خود اجازه می‌دهد چیزی را که نمی‌داند و نمی‌شناسد انکار نماید. منظور از این بیان آن است که خصم را از مقام انکار خارج ساخت و به مرحله شک و تردید آورد، تا آماده قبول حق گردد. خلاصه‌ی استدلال این است که تو برای این که آفریننده

جهان را ندیده‌ای، او را انکار می‌کنی و اگر دیده بودی، انکار نمی‌کردی. مگر تو بر تمام جهان احاطه‌ی کامل داری و تمام عوالم را دیده‌ای؟ شاید خدا در مقام و موضعی که تو ندیده‌ای، وجود داشته باشد. این که می‌گویی گمان می‌کنم در ماورای آسمانها نباشد، دلیل عجز توست. چون به نبود خداوند یقین نداری، و اگر قادر به تحصیل یقین بودی، این طور تعبیر نمی‌کردی، و عاقل چیزی را که دلیلی بر نفی آن ندارد، انکار نمی‌کند. در نتیجه آن زندیق فهمید که برای انسان خردمند زشت است که بدون دلیل قاطع چیزی را انکار کند. بنابراین اقرار نمود که من در وجود خدا شک و تردید دارم؛ ممکن است وجود داشته باشد و ممکن است وجود نداشته باشد.

برهان

تقریر برهان نیز به این صورت است که حرکت یکنواخت آفتاب و ماه، و آمد و شد یکنواخت شب و روز، دلیل اضطراب آنها و مسخر بودنشان توسط نیروی دیگری است؛ زیرا اگر به اختیار خود حرکت می‌کردند. [صفحه ۲۴۳] حرکت شان یکنواخت و به یک جهت نبود. بدیهی است چنانکه حرکت از مشرق به مغرب ممکن است، عکس آن یعنی حرکت از مغرب به مشرق هم ممکن است، و انتخاب این جهت یعنی حرکت از مشرق به مغرب، اگر با رعایت مصلحت باشد، معلوم می‌شود که محرک آنها نیروی با ادراک و اراده‌ای است که ما آن را خدا می‌نامیم و اگر شما او را دهر بنامید، واقعیت و حقیقت منقلب نمی‌شود. اگر انتخاب این جهت بدون رعایت مصلحت باشد، ترجیح بلا مرجح لازم می‌آید و ترجیح بلا مرجح محال و استحاله‌ی آن اساس و پایه قانون علیت است. بیان کامل این برهان به این نحو است که هر چیزی که ذاتاً ممکن باشد، یعنی وقوع و عدم وقوع آن روا باشد، وقوعش نیازمند عامل مرجح می‌باشد. چون ترجیح بلا مرجح محال است و اگر فاعل امری بدون شعور و اراده باشد، وقوع امر ممکن از آن فاعل بر مجبور بودن او در آن امر دلالت می‌نماید؛ مگر این که فاعل دارای حکمت و ادراک باشد و حکمت هم عین ذاتش باشد و اگر طرف مقابل این فرض را قبول کند، خدا را قبول کرده است. [۴۵۸].

نمونه‌هایی از مناظرات

مناظره‌ی یکم (مناظره امام با زندیق مصری) امام: تو می‌دانی که زمین زیر و زبری دارد؟ گفت: آری. امام: زیر زمین رفته‌ای؟ [صفحه ۲۴۴] گفت: نه. امام: پس چه می‌دانی زیر زمین چیست؟ گفت: نمی‌دانم، ولی به گمانم که زیر زمین چیزی نیست. امام: ظن و گمان، اظهار درماندگی است، نسبت به چیزی که نتوانی یقین کنی. امام: به آسمان بالا رفته‌ای؟ زندیق: نه. امام: می‌دانی در آن چیست؟ زندیق: نمی‌دانم. امام: از تو عجب است که نه به مشرق رسیده‌ای و نه به مغرب، نه به زیر زمین فرو شده‌ای و نه به آسمان بالا-رفته‌ای و نه به آنجا گذر کرده‌ای تا بفهمی چه آفریده‌ای دارند در حالی که منکر هر چه در آن‌هاست، هستی. آیا خردمند چیزی را که نداند، منکر آن می‌شود؟ زندیق: هیچ کس جز تو با من این سخن را نگفته است. امام: پس تو در این شک داری، شاید که آن همان باشد و شاید هم نباشد. زندیق: شاید همین طور است. امام: ای مرد، کسی که نمی‌داند، بر کسی که می‌داند، دلیلی ندارد؛ ای برادر مصری، نادان که دلیلی ندارد. از طرف من این نکته را خوب بفهم که ما هرگز درباره خدا تردیدی نداریم، مگر نمی‌بینی خورشید و ماه و شب و روز غروب می‌کنند و بی اشتباه و کم و بیش بر می‌گردند؟ ناچار و مسخرند، جز مدار خود مکانی ندارند، اگر می‌توانستند می‌رفتند و [صفحه ۲۴۵] بر نمی‌گشتند. اگر ناچار نبودند، چرا شب، روز نمی‌شد و روز، شب نمی‌شد. ای برادر اهل مصر، به خدا قسم آن دو مسخر و ناچارند که به وضع خود ادامه دهند و آنکه آنها را مسخر و ناچار کرده است، از آنها محکم‌تر و حکیم‌تر و بزرگتر است. زندیق: درست می‌فرماید: امام: ای برادر مصری، به راستی آنچه را شما به آن گرویده‌اید و گمان می‌کنید که دهر است، اگر دهر است، آن گاه که مردم را از بین می‌برد، چرا آنها را بر نمی‌گرداند؟ اگر آنها را

بر می گردانند، چرا نمی برد؟ (یعنی چون دهر شعور و حکمت ندارد، اگر مؤثر باشد باید افعال صادره از او مختل باشد و به جای ایجاد، از بین ببرد و به جای از بین بردن، ایجاد کند؛ زیرا ترجیح بین آنها را نمی فهمد). ای برادر مصری، همه ناچارند. راستی چرا خداوند آسمان افراشته است و زمین را هموار و زیر پا نهاده است و چرا آسمان بر زمین نمی افتد و زمین بالای طبقات آسمان فرو نمی رود و به هم نمی چسبند و کسانی که در آنها هستند، به هم نمی چسبند؟ زندیق: خداوند پرورنده و سید و سرورشان، آنها را نگه داشته است. در پایان این مناظره آن زندیق به دست امام صادق علیه السلام مؤمن شد. آن تازه مسلمان به امام عرض کرد: مرا به شاگردی خود بپذیر. امام به هشام بن حکم فرمود: او را با خود ببر و به او تعلیم ده. هشام او را تعلیم داد. [۴۵۹]. [صفحه ۲۴۶] علامه مجلسی در توضیح این مناظره چنین می نویسد: در این حدیث امام صادق به طرز استادانه ای با این زندیق برخورد می کند و به آسانی او را درمان می کند. این زندیق دچار خودبینی و جهل مرکب بود و به این دلیل دریچه عقل خداشناسی او بسته شده بود، پایه خودبینی او تا آنجا بود که شهرت علمی امام صادق از مدینه او را ناراحت کرده بود و به راه افتاده که با طی مسافتهای دور و دراز، در برخورد و بحث علمی با امام صادق، پیروز گردد. وی وقتی در طواف به امام صادق می رسد، به آن حضرت شانه ای می زند! حضرت از عمل وی به دردش پی برد، هر چند امام خود حقایق نهفته را می داند. به این خاطر برای شکستن سد خودبینی و دریدن پرده ی سیاه و ستبر خودخواهی که دریچه تعقل او را بسته است، امام یک نیشتر عمیق به دل او می زند و بی درنگ از او می پرسد نام و کنیه ات چیست. عبدالملک نام دارد، «بنده پادشاه»؛ امام او را به این نکته متوجه می کند که شعور بی زبان خداشناسی، پدرت را به این اعتراف رهبری کرده که تو بنده هستی و خودت را هم مسخر کرده که تاکنون آن را پذیرفته و درصدد عوض کردن نامت بر نیامده ای، پس تواز ته دل معترفی که بنده ی ملکی هستی؛ این پادشاه زمینی است یا آسمانی؟ البته یک مغز مغرور به دانش، هرگز حاضر نیست بگوید من بنده فلاّن پادشاهم. اینجاست که دلش چنان می لرزد که پرده سیاه آن دریده می شود. وی برای این که عذر و بهانه بیاورد می گوید: این نام را پدرم گذارده و بخاطر احترام به او آن را عوض نکرده ام. به علاوه امام او را یادآور کنیه اش می کند که دلالت دارد بر این که [صفحه ۲۴۷] پسرش به نام عبدالله است. امام از نامی که او خود بر پسرش نهاده او را متوجه شعور بی زبان خودش می کند و پرده مانع تعقل او را می شکافد؛ این خود در حقیقت یک عمل جراحی روحی بسیار ماهرانه بود که امام انجام داد. در جلسه گفت و گوی بعدی، امام در آغاز سخن پرده غفلت و جهل او را کنار زد و فکر او را به زیر زمین و فراز آسمان برد، و به مشرق و مغرب کشانید تا از سستی و خمودی سالیان دراز درآید، و دل او به زیور شک و تردید که مبدأ کاوش و جستجو است، متوجه گردد. بزرگترین آفت روح انسانی، غفلت عمیق و عدم توجه است که گاهی با جهل مرکب و اعتقاد به باطل، توأم می شود و در این صورت بیماری روحی خطرناکی در شخص به وجود می آید. امام به خاطر این که روح این زندیق را به طور کامل معالجه نماید وارد تعلیمات اساسی شد و در درجه اول مقام استادی و دانش خود را به او تلقین کرد و فرمود: «ما درست می دانیم و درباره خدا هرگز شک و تردید نداریم». یکی از شرایط تأثیر تعلیمات، این است که استاد به گفته خود معتقد باشد و با قاطعیت و تصمیم، مطلب خود را به شاگردان بیاموزد تا به دل آنها بنشیند. استادی که خود نسبت به گفتارش تردید دارد و یا بدان عقیده ندارد، نمی تواند در روح و دل شاگرد تأثیر کند و او را معتقد سازد، و شاید عیب بزرگ تعلیمات عصر ما همین است که غالباً مبلغانی می خواهند به مردم عقیده و ایمان بیاموزند که خود از نظر وجدان درونی فاقد آن هستند. امام این شاگرد آماده را، سر کلاس برد و کتاب خلقت را برای او ورق [صفحه ۲۴۸] زد و فرمود: به چشم خود ببین و این سطور را مطالعه کن: ۱. گردش مرتب خورشید و ماه. ۲. پیدایش منظم و متعاقب شب و روز. در اینجا هم نظم کامل وجود دارد، هم نیروی قدرت و تسخیر و به خاطر این که نظم کامل درک می شود، نمی توان گفت به طور تصادفی انجام می پذیرد. زیرا طبیعت ماده، سکون و آرامش است پس ذات و ماهیت خود آفتاب، ماه، شب و روز هم نمی تواند علت این انتظام و گردش و رفت و آمد منظم باشد بلکه علتی دارد که اینها به ناچار این مسیر را طی می کنند و آن همان خداوند است. با همین درس ساده و مختصر، آن

زندیق حق را باور کرد و تصدیق نمود. [۴۶۰]. مناظره دوم احمد بن محسن میثمی گوید: پیش منصور. طیب بودم و او به من گزارش داد که یکی از رفقای من گفت: من و ابن ابی العوجاء و عبدالله بن مقفع در مسجدالحرام بودیم. ابن مقفع گفت: این خلق را می بینی، هیچ یک شایسته‌ی نام انسان نیستند، بلکه در شمار فرومایگان و چهارپایانند مگر آن شیخ که در یک سو نشسته است. ابن ابی العوجاء در حالی که به اشارت دست عبدالله بن مقفع، امام صادق جعفر بن محمد علیه‌السلام را که در گوشه‌ای نشسته بود می‌نگریست، گفت: از چه روی در میان جمع، تنها این شیخ را شایسته نام انسان می‌دانی؟ عبدالله بن مقفع پاسخ داد: زیرا آنچه از وی در دانش و فضیلت [صفحه ۲۴۹] دیده‌ام، در نزد دیگران نیست. عبدالکریم بن ابی العوجاء گفت: به ناچار، او را در آنچه گفתי باید بیازمایم. ابن مقفع گفت: زنه‌ار، این کار را مکن؛ زیرا بیم آن دارم که اگر با وی گفتگو آغاز کنی، اندیشه خویش تباه گردانی. «ابن ابی العوجاء» گفت: از تباهی اندیشه من بیم نداری، بلکه می‌ترسی در سخن بر وی چیره گردم و سستی رأی تو، از آن توصیف که درباره او کردی بر من آشکار شود. عبدالله بن مقفع به او گفت: حال که چنین گمان می‌کنی، برخیز و به نزد او برو، لیکن تا می‌توانی از لغزش خودداری کن و زبان خود را نگه دار و مهار از دست مده که تو را در بند کند. ابن ابی العوجاء به سوی امام صادق علیه‌السلام رفت و اندکی بعد نزد دوست خود ابن مقفع باز آمد و به او گفت: وای بر تو، ای پسر مقفع! او نه مردی از ابنای بشر است، بلکه اگر در این جهان موجودی روحانی باشد که هر گاه بخواهد، تجسم یابد و هر گاه مایل باشد چون روح مستور گردد، جز او نیست! به او گفت: چطور؟ گفت: من پیش او نشستم و چون حاضران همه رفتند، بی پرسش من سخن آغاز کرد و فرمود: اگر حقیقت همان است که اینان گویند و بی تردید حقیقت همان است که آنها می‌گویند (یعنی طواف کنندگان) آنها نجات یافته و شما هلاک می‌شوید و اگر حق این است که شما می‌گویید و مسلما چنین نیست، در [صفحه ۲۵۰] این صورت شما و آنها یکسانید. من گفتم: خدایت رحمت کناد، ما چه می‌گوییم و آنها چه می‌گویند؟ گفته ما و آنها یکی است. فرمود: چگونه گفته تو و گفته آنها یکی است با اینکه آنها معتقدند معادی دارند و ثواب و عقابی، و عقیده دارند که در آسمان‌ها معبودی است و آسمان‌ها آباد، و به وجود ساکنان خود معمورند. شما معتقدید که آسمان‌ها ویرانند و کسی در آنها نیست. گوید: من این فرصت را غنیمت دانستم و به او عرض کردم: اگر راست گویند که آسمان خدایی دارد، چه مانعی دارد که خود را بر خلق عیان کند و آنها را به پرستش خود بخواند تا دو شخص از آنها هم اختلافی نکنند؟ چرا خود در پرده شده است و رسولان را برای دعوت خلقش گسیل داشته؟ اگر به شخص خود قیام به دعوت می‌کرد، برای ایمان مردم به او مؤثرتر بود. فرمود: وای بر تو چطور موجودی نسبت به تو در پرده است با اینکه قدرت خود را در وجود شخص خودت به تو نشان داده است؟ پیدا شدی در حالی که چیزی نبود، بزرگ کرده با اینکه کوچک و خرد بودی، توانایت نموده پس از اینکه ناتوان بودی، بیمارارت کرده پس از تندرستی و تندرست کرده پس از بیماری، خشنودت کند پس از خشم و به خشم آرد پس از خشنودی، و ناراحتیت دهد پس از شادی و شادیت دهد پس از اندوه، مه‌رت دهد بعد از دشمنی و دشمنی پس از مهر، به تصمیم آرد پس از سستی و به سستی اندازدت پس از تصمیم، به تو رغبت بخشد پس از هراس و هراس پس از رغبت، امیدت دهد پس از نومیدی و نومیدی [صفحه ۲۵۱] پس از امیدواری، آنچه در وهم و خیالت نیست به خاطرت آرد و آنچه در خاطر داری محو کند. وی گوید: قدرت نمایی‌های خدا را که در وجود خود من بود پی در پی برشمرد و من نتوانستم جوابی بدهم تا آنجا که معتقد شدم در این گفتگویی که میان ما جاری است محققا او پیروز است و حق با اوست. گوید: ابن ابی العوجاء روز دیگر به حضور امام صادق علیه‌السلام رفت و خاموش نشست و سخنی نگفت. امام به او فرمود: گویا آمده‌ای که قسمتی از گفتگویی که داشتیم را اعاده کنی؟ عرض کرد: یابن رسول الله مقصودم همین است. امام فرمود: چه بسیار شگفت آور است که تو خدا را منکری و مرا پسر رسول خدا می‌خوانی؟ وی گفت: این طبق عادت بود نه عقیده. امام فرمود: چه چیز مانع سخن گفتن توست؟ عرض کرد: از جلال و هیبت شما زبانم یارای سخن گفتن ندارد. من همه دانشمندان را دیده‌ام، با همه متکلمان بحث کرده‌ام، هرگز هیبتی چنین در دلم نیفتاده است! امام فرمود: آری چنین

است من در پرستش را به روی تو می گشایم؛ توجه کن. سپس به او فرمود: آیا تو را ساخته اند یا موجودی غیر مصنوع هستی؟ گفت: من ساخته شده نیستم. امام فرمود: برای من شرح بده اگر ساخته و مصنوع آفریننده ای بودی، چه وصفی داشتی؟ [صفحه ۲۵۲] عبدالکریم مدتی ساکت شد و پاسخی نداشت و با چوبی که پیشش بود بازی کرده و می گفت: دراز و پهن و عمیق و کوتاه و متحرک و ساکن است، همه اینها صفت آفریده هاست! امام فرمود: در صورتی که تو صفت مصنوعات را جز اینها ندانی، باید خود را ساخته شده و مصنوع بدانی؛ زیرا در خودت این امور را درک می کنی. عبدالکریم گفت: از من سؤال کردی که هیچ کس پیش از تو از من نپرسیده است و بعد از تو هم مانند آن را از من نمی پرسند. امام فرمود: فرض کن می دانی کسی پیش از این از تو نپرسیده است. از کجا می دانی که بعد از این هم نخواهند پرسید؟ به علاوه، ای عبدالکریم تو گفتار خود را نقض کردی؛ زیرا تو معتقدی که همه چیز از نخست با هم برابرند، چطور در اشیا تقدیم و تأخیر قائل شدی؟ سپس امام فرمود: ای عبدالکریم، توضیح بیشتری به تو بدهم. بگو اگر یک کیسه جواهر داری و کسی به تو گوید در این کیسه سکه طلا هم هست و تو جواب بدهی که نیست و بگوید آن دینار غیر موجود را برایم توصیف کن و تو وصف آن را ندانی، آیا درست است که تو ندانسته بگویی در میان کیسه اشرفی نیست؟ گفت: نه. امام فرمود: سراسر جهان، بزرگ تر و درازتر و پهن تر از یک کیسه است. شاید در این جهان مصنوعی باشد که ساخته خداست، چون تو نمی توانی مصنوع را از غیر مصنوع تشخیص بدهی. ابن ابی العوجا در دادن پاسخ عاجز ماند و بعضی از یارانش به اسلام گرویدند و بعضی با او ماندند. [صفحه ۲۵۳] روز سوم خدمت امام آمد و عرض کرد: می خواهم سؤالی از شما پرسم. امام فرمود: از هر چه می خواهی پرس. گفت: دلیل حدوث اجسام چیست؟ فرمود: من هیچ جسم کوچک و بزرگی را در این جهان درک نمی کنم جز اینکه در صورتی که مانند آن، به آن پیوندند، بزرگتر می شود و حقیقت شخصیت خود را تغییر می دهد. این موضوع زوال و انتقال حالت اولی است و اگر جسم قدیم بود، زوال و تحولی نمی پذیرفت؛ زیرا چیزی که زوال پذیرد و دگرگون شود، شایسته است که پیدا شود و نابود گردد. وجودش پس از نبود عین حدوث است، بودنش در ازل عین نیستی اوست (زیرا فرض تحول شده و صورت جدید در ازل نبوده است) و هرگز صفت ازلیت و عدم حدوث و قدم، در یک چیز جمع نگردد. ابن ابی العوجا گفت: فرض کن از نظر جریان دو حالت کوچکی و بزرگی و فرض دو زمان چنانکه فرمودی و استدلال کردی حدوث اجسام را دانستی ولی اگر همه چیز به همان حال کوچکی می ماند، از چه راهی شما دلیل بر حدوث آن داشتی؟ امام فرمود: ۱. ما روی همین عالم موجود که خردها درشت می شوند، بحث و گفت و گو داریم و اگر آن را از میان برداریم و عالم دیگری که تو می گویی به جای آن بگذاریم، دلیل روشن تری است برای حدوث؛ زیرا بر حدوث عالم دلیلی بهتر و روشن تر از این نیست که ما آن را از ریشه برداریم و عالم دیگری به جای آن بگذاریم، ولی باز بر اساس فرض خودت به تو جواب می دهم. [صفحه ۲۵۴] ۲. اگر همه چیز این عالم جسمانی به حال کوچکی بماند، این فرض صحیح است که اگر بر هر خردی مثل و مانند آن افزوده شود، بزرگ تر خواهد شد. همین صحت امکان تغییر وضع، آن را از قدم بیرون می آورد. چنانکه تغییر و تحول آن را در حدوث داخل می کند. دنبال این سخن چیزی نداری ای عبدالکریم حرفت تمام شد. سپس عبدالکریم در ماند و رسوا شد. [۴۶۱]. در سال بعد ابن ابی العوجاء در حرم مکه به امام علیه السلام برخورد و یکی از شیعیان آن حضرت به وی عرض کرد: راستی آیا ابن ابی العوجاء راه مسلمانی در پیش گرفته است؟ امام علیه السلام فرمود: او کوردل تر از این است که مسلمان شود و چون چشمش به امام افتاد گفت: ای آقا و مولای من. امام به او فرمود: برای چه به اینجا آمدی؟ وی پاسخ داد: از روی عادت و همراهی روش و سنت کشور و برای تماشای جنون و دیوانگی این مردم که سرهایشان را می تراشند و سنگ می پرانند. امام فرمود: ای عبدالکریم، تو هنوز به سرکشی و گمراهی خود هستی؟ وی خواست شروع به سخن گفتن کند که امام فرمود: در حال حج جدال روا نیست و فرمود: اگر حقیقت آن است که تو می گویی ما و تو هر دو نجات می یابیم و اگر آنچه که ما به آن معتقدیم درست باشد، پس ما نجات یافته و تو هلاک می شوی. [صفحه ۲۵۵] عبدالکریم به همراهان خود رو کرد و گفت: قلبم سوزشی و دردی گرفت، مرا برگردانید.

[۴۶۲]. مناظره سوم عبدالله دیصانی از هشام بن حکم پرسید: آیا تو را پروردگاری است؟ هشام گفت: آری. دیصانی: تواناست؟ هشام: آری، قادر است و قاهر. دیصانی: می‌تواند دنیا را در یک تخم مرغ جای دهد به گونه‌ای که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه دنیا کوچک گردد؟ هشام: به من مهلت جواب بده. دیصانی: من تا یک سال به تو مهلت دادم. هشام به خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، عبدالله دیصانی مسئله‌ای را برایم طرح کرده که در آن به جز به شما و خدا؛ پناهی نیست. امام فرمود: از تو چه پرسیده؟ هشام سؤال دیصانی را بازگو کرد. امام: ای هشام حواس تو چند تا است؟ هشام: پنج تا. امام: کدام یک از آن‌ها از همه کوچک‌تر است؟ هشام: دیده‌ی من که همه چیز را می‌بیند. امام: اندازه مرکز دید چشم تو چه قدر است؟ هشام: به اندازه یک عدس یا کمتر از آن. [صفحه ۲۵۶] امام: به پیش روی و بالای سرت بنگر و به من بگو چه می‌بینی. هشام: آسمان و زمین و خانه‌ها و کاخها و بیابانها و کوهها و نهرها را می‌بینم. امام: آنکه قادر است آنچه را که تو می‌بینی در یک عدس یا کمتر از آن در آورد، قادر است همه دنیا را در یک تخم مرغ جای دهد به طوری که نه دنیا کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگ گردد. هشام به زمین افتاد و دست و سر و پای امام را بوسید و عرض کرد: مرا بس است یابن رسول الله. سپس به منزل خود بازگشت و فردای آن روز دیصانی به نزد او رفت و گفت: ای هشام آمدم سلامی بدهم، نیامده‌ام که پاسخ پرسش خود را بگیرم. هشام گفت: اگر به درخواست پاسخ خود هم آمده‌ای این جواب توست (و بیانات امام را به او گفت). دیصانی از منزل هشام بیرون آمد و به خانه امام صادق علیه‌السلام رفت و چون در محضر امام نشست عرض کرد: ای جعفر بن محمد، مرا به معبود راهنمایی کن. امام فرمود: نامت چیست؟ تا این جمله را شنید برخاست و بیرون رفت. یارانش به او گفتند: چرا نام خود را نگفتی؟ گفت: اگر به او می‌گفتم نامم عبدالله است، می‌گفت: این کیست که تو بنده او هستی؟ گفتند: به حضور او برگرد و بگو از پرسیدن نامت صرف نظر کند و تو را به معبود راهنمایی کند. [صفحه ۲۵۷] وی خدمت حضرت برگشت و گفت: ای جعفر بن محمد، از نامم می‌پرس و مرا به معبود راهنمایی کن. امام به او فرمود: بنشین، در این میان پسر بچه‌ای تخم مرغی در دست داشت با آن بازی می‌کرد، امام به آن پسرک گفت: این تخم مرغ را به من بده، پسرک نیز آن را به امام داد. امام فرمود: ای دیصانی، این تخم مرغ قلعه‌ای است در بسته، پوست ضخیمی دارد و زیر آن، پوست بسیار نازکی است و زیر آن پوست نازک، مایع طلایی است که روان است و ماده نقره‌ای رنگ ذوب شده. نه طلای روان به نقره آب شده می‌آمیزد و نه نقره آب شده به طلای روان، نه مصلحتی از درون آن برآید و از نیکی آن گزارش دهد و نه مفسده‌ی درونش رود و از تباهی آن خبر دهد، نمی‌توان دانست برای تولید نر آفریده شده است یا ماده. با این حال شکافته می‌شود و مانند طاووس‌های زیبا و رنگارنگ از آن بیرون می‌آید، آیا این را درک می‌کنی؟ راوی گوید: دیصانی مدتی سر به زیر افکند و سپس سر برداشت و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، گواهی می‌دهم که جز خدا شایسته پرستشی نیست، یکتاست و شریک ندارد، گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول اوست و تو به راستی امام و حجت بر خلقش هستی و من از راهی که می‌رفتم بازگشتم. [۴۶۳]. مناظره چهارم هشام بن حکم در ضمن حدیث زندیقی که خدمت امام صادق رسیده است نقل کرده است که: امام صادق علیه‌السلام در ضمن بیاناتش فرمود: اینکه تو می‌گویی دو مبدء وجود دارد، از این بیرون نیست که یا هر دو قدیمند و [صفحه ۲۵۸] توانا، و یا هر دو قدیمند و ضعیف، یا یکی تواناست و دیگری ناتوان. اگر هر دو توانایند، چرا هر کدام به دفع دیگری نپردازند و خود را در تدبیر جهان بی‌همتا نسازند؟ اگر بگویی یکی تواناست و دیگری ناتوان، ثابت شود که همان توانا خداست و آن ناتوان درمانده خدا نیست. اگر تو بگویی که آنها دو تا هستند، یا از هر جهت یگانه‌اند یا از هر جهت جدایند و بر هم امتیاز دارند. وقتی ملاحظه می‌کنی می‌بینی خلقت رشته منظمی دارد و گردون گردش یکنواختی و تدبیر یکسان است و شب و روز و خورشید و ماه را هم می‌بینی. درستی کار و تدبیر همان هم آهنگی جریان هستی دلالت دارند که مدبر یکی است. [۴۶۴]. باز هم اگر تو مدعی دو مبدء آفرینش گردی، بر تو لازم شود که میان آنها رخنه‌ای را معتقد شوی تا دو تا باشند. این رخنه خود مبدء قدیم سومی گردد، و باید به سه مبدء قدیم معتقد شوی و اگر به سه مبدء معتقد

شدی، لازم است دو رخنه میان این سه باشد و سه قدیم، پنج تا می شود و به همین تقریر شماره بالا می گیرد و تا از کثرت به لا نهایت رسد. هشام گوید: آن زندیق به پرسش خود ادامه داد و گفت: چه دلیلی بر وجود خدای یگانه است؟ امام علیه السلام فرمود: وجود افعال دلیل است که سازنده ای آنها را ساخته. تو چون به ساختمان محکمی که مصنوع است نگاه کنی می دانی که بنایی داشته اگرچه خود بنا را ندیده ای. زندیق: حقیقت آن خدای یگانه چیست؟ امام: چیزی است بر خلاف هر چیز دیگر که دیده ای و درک کرده ای. [صفحه ۲۵۹] گفته مرا به این برگردان که یک معنایی اثبات می کند و می فهماند که او چیزی است واجد حقیقت هستی جز اینکه جسم نیست، صورت نیست، محسوس نیست، قابل ستایش نیست، در حواس خمسہ نیاید، اوهام درکش نکنند، گذشت روزگارا از او نکاهد و گذشت زمانها او را دگرگون نسازد. [۴۶۵]. مرحوم مجلسی در کتاب مرآت العقول در شرح این خبر می گوید: حکما در اثبات نبوت برهانی دارند که مبتنی بر مقدماتی به این شرح است: الف. ما را آفریدگاری است توانا. ب. آفریدگار جسمانی و مادی نیست و برتر از این است که با چشم سر، یا یکی دیگر از حواس ظاهری ادراک و احساس شود. ج. آفریدگار حکیم است؛ یعنی به خیر و منفعت نظام جهان، دانا و به طرق صلاح مردم در زندگی و ادامه حیات آگاه است. د. مردم در معاش و معاد خود به مدیر و مدبری که کارهای آنان را اداره نموده و طریق زندگی دنیا و نجات از عذاب آخرت را به ایشان بیاموزد، نیازمند می باشند. به حکم ضرورت مقنن باید از نوع بشر باشد و ملک برای این معنی صلاحیت ندارد؛ چرا که قوای اکثر مردم قادر بر دیدن ملک نیست، مگر آنکه به صورت بشر متشکل شوند و فقط عده ی مخصوصی که انبیا هستند، به نیروی قدسی و روحانی می توانند ملک را ببینند، و بر فرض اینکه ملک به صورت بشر ظاهر شود و همه او را مشاهده کنند، امر بر مردم مشتبّه [صفحه ۲۶۰] می شود. از مقدمات بالا نتیجه گرفته می شود که: ۱. وجود پیغمبر و سفیر لازم است. ۲. سفیر باید انسان باشد. ۳. سفیر باید دارای مزیت و خصوصیتی باشد که دیگران فاقد آن باشند و آن مزیت همان معجزات و خارق عادات است. ۴. لازم است که سفیر، قوانینی را برای مردم به اذن و وحی خداوند تشریح کنند. مناظره پنجم از عیسی بن یونس روایت شده که ابن ابی العوجاء به خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: یا ابا عبدالله آیا به من اجازه سؤال کردن می دهی؟ حضرت فرمود: هر سؤالی که می خواهی بیان نما. ابن ابی العوجاء گفت: چقدر شما در این آستانه را می کوید و به این سنگ پناه می برید و این خانه ای که از خاک و سنگ ساخته شده را عبادت می کنید و در میان صفا و مروه به مانند شتر گریزان هروله می کنید! هر کس در این باره عاقلانه تفکر و تدبر نماید، متوجه می شود که بنیان گذار این افعال، حکیم مدبر و صاحب نظر نمی باشد. ای ابا عبدالله تو که بزرگ این گروه هستی و پدرت مؤسس آن، علت این کار را بیان نما؟ حضرت فرمودند: هر کس را که خداوند عزوجل گمراه گرداند و دلش را تاریک و از رحمت دور نماید، امر حق با نظرش موافق نیست و اصلاً آمادگی اطاعت از امر خداوند را ندارد و شیطان ولی او می شود و او را هلاک می گرداند. [صفحه ۲۶۱] حضرت باری تعالی از تمامی بندگان خواسته که این خانه را عبادت کنند و آنها را در انجام این کار مختار نموده است. خداوند این خانه را محل انبیا و قبله نمازگزاران و... قرار داده است؛ زیرا این خانه، عظمت و جلال خداوند متعال است و خداوند این خانه را قبل از گسترانیدن زمین، ایجاد نمود. ابن ابی العوجاء گفت: از الله یاد کردی، در حالی که او غایب است. امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: ای وای بر تو! چگونه خداوند تبارک و تعالی غایب باشد در حالی که همواره با مخلوقات خود حاضر است و شاهد آنهاست و از رگ گردن هم به آنها نزدیک تر و به اسرار آشکار و نهان آنها، آگاه است. ابن ابی العوجاء گفت: پس خداوند در همه ی مکان هاست. ای ابا عبدالله هرگاه خداوند در آسمان باشد، چگونه می تواند در زمین باشد و اگر در زمین باشد، چگونه می تواند در آسمان هم باشد؟ حضرت فرمود: آنچه تو توصیف کردی، صفت مخلوق است نه صفت خالق؛ زیرا وقتی مخلوق از یک مکان به مکان دیگری منتقل می شود، مکان اول از او خالی می گردد و از امور و حوادث مکان اول بی خبر می شود. اما هیچ مکانی از خدای عظیم الشان خالی نیست و به هیچ مکانی نزدیک تر از مکان دیگر نمی باشد. [۴۶۶]. [صفحه ۲۶۵]

نتیجه‌گیری

اشاره

عقاید اسلامی، همیشه مورد بحث و بررسی مسلمانان و پژوهشگران اسلام بوده و هست و با آنکه همه مسلمانان بر این که مرجع عقاید اسلام، قرآن و حدیث است اتفاق نظر دارند، در طول سالیان و قرون گذشته، دیدگاهها و آرای متفاوتی درباره‌ی عقاید اسلامی پدیدار گشته است که یکی از دلایل آن اختلاف در راه و روش بحث و بررسی و استنباط می‌باشد. راه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام چنان که از تعلیمات و آموزشهای آنها استنباط می‌شود، راه فطرت است. آنها برای مردم بیان داشته‌اند که فهم صحیح عقاید اسلام، بدون تطبیق و هماهنگی با فطرت انسان ممکن نیست. این بیانی است که ریشه در کتاب و سنت دارد. زیرا در قرآن کریم آمده است: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ [۴۶۷]. با سرشتی پاک به دین روی بیاور، این فطرت الهی است که مردمان را بر اساس آن آفریده است؟ در آفرینش الهی تغییری راه ندارد. این دین استوار است ولی اکثر مردم نمی‌دانند. [صفحه ۲۶۶] خداوند در این آیه اشاره نموده که بهترین راه رسیدن به معارف دینی، راه فطرت سلیم انسانی است، فطرتی که در جوامع فاسد و تربیت‌های بد هم دگرگون نمی‌شود و هوسها و درگیریه‌ها آن را محو و نابود نمی‌کند. علت این که بیشتر مردم نمی‌توانند حق و حقیقت را به درستی دریابند آن است که خودخواهی و عصبیت، نور فطرتشان را خاموش کرده و طغیان و سرکشی، میان آنان و راهیابی فطرتشان به حقایق و علوم واقعی الهی، فاصله ایجاد کرده است. این معنی در سنت پاک احمدی نیز مورد تأکید واقع شده و در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: کل مولود یولد علی الفطرة فأبواه الیهودانه و ینصرانه و یمجسانه [۴۶۸]. هر نوزادی بر فطرت پاک الهی به دنیا می‌آید و این پدر و مادر هستند که او را (با تربیت خود) یهودی و یا نصرانی و یا مجوس می‌کنند. راه فطرت به هیچ وجه با بهره‌گیری از عقل، نقل، شهود، اشراق، و روش علمی - تجربی مخالفتی ندارد. مهم آن است که این راه به هیچ یک از ابزارهای شناخت منحصر و محدود نیست، بلکه از هر یک از این ابزارها در جای خود برای هدایت استفاده می‌نماید. پیروان این مکتب قیاس و استحسان در عقیده را بی ارزش می‌دانند و نیز از ظن و گمان و اجتهادات شخصی در عقاید پرهیز کرده و از به کارگیری تعبیری که «بدعت» به شمار آمده‌اند، دوری می‌نمایند. از نظر آنها مناظره و مناقشه در عقاید اگر برای فهمیدن و فهماندن و همراه با [صفحه ۲۶۷] رعایت ادب و تقوا باشد، پسندیده است. بحث و مناظره هر گاه به مرز لجاجت و خودنمایی با سخنان زشت و خلیات سوء رسید، امری قبیح و ناپسند بوده و اجتناب از آن برای حفظ عقیده واجب است. [۴۶۹].

بررسی شیوه‌های انبیا

شیوه‌ی بحث و جدل و مناظره از شیوه‌های تبلیغی مشترک بین انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام می‌باشد. در این مورد مشترک نیز، نفس عمل مشترک است و در بعضی از موارد در نحوه‌ی اجرا، تفاوت‌هایی بین روشهای آنها مشاهده می‌شود. از جمله ویژگی‌های مناظرات انبیا علیهم‌السلام این بود که، در ابتدای مناظرات، قوم خود را به خود نسبت می‌دادند و آنها را با واژه «یا قوم؛ ای قوم من»، مورد مخاطب قرار می‌دادند. اینگونه خطاب‌ها باعث می‌شد مردم قوم، نسبت به نبی خود احساس نزدیکی کنند و بهتر به سخنان آنها گوش فرا دهند. از دیگر ویژگی‌های این مناظرات این است که انبیا در بحث و گفت و گوهای خود، با آرامش و نرمش خاص و گفتار آرام به مناظره با قوم می‌پرداختند. مثلاً هنگامی که در یکی از مناظره‌ها به حضرت نوح علیه‌السلام نسبت گمراهی دادند، در جواب آنها، تند و پرخاش نکرد و نگفت که خود شما گمراه هستید، بلکه خود را از این صفت مبرا دانست و گفت که من فرستاده‌ای از طرف خدا هستم و کسی که از طرف خدا فرستاده شده، هرگز گمراه نیست. [صفحه ۲۶۸] مسئله دیگر جوابهای

قاطعاً بود که انبیا به سؤالها و شبهه‌های مشرکان می‌دادند که به نمونه‌های مختلفی در این زمینه اشاره شد. همان طور که بیان شد، دعوت به توحید از اهداف مشترک همه انبیا علیهم‌السلام بوده که در راستای این دعوت، هرگونه شرک و دوگانه پرستی را نفی می‌کردند و آنها را از عذاب روز قیامت، که عذابی دردناک و عظیم است، انداز می‌دادند. همه انبیا در پاسخ به سؤالات و شبهات مردم، آنها را با استدلال‌های منطقی، قانع می‌نمودند و در مواردی نیز استدلال‌های باطل آنها را از این طریق رد می‌کردند. همچنین در بسیاری موارد با استفاده از مدعای خود افراد، ادعای آنها را باطل می‌نمودند که در تمام این مراحل با رعایت احترام و گفتار نرم این مأموریت الهی را به انجام رسانده و افراد را به توحید و یگانه پرستی دعوت می‌نمودند و در مواردی هم که اتمام حجت می‌کردند اگر ملحدان و مشرکان همچنان عناد می‌ورزیدند، از آنها براءت بسته و در بعضی موارد نیز آنها را نفرین می‌کردند. همان طور که بیان شد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز از این شیوه تبلیغی برای دعوت قوم به سوی اسلام استفاده می‌کرد. در نحوه اجرای پیامبر خصوصیات مثبت و امتیازات قابل توجهی به چشم می‌خورد. از جمله این که، آن حضرت از طرف خداوند به اجرای این شیوه مأمور شده و موظف بود که در مجادله، نیکوترین روش را در پیش بگیرد. مجادله و مناظره‌ای نیز که با نیکوترین روش اجرا می‌شود، مسلماً از تمام امتیازات و ویژگی‌های مثبت برخوردار است و به این دلیل می‌تواند تأثیر زیادی بر [صفحه ۲۶۹] جای بگذارد. مأموریتی را که خداوند به پیامبر می‌دهد، مسلماً بدون پشتوانه نیست و پشتوانه او عنایت الهی است. لذا می‌توان گفت که لطف و عنایت خدای متعال در مناظرات همراه و پشتیبان وی بوده و این امر باعث تأثیر پذیری بیشتر مردم از آن مناظره‌ها می‌شد. لذا پیامبر از متن آیه‌ای که او را مأمور به مجادله می‌کند به وظیفه خود کاملاً پی می‌برد که شیوه مجادله را باید در مورد چه کسانی به کار گیرد. امتیاز بزرگ دیگر مناظره‌های پیامبر اسلام، از جهت وجود قرآن در دستان پیامبر بود. قرآن از چند جهت در مناظره‌های پیامبر تأثیر داشت: اول این که محورهای مناظره با اهل کتاب و مشرکان را برای او مشخص می‌کرد و به پیامبر یاد می‌داد که از چه مسائل و مواردی در مناظره‌های خود استفاده کند. از جمله این که قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید با اهل کتاب با نیکوترین روشها مجادله کنید و به آنها بگویید که ما به چیزی که بر ما و شما نازل شده است، ایمان آورده‌ایم و خدای ما و شما یکی است و ما در مقابل او تسلیم هستیم. چنانکه مشخص است به پیامبر امر می‌شود که با اهل کتاب بر اساس موارد مشترکی که بین خود و آنها می‌یابد، مناظره کند. پاسخ‌های پیامبر به سؤالات و شبهه‌های مشرکان در جریان مناظره‌ها، به طور کلی از قرآن سرچشمه می‌گرفت. حال یا این پاسخها مستقیماً در قرآن ذکر شده بود و آیه یا آیاتی مخصوصاً در این جهت نازل می‌شد که از این دست نمونه‌های فراوانی در قرآن یافت می‌شود که به مواردی از آن نیز اشاره شد. و یا این که پیامبر با الهام از قرآن کریم به سؤالات آنها پاسخ [صفحه ۲۷۰] می‌داد. نتیجه سخن این است که شیوه بحث و جدل و مناظره یکی از شیوه‌های تبلیغی و دعوتی رسول خدا بود که آن حضرت در جهت دعوت عده‌ای از مشرکان و اهل کتاب به آن متوسل می‌شد و به وسیله حکمت‌هایی که از طریق وحی دریافت کرده بود، به استدلال‌ات و سؤالات باطل و گمراه کننده آنها پاسخ می‌داد.

راه اهل بیت، راه قرآن

اشاره

بنابراین می‌توان قرآن را به عنوان بزرگترین پشتوانه برای رسول خدا و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، به ویژه امام صادق در اجرای این شیوه تبلیغی دانست. همچنان که در سایر مراحل تبلیغ نیز بزرگترین و مهمترین نقشها را ایفا می‌کند. برتری مکتب اهل بیت در عقاید اسلامی هنگامی که با معلومات بدیهی و داده‌های یقینی با ارزش مقایسه گردد، تجلی بیشتری می‌یابد. در این قسمت به نمونه‌هایی از آن اشاره شود.

درباره‌ی توحید

مکتب اهل بیت علیهم السلام در توحید، تنزیه مطلق خداوند از هر گونه تشبیه و همانندی با مخلوقات بر اساس تعالیم قرآن است. چنانکه فرموده: لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر [۴۷۰]. هیچ چیز همانند او (خداوند) نیست و او شنوای بیناست. همچنین رؤیت خداوند با دیدگان را با الهام از قرآن کریم مردود می‌داند، چنانکه فرموده است: [صفحه ۲۷۱] لا تدركه الأبصار و هو یدرك الأبصار و هو اللطیف الخیر [۴۷۱]. چشم‌ها او را نمی‌بیند، ولی او دیدگان را در می‌یابد و او لطیف و آگاه است. و نیز توصیف خداوند به صفات مخلوقات از سوی آفریدگان را ناممکن می‌داند. و جعلوا لله شركاء الجن و خلقهم و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم سبحانه و تعالی عما یصفون [۴۷۲]. و برای خداوند شریکانی از جن قایل شده‌اند. حال آن که خداوند آنان را آفریده است و برای او از روی نادانی پسر و دختر قرار می‌دهند در حالی که خداوند از آنچه که آنها توصیف می‌کنند، منزّه و فراتر است. سبحان ربك رب العزة عما یصفون [۴۷۳]. منزّه است پروردگار تو، که پروردگار من و عزیز و شکست ناپذیر است از آنچه که توصیف می‌کنند.

درباره‌ی عدل

مکتب اهل بیت علیهم السلام هر گونه ظلم و ستم را از خدای متعال نفی کرده و ذات اقدس باری تعالی را عدل مطلق می‌داند. خداوند متعال می‌فرماید: ان الله لا یظلم مثقال ذره [۴۷۴]. همانا خداوند به اندازه‌ی ذره‌ای ستم نمی‌کند. ان الله لا یظلم الناس شیئا و لكن الناس أنفسهم یظلمون [۴۷۵]. خداوند بر مردم هیچ ستمی روا نمی‌دارد ولی این مردم هستند که به [صفحه ۲۷۲] خودشان ستم می‌کنند.

درباره‌ی نبوت

دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام درباره‌ی نبوت، قول به عصمت مطلق انبیا می‌باشد؛ زیرا خداوند متعال فرموده است: و ما کان لنبی أن یغل و من یغلل یأت بما غل يوم القيامة [۴۷۶]. هیچ پیامبری را شایسته نیست که خیانت روا دارد و هر کس خیانت کند روز قیامت آنچه را که در آن خیانت کرده با خود می‌آورد. قل انی أخاف ان عصیت ربی عذاب عظیم [۴۷۷]. ای پیامبر بگو من نیز، اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ بیمناکم. و لو تقول علینا بعض الأقاویل - لأخذنا منه بالیمین - ثم لقطعنا منه الوتین [۴۷۸]. اگر او (پیامبر) سخنی دروغ بر ما می‌بست - ما او را با قدرت می‌گرفتیم - سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم.

درباره‌ی امامت

مکتب اهل بیت علیهم السلام معتقد است که امامت به معنای نیابت از رسول اکرم در امور دنیا و دین است. همچنین امامت عهد و پیمانی الهی است که به غیر معصوم نمی‌رسد؛ زیرا خداوند متعال فرموده است: و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فأتاهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین [۴۷۹]. و هنگامی که پروردگار ابراهیم او را به گونه‌ای چند بیاموزد و او به [صفحه ۲۷۳] خوبی از عهده‌ی آنها برآمد، خداوند فرمود من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم! ابراهیم گفت: از دودمان من نیز (امامانی قرار ده) فرمود: عهد و پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد. [۴۸۰].

بررسی شیوه‌های امام صادق

از تحلیل و بررسی مناظرات امام صادق علیه السلام با گروههای مختلف که درباره‌ی عقاید اسلامی صورت گرفته بود، استنباط می‌شود که راه امام صادق همان راه قرآن است و روش امام صادق در مناظرات کلامی مانند اهل بیت علیهم السلام راهی میانه است، همان طور که قبلاً نیز بیان شد، حضرت با پیروی از کتاب خدا جدال را دو گونه می‌دانند: ۱. جدال احسن و نیکو ۲. جدال غیر احسن امام صادق علیه السلام اساس مناظرات خود را نیز بر همین پایه نهادند. وی علاوه بر نشر علوم در مدینه بارها حلقه‌ی درس خود را به کوفه نیز منتقل می‌کرد که به مانند قلعه و دژی مستحکم برای ظهور و انتشار تشیع بود، حضرت درسها را در مسجد کوفه، در زاویه‌ای که هم اکنون مقام امام صادق نامیده می‌شود، القاء می‌کردند و از احوال روات هم معلوم می‌شود که بیشتر آنها اهل کوفه بودند. [۴۸۱]. اسد حیدر در کتاب الامام الصادق والمذاهب الاربعه چنین می‌گوید: [۴۸۲]. امام صادق، علیه اهل باطل قیام کرد و با فلاسفه، دهریون و نیز اهل کلام و جدل، که سعی در ایجاد فساد و انحراف در اعتقادات مردم را داشتند، [صفحه ۲۷۴] مباحثه و مناظره نمود و با نور حکمتش سخنان و سفسطه‌های باطل و فاسد آنها را باطل نمود. امام صادق دیدگان و گوشه‌هایش را بر وقایع و قضایایی که در آن عصر و زمان اتفاق می‌افتاد نیست، بلکه آنها را کاملاً شناخت تا با آنها برخورد نماید. در غیر این صورت اگر امام در مقابل این مسائل سکوت می‌کردند، چگونه نحوه‌ی مواجهه با گروههای مختلف دشمنان را متوجه می‌شدیم. امام صادق نسبت به فلسفه و راه و روش فلاسفه علم کامل داشت. وی در رد شبهات، مرجع زمانش بود و در این مسئله هم شایسته‌ترین فرد بود. این امر نیز به دلیل احاطه کامل ایشان به علم بود، چرا که او افق وسیعی در معرفت و شناخت داشت و هیچ یک از علمای عصرش چنین ویژگی را نداشتند. بنابراین با مسائلی که در آن زمان علیه اسلام مطرح می‌کردند، چنین مقابله نمودند که: ۱. امام صادق علیه السلام به رد دشمنی و نیز پاسخ گویی به احتجاجات گروههای مختلف اکتفا نکرد، بلکه سعی نمود تعداد افرادی را در مقابله با آنها، در زمانها و مکانهای دیگر، تربیت و تعلیم نمایند. ۲. امام صادق به غلات اجازه نمی‌داد در مورد او و اهل بیت علیهم السلام چیزی بگویند که در آنها وجود ندارد. در مقابل آنها با جدیت می‌ایستاد، آنها را لعن و تکفیر می‌نمود و از آنها تبری می‌جست. ۳. امام صادق اصحاب و راویان خود را از انفصام بین قول و عمل و عقیده و سلوک بر حذر می‌داشت و آنها را نصیحت می‌کرد که مردم را با رفتارشان آموزش دهید نه با مواعظ و ارشادات. بنابراین آنچه از سیره امام صادق نتیجه گرفته می‌شود به قرار زیر [صفحه ۲۷۵] است. ۱. ضرورت اطلاع از مشکلات عصر و ضرورت رجوع به قرآن و سنت در مواجهه با آن مشکلات و نیز ایجاد راه حل‌هایی که در ضمن آن شریعت و نیز مردم حفظ شوند. ۲. تکیه بر تربیت اسلامی و مواجهه با انحرافات و شبهات جدید که در اثر تفکرات انحرافی غلط روی می‌دهد. ۳. سعی و تلاش در تربیت مبلغین علیه این افکار و در مرحله بعد، نقد این تفکرات. ۴. پالایش نقطه نظرات و افکار خود از تمام مظاهر غلو. این موارد تنها زمانی امکان پذیر است که مسلمان و به ویژه رهبران آنها، از علما و اندیشمندان، نسبت به مسئولیت و وظیفه‌ی عمیقی که در مقابل آینده امت دارند، احساس مسئولیت نمایند. ۵. امام صادق علیه السلام در مناظرات و بحث‌هایش، برای اثبات وجود خدا از طرق مختلف افراد را به توحید دعوت می‌نمود. به این صورت که فطرت‌های توحیدی آنها را بیدار می‌کرد و به آیات و نشانه‌های پروردگار، استدلال می‌نمود. ۶. امام صادق نیز همانند قرآن با استدلال‌های ساده عملی و محسوس و به دور از پیچیدگی‌های کلامی و فلسفی، انسانها را به تفکر وادار می‌داشتند و در این راستا از نزدیک‌ترین امور محسوس، برای پیمودن کوتاه‌ترین راه رسیدن به مقصود بهره می‌جست. به همین جهت پاسخهای امام صادق حیرت آور و غیر قابل مناقشه بود. ۷. امام صادق برای این که مطلب را به ذهن نزدیک‌تر کند، مثال می‌زدند و یا با طرح سؤال، مخاطب را به اعتراف می‌کشاندند و گاهی نیز [صفحه ۲۷۶] به آثار و عواقب منفی آن اعتقاد باطل اشاره می‌کردند تا اگر مخاطب قابل هدایت است در قلب او اثر گذارد و اگر اهل عناد و لجاج است، او را به سکوت وادار نماید. بنابراین می‌توان از روش قرآن و معصومین علیهم السلام به عنوان شیوه واحدی نام برد. با بررسی‌های انجام شده درباره روش‌های مناظرات انبیا و امام صادق، می‌توان به ویژگی‌های زیر اشاره نمود: ۱. احتجاجات برگزیدگان الهی از آدم تا خاتم صلی الله علیه و

آله و سلم در قرآن نمودار گشته و بارها تکرار می گردد تا حجت بر همگان در تمام اعصار به اتمام برسد. ۲. چون به کلام امام صادق در مناظراتش نگاه می شود، وحدت شیوه و روش در ساده گوئی و کاربرد محسوسات و بهره جستن از سایر شیوه ها، در خلال بحث و گفت و گوها برای هدایت انسان ها درک می شود. ۳. به گواهی تاریخ، دعوت انبیا و اولیای الهی از دیر زمان عمیقترین آثار را در شخصیت، رفتار و زندگی انسانها و جوامع بشری بر جای نهاده است. ۴. پاسخ های انبیا و امام صادق علیهم السلام در مناظراتشان، برای همگان قابل فهم است؛ زیرا آنان از استدلال های پیچیده فلسفی و کلامی استفاده نمی کردند. ۵. با وجدان مخاطب سخن می گفتند و وجدانهای خفته آنها را بیدار می کردند. به طوری که با یادآوری دانسته ها و معلومات، موجب بیداری از غفلت آنها می شدند؛ یعنی هدف آنها این نبود که به اقناع کردن طرف مقابل بسنده کنند، بلکه در صدد اثر گذاشتن در قلب مخاطب بودند. به طوری که آنها را وادار به اندیشیدن و تفکر کرده تا هدایت شوند. در [صفحه ۲۷۷] بسیاری از موارد نیز طرف مقابل اگر عنادی نداشت، هدایت می شد. در پایان یادآوری می شود که دین قیم اسلام مبتنی بر کتاب و سنت است که منشأ علوم و معارف اسلامی، عقاید و اخلاقیات، عرفان و تفسیر و کلام و... می باشند. بنابراین، این دو ثقل گرانبه، تا قیامت توأم، تفرق ناپذیر، عروۃ الوثقیای ایمان و هدایت و ایمنی بخش از کفر و ضلالتند؛ زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا أبدا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. از این رو پس از قرآن کریم، هیچ چیز در میان مسلمانان همچون سنت نبوی و سیره اهل بیت نبوت مورد اهتمام و عنایت نبوده است؛ چرا که اخبار و احادیث صادر شده از این معادن علم و هب و حکمت و حیانی، ملاک و مرجع عقیده و عمل مسلمانان است. لذا راه سعادت و کامروایی معنوی در پیروی از قرآن و عترت منحصر بوده و گان زدن در راههای دیگر، گمراهی و یا به بیراهه رفتن است و تمسک به این دو منبع بیکران، وظیفه هر مسلمان است و نخستین گام برای این تمسک، آگاهی از محتوای این دو گنجینه ی گرانبه می باشد. الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی أن هدنا الله [۴۸۳]. ستایش خدایی را سزااست که ما را بر این طریق ره نمود و اگر خدا ما را ره نمی نمود، هرگز ره نمی یافتیم.

پاورقی

- [۱] بحار الأنوار، الجامعة لدرر أخبار أئمة الاطهار، مجلسی، محمدباقر، ج ۴۸، مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان، ۱۹۸۳ هـ، ص ۲۰۲. [۲]
- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸. [۳] لسان العرب، ابن منظور، جمال الدین، ج ۱۴، ص ۱۹۱، ریشه ی «نظر»، تعلیق و فهارس: علی سیری، الطبعة الاولى، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ هـ، ۱۹۸۸ م. [۴] معجم مقاییس اللغة، ابن فارس بن زکریا، ابوالحسین احمد، ج ۵ (ریشه ی نظر)، تصحیح و تعلیق عبدالسلام محمد هارون، دارالجلیل، بیروت، بی تا. [۵] المنجد فی اللغة، معلوف، لویس، ص ۸۱۷ (ریشه نظر). الطبعة الثالث و الثلاثون، بیروت، ۱۹۹۲ م. [۶] لغتنامه، دهخدا، علی اکبر، ج ۱۴، ص ۲۱۵۶۲؛ زیر نظر دکتر معین و دکتر شهیدی، چاپ دوم از دوره جدید، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷. [۷] انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، رزمجو، حسین، ص ۱۳۳، چاپ اول، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰. [۸] انواع ادبی، شمیسا، سیروس، ص ۲۶۱، چاپ اول، انتشارات باغ آینه، تهران، ۱۳۷۰. [۹] لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۹۳. [۱۰] کشف اصطلاحات فنون، تهانوی، محمد، ج ۲، ص ۱۳۹۱، انتشارات خیام (افست)، تهران، ۱۹۶۷ م. [۱۱] واژه نامه ی هنر شاعری، میر صادقی، میمنت، ذیل واژه ی مناظره، چاپ اول، کتاب مهناز، تهران، ۱۳۷۳. [۱۲] المفردات فی غریب الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، ص ۴۹۸ (واژه نظر) چاپ دوم، انتشارات کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۶۲. [۱۳] کشف اصطلاحات الفنون به نقل از لغتنامه دهخدا، ذیل واژه مناظره. [۱۴] نفایس الفنون اواخر مقاله دوم در علوم شرعی، قرن هفتم، علم خلاص، ص ۱۳۷ به نقل از لغتنامه دهخدا. [۱۵] المنطق المظفر، مظفر، محمدرضا، ج ۲، ص ۳۲۹، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۰ هـ، ۱۹۸۰ م. [۱۶] آداب المناظره، پاشا صالح،

علی، ص ۷، چاپخانه فردوسی، تهران، سال ۱۳۱۷. [۱۷] اصول فن مناظره، حکمت، علی اصغر، چاپخانه مهر، تهران، ۱۳۱۶. [۱۸] منیة المرید فی آداب المفید و المستفید، شهید ثانی، ترجمه: سید محمد باقر حجتی، تلخیصی از صفحات ۵۵۱-۵۴۷، چاپ بیستم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴. [۱۹] همان. [۲۰] آداب المناظره، ص ۱۲۷. [۲۱] اصول و مبادی سخنوری، شریعت سبزواری، محمدباقر، ص ۳۸۲، چاپ دوم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، پاییز ۱۳۷۶. [۲۲] همان، صص ۳۸۳-۳۸۰. [۲۳] بحارالانوار، ج ۳، ص ۵۷. [۲۴] التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، المصطفوی، الشیخ حسن، ص ۶۳، المجلد الاول، مؤسسة الطباعة و النشر وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی. [۲۵] المفردات فی غریب الفاظ القرآن، ص ۸۹ (باب جدل). [۲۶] بقره / ۱۹۷. [۲۷] المنطق المظفر، ص ۳۳۱. [۲۸] لغتنامه دهخدا، ج ۵، صص ۷۵۶۲-۷۵۵۶ (به نقل از کشف اصطلاحات الفنون). [۲۹] نحل / ۱۲۵. [۳۰] مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن، ج ۶، ص ۶۰۵، الطبعة الاولى، دار المعرفة للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۰۶ ه ق. [۳۱] المنطق المظفر، ص ۳۲۱. [۳۲] مقدمه ابن خلدون، ابن خلدون، عبدالرحمن، ج ۲، ص ۹۳۱ (فصل نهم)، مترجم: محمد پروین گنابادی، چاپ چهارم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ه ش. [۳۳] صنعت جدل به مشهورات حقیقه و مسلمات استوار است که مشهورات از مبادی مشترکه نسبت به سائل و مجیب است، ولی مسلمات ویژه سائل است. [۳۴] المنطق المظفر، ص ۳۲۶. [۳۵] عنکبوت / ۴۶. [۳۶] نحل / ۱۲۵. [۳۷] بقره / ۱۱۱. [۳۸] یس / ۷۸. [۳۹] همان / ۷۹. [۴۰] همان / ۸۰. [۴۱] همان / ۸۱. [۴۲] بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۵۵. [۴۳] نمل / ۶۰. [۴۴] انعام / ۱۰۸. [۴۵] بقره / ۲۱۹. [۴۶] فصلت / ۳۴. [۴۷] بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۵۵-۲۵۷. [۴۸] نحل / ۱۲۵. [۴۹] بقره / ۱۱۱؛ نمل / ۶۴. [۵۰] زمر / ۱۷ و ۱۸. [۵۱] اسراء / ۳۶. [۵۲] بقره / ۲۵۶. [۵۳] کهف / ۵۶. [۵۴] مؤمن / ۵. [۵۵] همان / ۵۶. [۵۶] همان / ۵۷. [۵۷] تفسیر نمونه، آیه الله مکارم شیرازی و همکاران، ج ۲۰، ص ۱۳۷ و ۱۳۸، چاپ پنجم، دار الکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۶۷. [۵۸] حج / ۳. [۵۹] همان / ۸. [۶۰] انعام / ۱۲۱. [۶۱] شوری / ۳۵. [۶۲] انفال / ۶. [۶۳] مؤمن / ۵۶. [۶۴] تفسیر نمونه، ج ۲۰، صص ۱۷۲-۱۷۰. [۶۵] نحل / ۱۲۵. [۶۶] منیة المرید فی آداب المفید و المستفید، ص ۵۰۳. [۶۷] اصول کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، ج ۸، ص ۱۶۷، چاپ چهارم، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ه ش. [۶۸] محجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، فیض کاشانی، محمد بن مرتضی (ملا محسن)، ج ۱، ص ۱۰۰، بی تا. [۶۹] منیة المرید فی آداب المفید و المستفید، ص ۵۰۴. [۷۰] همان، ص ۵۰۸. [۷۱] همان، صص ۵۰۸-۵۰۷؛ محجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۰۱. [۷۲] عنکبوت / ۶۸. [۷۳] محجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۰۵. [۷۴] منیة المرید، ص ۱۴۹. [۷۵] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۰. [۷۶] تحف العقول، حسن بن شعبه، حرانی، ص ۱۰، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ ه ق. [۷۷] بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۲۲۷. [۷۸] منیة المرید، ص ۵۱۵. [۷۹] طه / ۴۴. [۸۰] منیة المرید، صص ۵۲۰-۵۱۶. [۸۱] محجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۰۳. [۸۲] منیة المرید، صص ۵۲۴-۵۲۰. [۸۳] همان، صص ۵۲۹-۵۲۴؛ محجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۰۲. [۸۴] وسائل الشیعة، عاملی، شیخ حر، ج ۱۴، ص ۵۱۶، چاپ اول، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۹ هجری. [۸۵] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰. [۸۶] بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۹۲. [۸۷] حجرات / ۱۲. [۸۸] محجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۰۴. [۸۹] همان، ص ۱۰۵. [۹۰] نجم / ۳۲. [۹۱] منیة المرید، ص ۵۴۵؛ محجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۰۴. [۹۲] منیة المرید، ص ۳۳۴. [۹۳] همان، ص ۵۴۷-۵۴۶. [۹۴] المیزان فی تفسیر القرآن، الطباطبائی، السید محمد حسین، الجزء الثامن، ص ۱۸۱-۱۸۰، الطبعة الخامسة، دار الکتب الاسلامیه. [۹۵] مؤمنون / ۲۵-۲۳. [۹۶] مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۶۵. [۹۷] هود / ۵۰. [۹۸] اعراف / ۶۵. [۹۹] نمل / ۴۵. [۱۰۰] هود / ۶۲. [۱۰۱] همان / ۶۳. [۱۰۲] همان / ۶۴. [۱۰۳] انبیاء / ۵۶. [۱۰۴] عنکبوت / ۱۶ و ۱۷. [۱۰۵] اعراف / ۸۵؛ هود / ۸۴. [۱۰۶] عنکبوت / ۳۶. [۱۰۷] هود / ۸۷. [۱۰۸] بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۸۵. [۱۰۹] آل عمران / ۵۱. [۱۱۰] مریم / ۳۶-۳۰. [۱۱۱] اعراف / ۵۹. [۱۱۲] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۸۰. [۱۱۳] یونس / ۸۴. [۱۱۴] فرقان / ۷۲. [۱۱۵] همان / ۶۳. [۱۱۶] مریم / ۴۷. [۱۱۷] شعراء / ۸۶. [۱۱۸] مریم / ۴۸. [۱۱۹] ابراهیم / ۳۶. [۱۲۰] هود / ۷۴ و ۷۵. [۱۲۱] فی ظلال القرآن، قطب سید، ج ۵، ص ۲۶۰۴، دار الشروق، بیروت، ۱۴۰۴ ه. [۱۲۲] مریم

۴۶ / [۱۲۳] شعراء / ۱۶۳-۱۶۱. [۱۲۴] همان / ۱۶۷. [۱۲۵] همان / ۱۶۸. [۱۲۶] عنکبوت / ۳۰. [۱۲۷] شعراء، آیات ۱۷۸ تا ۱۸۲ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۸. [۱۲۸] شعراء / ۱۸۸. [۱۲۹] هود / ۹۲. [۱۳۰] اعراف / ۸۸ و ۸۹. [۱۳۱] قلم / ۴. [۱۳۲] آل عمران / ۱۵۹. [۱۳۳] شعراء / ۲۱۴ و ۲۱۵. [۱۳۴] سیره‌ی نبوی، دلشاد تهرانی، مصطفی، دفتر دوم (سیره‌ی اجتماعی)، ص ۱۶، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲. [۱۳۵] السیره النبویه، ابو محمد عبدالملک بن هشام، ج ۱، ص ۵۱۳، دار الفکر، بیروت، ۴۱۵ ه. [۱۳۶] الاحتجاج، الطبرسی، احمد بن ابی طالب، ص ۳۸، کتابفروشی قدس محمدی و دار النعمان، نجف اشرف، ۱۳۸۶ ه. [۱۳۷] اسلوب الدعوة فی القرآن الکریم، فضل الله، محمد حسین، ص ۳۲، دار الزهراء، بیروت، ۱۳۹۹ ه. [۱۳۸] سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، قمی، شیخ عباس، ج ۱، ص ۴۱۶، دار المرتضی، بیروت، بی تا. [۱۳۹] هود / ۲۷ و ۲۸. [۱۴۰] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۱۳-۲۰۶. [۱۴۱] انعام / ۸۰. [۱۴۲] همان / ۷۶. [۱۴۳] همان / ۷۵. [۱۴۴] المیزان فی تفسیر قرآن، ج ۷، ص ۱۷۹-۱۷۶. [۱۴۵] انبیاء / ۵۲. [۱۴۶] صفات / ۸۵. [۱۴۷] انعام / ۷۴. [۱۴۸] همان / ۷۳-۷۲. [۱۴۹] طه / ۴۹. [۱۵۰] همان / ۵۰. [۱۵۱] همان / ۵۱. [۱۵۲] همان / ۵۳. [۱۵۳] حدید / ۱۷. [۱۵۴] مجمع البحرین، طریحی، فخرالدین، تحقیق: احمد الحسینی، ج ۶، ص ۲۱۳، الطبعة الثانية، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ه ق. [۱۵۵] بقره / ۱۱۱. [۱۵۶] در این باره رک: اسراء / ۵۴ تا ۸۹. [۱۵۷] اسراء / ۹۳-۹۰. [۱۵۸] یس / ۷۹-۷۷. [۱۵۹] السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۵۴. [۱۶۰] سوره‌های کهف، آیات ۹۸ - ۸۳ - ۲۶ - ۹؛ اسراء، آیه ۸۵. [۱۶۱] السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۱. [۱۶۲] خاتم النبیین، ابوزهره، محمد، مترجم: حسین صابری، ج ۲، ص ۴۴۷ - ۴۴۰، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، ۱۳۵۱ ه. [۱۶۳] شعراء / ۸۰-۷۲. [۱۶۴] صفات / ۸۷-۸۳. [۱۶۵] همان / ۹۶-۹۵. [۱۶۶] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۱۵۷-۱۵۶. [۱۶۷] همان، ج ۷، ص ۱۶۳. [۱۶۸] فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۳۱۰. [۱۶۹] نوح / ۲ و ۱. [۱۷۰] هود / ۲۵ و ۲۶. [۱۷۱] شعراء / ۱۰۸-۱۰۶. استفهام در این آیه، استفهام تویخی است به این معنا که چرا تقوا پیشه نمی کنید. (ترجمه المیزان، ج ۳۰، ص ۱۶۶). [۱۷۲] همان / ۱۳۵-۱۳۲. [۱۷۳] احقاف / ۲۱. [۱۷۴] شعراء / ۱۵۰. [۱۷۵] نمل / ۴۶. [۱۷۶] اعراف / ۷۷. [۱۷۷] همان / ۷۳. [۱۷۸] هود / ۹۳. [۱۷۹] همان / ۸۴. [۱۸۰] شعراء / ۱۸۵-۱۸۶. [۱۸۱] اعراف / ۸۸. [۱۸۲] مائده / ۱۱۲ و ۱۱۳. [۱۸۳] همان / ۱۱۵-۱۱۴. [۱۸۴] ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، صص ۷۲-۵۵، مترجم: محمد باقر موسوی همدانی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳، ه ش. [۱۸۵] ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳۵، ص ۱۹۲. [۱۸۶] هود / ۶۳. [۱۸۷] انعام / ۷۸. [۱۸۸] همان / ۷۵. [۱۸۹] همان / ۷۹. [۱۹۰] همان / ۷۸. [۱۹۱] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۸۲-۱۸۱. [۱۹۲] آل عمران / ۶۴. [۱۹۳] عنکبوت / ۴۵. [۱۹۴] اسلوب الدعوة فی القرآن الکریم، ص ۷۶. [۱۹۵] بقره / ۲۵۸. [۱۹۶] نازعات / ۲۴. [۱۹۷] اعراف / ۱۰۳. [۱۹۸] یونس / ۷۵. [۱۹۹] تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۸. [۲۰۰] اعراف / ۱۰۴. [۲۰۱] شعراء / ۲۸. [۲۰۲] همان / ۲۹. [۲۰۳] همان / ۳۰. [۲۰۴] همان / ۱۷ و ۱۶. [۲۰۵] همان / ۱۸. [۲۰۶] همان / ۱۹. [۲۰۷] همان / ۲۱ و ۲۰. [۲۰۸] همان / ۲۲. [۲۰۹] تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۲۰۷-۲۰۱. [۲۱۰] شعراء / ۷۵. [۲۱۱] همان / ۷۶ و ۷۷. [۲۱۲] صفات / ۱۰۰. [۲۱۳] انعام / ۷۹. [۲۱۴] انبیاء / ۵۷ و ۵۸. [۲۱۵] همان / ۶۲. [۲۱۶] همان / ۶۳. [۲۱۷] همان / ۶۴. [۲۱۸] همان / ۶۵. [۲۱۹] همان / ۶۶ و ۶۷. [۲۲۰] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۴۵۶-۴۴۳. [۲۲۱] طه / ۸۶. [۲۲۲] بقره / ۵۴. [۲۲۳] اعراف / ۱۳۸. [۲۲۴] همان / ۱۳۹. [۲۲۵] همان / ۱۴۰. [۲۲۶] بقره / ۲۵۸. [۲۲۷] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۷۵. [۲۲۸] طه / ۶۵. [۲۲۹] همان / ۶۸. [۲۳۰] همان / ۷۰. [۲۳۱] ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص ۲۰۷-۲۰۱. [۲۳۲] یونس / ۷۶. [۲۳۳] همان / ۷۷؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۱۱ و ۱۱۲. [۲۳۴] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۱۱ و ۱۱۲. [۲۳۵] اعراف / ۸۰. [۲۳۶] همان / ۸۱. [۲۳۷] نمل / ۵۴. [۲۳۸] همان / ۵۵. [۲۳۹] اعراف / ۸۲. [۲۴۰] همان / ۸۵. [۲۴۱] هود / ۸۵. [۲۴۲] همان / ۸۴. [۲۴۳] سوره‌های اعراف / ۸۵؛ هود / ۸۵-۸۴؛ شعراء / ۱۸۲-۱۸۱. [۲۴۴] شعراء / ۱۸۱. [۲۴۵] اعراف / ۸۵. [۲۴۶] همان / ۸۶. [۲۴۷] همان / ۹۰. [۲۴۸] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۰۱-۲۰۰. [۲۴۹] اعراف / ۱۰۵. [۲۵۰] ابراهیم / ۶. [۲۵۱] مائده / ۲۰. [۲۵۲] طه / ۸۰. [۲۵۳] ابراهیم / ۵. [۲۵۴] دعوة الرسل الی الله، ص

۲۳۱. [۲۵۵] سبأ / ۲۴. [۲۵۶] اسلوب الدعوة فی القرآن الکریم، ص ۶۴. [۲۵۷] بقره / ۱۴۰. [۲۵۸] زخرف / ۵۷-۵۸. [۲۵۹] ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳۵، ص ۱۸۴ و ۱۸۵. [۲۶۰] آل عمران / ۵۹. [۲۶۱] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۳۱-۲۳۲. [۲۶۲] نحل / ۱۲۵. [۲۶۳] انعام / ۷۶. [۲۶۴] زخرف / ۲۳. [۲۶۵] همان / ۲۴. [۲۶۶] آیات اصول اعتقادی قرآن، مفتاح، آیت الله دکتر محمد، صص ۳۸-۳۵، انتشارات نور، تهران، بهار ۱۳۶۰. [۲۶۷] بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۷۹. [۲۶۸] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۸. [۲۶۹] الامام الصادق والمذاهب الاربعه، حیدر، اسد، ج ۱، ص ۵۳، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق. [۲۷۰] کشف الغمّه فی معرفه الائمه، اربلی، علی بن عیسی بن ابی الفتح، ج ۲، ص ۳۶۸، دارالکتاب الاسلامی، بیروت، بی تا. [۲۷۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۷۶ (باب حدوث العالم و اثبات المحدث). [۲۷۲] تاریخ الیعقوبی، الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ج ۳، ص ۱۷، مؤسسه نشر فرهنگ اهل بیت قم، بی تا. [۲۷۳] الامام الصادق (ع) والمذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۱۰۹. [۲۷۴] ناسخ التواریخ، سپهر، محمدتقی، ج ۱، ص ۱۹، کتابفروشی اسلامیّه، تهران، بی تا. [۲۷۵] مائده / ۶۴. [۲۷۶] اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۰. [۲۷۷] الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۲ جز ۳۰، ص ۱۲۲. [۲۷۸] مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ابوجعفر رشید الدین محمد بن علی، ج ۴، ص ۲۵۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۶۱ (باب عدم جواز القضاء والحکم بالرأی). [۲۷۹] الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، مفید، محمد بن النعمان، ص ۵۴۸، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۰ ه. [۲۸۰] بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۱۵. [۲۸۱] همان، ج ۹۲، ص ۸۵. [۲۸۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۹. [۲۸۳] بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۸۹ (باب ۸ أن للقرآن ظهرا و بطنا). [۲۸۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۳ (باب أن الراسخین فی العلم هم الائمه). [۲۸۵] همان، ج ۳، ص ۲۳۴. [۲۸۶] الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۳۳۸. [۲۸۷] مناقب ج ۴، ص ۲۲۱. [۲۸۸] الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۵۰. [۲۸۹] شیخ مفید در الارشاد و ابن شهر آشوب در مناقب و... تعداد شاگردان امام را چهار هزار می دانند. [۲۹۰] الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۳۰. [۲۹۱] مناقب آل أبی طالب، ج ۴، ص ۲۴۸. [۲۹۲] الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۸. [۲۹۳] الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ص ۲۷۱. [۲۹۴] همان، ص ۳۳۵. [۲۹۵] همان، صص ۳۸۱-۳۷۸. [۲۹۶] همان، ص ۳۷۲. [۲۹۷] قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشیعه و محدثیهم، التستری، محمدتقی، الجزء الاول، ص ۹۷، مؤسسه النشر الاسلامی، التابعه لجامعه المدرسین بقم، ۱۴۱۰ ه. ق. [۲۹۸] الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۲، صص ۶۰-۵۵. [۲۹۹] الفهرست، ص ۲۴۹؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۰۸؛ المراجعات (رهبری امام علی علیه السلام در قرآن و سنت)، سید شرف الدین موسوی، مترجم: محمد جعفر امامی، صص ۵۳۴-۵۳۰، چاپ سوم، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۲. [۳۰۰] زندگانی امام جعفر صادق، مظفر، محمدحسین، مترجم: سید ابراهیم علوی، ص ۱۴۵، چاپ اول، انتشارات رسالت، قم، ۱۳۶۷ ه. ش. [۳۰۱] الاعلام، زرکلی، خیرالدین، ج ۳، ص ۱۱۲۳، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۶ م. [۳۰۲] لغتنامه دهخدا، ج ۱۵، ص ۲۳۴۷۸. [۳۰۳] الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۷۸ و ۷۹. [۳۰۴] مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ص ۳۴۴. [۳۰۵] همان، ص ۳۴۴. [۳۰۶] قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشیعه و محدثیهم، ج ۴، ص ۱۵۵. [۳۰۷] الفهرست، ص ۲۵۰؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۳. [۳۰۸] مریم / ۸۳. [۳۰۹] صادق آل محمد (ص)، محمود منشی، ص ۲۱۰. [۳۱۰] لغتنامه دهخدا، ج ۱۴، ص ۲۱۸۳۵، به نقل از رجال نجاشی، ص ۲۲۸. [۳۱۱] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۸۲. [۳۱۲] الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۲، صص ۷۶-۶۹. [۳۱۳] اختیار معرفه الرجال، ص ۴۴۲؛ رجال نجاشی؛ مجالس المؤمنین؛ منتهی الامال. [۳۱۴] سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۳۴. [۳۱۵] منتهی الامال، قمی، شیخ عباس، ج ۲، ص ۱۸۹. [۳۱۶] مناظره در رابطه با مسائل ایدئولوژی، محمدی ری شهری، محمد، صص ۱۰۴-۷۲، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۵۹ ش. [۳۱۷] الامام الصادق دراسات و أبحاث، المستشاریة الثقافیة للجمهوریة الاسلامیة الایرانیة بدمشق ص ۳۲۹، ۱۴۱۲ ه. [۳۱۸] زندگانی تحلیلی پیشوایان ما ائمه دوازده گانه (ع)، ادیب، عادل، مترجم: دکتر اسدالله مبشری، ص ۱۹۰ و ۱۹۱. [۳۱۹] برای اطلاع بیشتر درباره این مناظره، رک: الاحتجاج، ج ۳، صص ۳۲۳-۲۶۴؛ بحار الانوار، ج ۱۰، صص ۱۹۴-۱۶۵. [۳۲۰] درباره ی او رک: رجال

کشی، صص ۲۹۰-۳۰۸. [۳۲۱] بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۲۱ (باب ۱۰ نفی الغلو فی النبی والأئمة). [۳۲۲] الملل و النحل، شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، ج ۱، صص ۱۸۱-۱۷۳، ترجمه و تعلیقات: سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۵۸ ش. [۳۲۳] نقش ائمه در احیاء دین، عسکری، علامه سید مرتضی، ج ۹، ص ۸۷ چاپ چهارم، انتشارات مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۴ ش. [۳۲۴] الامام الصادق دراسات و ابحاث، ص ۳۲۹. [۳۲۵] کشف الغمّة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۳۶۹. [۳۲۶] اعراف / ۳۲. [۳۲۷] اصول کافی، ج ۶، ص ۴۴۲. [۳۲۸] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۵۱. [۳۲۹] بحارالانوار، ج ۴، ص ۳۳۴. [۳۳۰] الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۱، صص ۲۹۵-۲۷۹. [۳۳۱] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۴۰. [۳۳۲] اصول کافی، ج ۵، ص ۲۹۰. [۳۳۳] الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۷۰. [۳۳۴] الخصال، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۶۷، الطبعة الثانية، جامعه مدرسين حوزة علمیه قم، ۱۴۰۳ ه؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۶. [۳۳۵] الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۳، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۴۸. [۳۳۶] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۶۳. [۳۳۷] همان، ص ۱۶۲. [۳۳۸] مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۰۲. [۳۳۹] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۷۴. [۳۴۰] خمسون و مائه صحابی مختلق، العسکری، علامه سید مرتضی، ج ۱، ص ۳۲، التوحید للنشر، ۱۴۱۴ ه، ۱۹۹۳ م. [۳۴۱] مجمع البحرين، ج ۳، ص ۴۲. [۳۴۲] مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۱. [۳۴۳] بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۹؛ کشف الغمّة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۳۹. [۳۴۴] الارشاد، ص ۵۴۸. [۳۴۵] زندگانی معلم کبیر حضرت صادق، عمادزاده، عمادالدین، ج ۱، ص ۳۹۷، چاپ دوم، انتشارات گنجینه نشر محمد (ص)، ص ۱۳۶۲ ه ش. [۳۴۶] دائرة المعارف بزرگ اسلامی، موسوی بجنوردی، کاظم، ج ۴، ص ۶۷۰، چاپ اول، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۶۹ ش. [۳۴۷] ریحانة الادب، مدرس تبریزی، علامه محمدعلی، ج ۸، صص ۲۲۶-۲۲۲، چاپ سوم، کتابفروشی خیام، چاپ سوم، ۱۳۶۹ ش. [۳۴۸] زندگانی امام جعفر صادق، ص ۲۷۲. [۳۴۹] خمسون و مائه صحابی مختلق، الجزء الاول، ص ۴۵. [۳۵۰] دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۹۶. [۳۵۱] همان، ص ۶۸۸. [۳۵۲] خمسون و مائه صحابی مختلق، صص ۵۸-۴۷. [۳۵۳] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۷۷. [۳۵۴] دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۸۹. [۳۵۵] لغتنامه دهخدا، ج ۲، ص ۲۸۹. [۳۵۶] الفقیه من لا یحضره الفقیه، الصدوق، ابوجعفر بن علی بن الحسین، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الارشاد، ص ۵۴۷. [۳۵۷] مناقب، ج ۴، ص ۲۴۴؛ الارشاد، ص ۵۳۹. [۳۵۸] الامام الصادق دراسات و أبحاث، صص ۲۳۱-۲۲۳. [۳۵۹] بحارالانوار، ج ۳، صص ۱۹۳-۱۵۲. [۳۶۰] انعام / ۱۶۰. [۳۶۱] مائده / ۲۷. [۳۶۲] الاحتجاج، صص ۳۷۴-۳۷۱. [۳۶۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳. [۳۶۴] با مطالعه و بررسی مناظرات امام صادق در منابع حدیثی از جمله جلد دوم احتجاج طبرسی و جلد دهم بحارالانوار، سؤالاتی که در مناظرات از امام صادق پرسیده شده در ۷ بخش دسته بندی گردید. [۳۶۵] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۵. [۳۶۶] همان، ص ۳۳۷. [۳۶۷] همان. [۳۶۸] همان، ص ۳۳۸. [۳۶۹] همان، ص ۳۳۹. [۳۷۰] همان، ص ۳۴۸. [۳۷۱] همان، ص ۳۴۹. [۳۷۲] همان، ص ۳۴۳. [۳۷۳] همان، ص ۳۳۷. [۳۷۴] همان، ص ۳۴۶. [۳۷۵] همان، ص ۳۴۸. [۳۷۶] همان، ص ۳۳۸. [۳۷۷] همان، ص ۳۴۴ و ۳۴۵. [۳۷۸] همان، ص ۳۵۰. [۳۷۹] همان. [۳۸۰] همان. [۳۸۱] همان. [۳۸۲] همان، ص ۳۵۱. [۳۸۳] همان. [۳۸۴] همان. [۳۸۵] همان، ص ۳۴۰. [۳۸۶] همان، ص ۳۴۱. [۳۸۷] همان، صص ۳۴۱ و ۳۴۲. [۳۸۸] همان، ص ۳۴۲. [۳۸۹] همان، ص ۳۴۱. [۳۹۰] همان، ص ۳۴۳ و ۳۴۴. [۳۹۱] همان، ص ۳۸۸ و ۳۳۹. [۳۹۲] همان، ص ۳۴۱. [۳۹۳] همان. [۳۹۴] [۳۹۵] کشف / ۴۹. [۳۹۵] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۴۹. [۳۹۶] همان، ص ۳۴۷. [۳۹۷] همان. [۳۹۸] همان. [۳۹۹] همان. [۴۰۰] همان. [۴۰۱] همان، ص ۳۴۸. [۴۰۲] همان، ص ۳۵۲. [۴۰۳] همان. [۴۰۴] نساء / ۵۶ (هر چه پوست هایشان پخته و فرسوده شود، به جای آنها پوست های دیگری می آوریم تا عذاب را بچشند). [۴۰۵] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۱. [۴۰۶] انبیاء / ۶۳ (بلکه این بزرگشان انجام داده است. پس از آنها پیرسید اگر سخن می گویند). [۴۰۷] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۰. [۴۰۸] یوسف / ۷۱ (ای کاروانیان شما دزدید). [۴۰۹] همان / ۷۲ (چه چیزی گم کرده اید؟ گفتند: جام پادشاه را گم کرده ایم). [۴۱۰] قارعه / ۶. [۴۱۱] همان، ص ۳۱۹. [۴۱۲] انعام / ۱۰۳ (دیدگان او را در نمی یابند و او دیدگان را در مییابد). [۴۱۳] همان / ۱۰۴. [۴۱۴] طه / ۵. [۴۱۵] الاحتجاج، ج ۲، ص

۳۳۲. [۲۱۶] بقره / ۲۵۵. [۲۱۷] فصلت / ۵۳. [۲۱۸] الاحتجاج، ج ۲، ص

۳۴۹. [۴۱۹] همان. [۴۲۰] همان. [۴۲۱] همان. [۴۲۲] همان. [۴۲۳] همان. [۴۲۴] همان، ص ۳۵۰. [۴۲۵] همان. [۴۲۶] همان. [۴۲۷] همان
 همان، ص ۳۴۹. [۴۲۸] همان. [۴۲۹] همان، ص ۳۵۰. [۴۳۰] غلاف. [۴۳۱] همان. [۴۳۲] غلاف. [۴۳۳] همان، ص ۳۴۳. [۴۳۴] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۴. [۴۳۵] همان. [۴۳۶]
 «دیسانی» گروهی از ثنویه هستند که پیرو «ابن دیسان» و قائل به دو اصل قدیم می‌باشند. [۴۳۷] هشام بن حکم مدافع حریم ولایت،
 صفایی، سید احمد، ص ۱۶۳ و ۱۶۴، چاپ دوم، نشر آفاق، ۱۳۵۹ ه. ش. [۴۳۸] هشام بن حکم مدافع حریم ولایت، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.
 [۴۳۹] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۶. [۴۴۰] همان. [۴۴۱] بحارالانوار، ج ۲، باب اثبات صانع. [۴۴۲] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۵. [۴۴۳]
 همان، ص ۳۵۳. [۴۴۴] بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۲۳. [۴۴۵] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۳. [۴۴۶] همان، ص ۳۶۵. [۴۴۷] همان، ص ۳۳۴.
 [۴۴۸] همان، ص ۳۳۵. [۴۴۹] بحارالانوار، ج ۳، ص ۴۹. [۴۵۰] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۴. [۴۵۱] همان، ص ۳۵۹. [۴۵۲] کشف
 الغمّة، ج ۲، ص ۳۷۰؛ مناقب، ج ۴، ص ۲۵۱. [۴۵۳] نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۰، ص ۲۱. [۴۵۴] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۹.
 [۴۵۵] بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۰۱. [۴۵۶] متن کامل این مناظره به همراه نمونه‌های دیگری از مناظرات امام صادق علیه‌السلام با
 دیگر اندیشان خواهد آمد. [۴۵۷] نحل / ۱۲۵، ای رسول مردمان را با حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت نما و با
 بهترین شیوه با آنها مناظره کن. [۴۵۸] هشام بن حکم مدافع حریم ولایت، ص ۱۵۲-۱۴۸. [۴۵۹] اصول کافی، مترجم: آیة الله محمد
 باقر کمره‌ای، ج ۱، صص ۲۱۷-۲۱۱، چاپ دوم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۳۷۲. [۴۶۰] اصول کافی، ج ۱، صص ۵۳۸-۵۳۵.
 [۴۶۱] همان، ص ۵۴۳. [۴۶۲] همان، صص ۲۲۸-۲۱۶. [۴۶۳] همان، صص ۲۳۵-۲۳۱؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۵. [۴۶۴] این یک
 استدلال انی است که از معلول به علت پی می‌برند. به این صورت که یکنواختی و جریان منظم هستی و گردش منظم شب و روز و
 خورشید و ماه، دلیل یگانگی خالق و مدبر است. [۴۶۵] همان، صص ۲۳۹-۲۳۵. [۴۶۶] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۶. [۴۶۷] روم / ۳۰.
 [۴۶۸] بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۸۱. [۴۶۹] عقاید اسلام در قرآن، عسکری، علامه سید مرتضی، ج ۲، تلخیصی از صفحات ۵۵۷-
 ۵۳۹، مترجم: محمد جواد کرمی، چاپ اول، مجمع علمی اسلامی. [۴۷۰] شوری / ۱۱. [۴۷۱] انعام / ۱۰۳. [۴۷۲] همان / ۱۰۰.
 [۴۷۳] صافات / ۱۸۰. [۴۷۴] نساء / ۴۰. [۴۷۵] یونس / ۴۴. [۴۷۶] آل عمران / ۱۶۱. [۴۷۷] انعام / ۱۵. [۴۷۸] حاقه / ۴۴-۴۶. [۴۷۹]
 بقره / ۱۲۴. [۴۸۰] عقاید اسلام در قرآن، همان، ج ۲، صص ۵۶۱-۵۵۸. [۴۸۱] الامام جعفر الصادق علیه‌السلام دراسات و أبحاث،
 ص ۲۵۹. [۴۸۲] الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ص ۳۶۱. [۴۸۳] اعراف / ۴۳.

